

شه‌بندران بلا

(شرح ده قصیده از مراثنی خاقانی)



ابراهیم پوردرگاهی

مجله
طراحی و معماری



شابک: ۹۶۴-۹۰۶۹۸-۹-۵
ISBN: 964-90698-9-5

شهر بندان بلا ده قصیده از مرآئی خاقانی

ابراهیم پوردرگامی

۵۸/۰۴۰

۱۲/۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۸/۵۴

شهربندان بلا گر حشر از صبر کنند
خانه غوغای غمان برد، حشر باز دهید



شهربندان بلا

(شرح ده قصیده از مرثی خاقانی)

تألیف ابراهیم پور درگاه‌ی

انتشارات آیدین

۱۳۷۷



انتشارات آیدین

نام کتاب: شهر بندان بلا

تألیف ابراهیم پوردرگاهی

□ حروفچینی: سایه □ لیتوگرافی: نگار □ چاپ: میهن □ صحافی: پاپیروس

نوبت / تاریخ و محل چاپ: اول / ۱۳۷۷ / تبریز

□ تیراژ: ۳۳۰۰ جلد □ قیمت: ۱۸۰۰۰ ریال

شماره استاندارد بین‌المللی کتاب ۹۶۴-۹۰۶۹۸-۹-۵ ISBN 964-90698-9-5

آیدین: تبریز - خیابان شریعتی شمالی، نرسیده به سینما ۲۹ بهمن، تلفن ۵۳۳۶۴ و ۵۳۲۵۹

فهرست نویسی پیش از انتشار توسط کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز

PIR

۴۸۷۹

۹ ش ۹ پ / پوردرگاهی، ابراهیم

شهر بندان بلا (شرح ده قصیده از مرثی خاقانی) / تألیف ابراهیم

پوردرگاهی. - تبریز: آیدین، ۱۳۷۷.

۳۳۴ ص.؛ ۲۴ س. م.

شابک:

۹۶۴ - ۹۰۶۹۸ - ۹ - ۵

کتابنامه: ص. ۱ [۳۲۱] - ۳۲۷.

۱. خاقانی، بدیل بن علی، ۵۲۰ - ۵۹۵ ق. دیوان - نقد و تفسیر.

۲. شعر فارسی - قرن ۶ ق. - تاریخ و نقد. ۳. مرثیه و مرثیه سرایی - قرن

۶ - تاریخ و نقد. الف. خاقانی، بدیل بن علی، ۵۲۰ - ۵۹۵ ق. دیوان.

برگزیده. شرح. ب. عنوان. ج. عنوان: دیوان. برگزیده. د. شرح ده قصیده

از مرثی خاقانی.

۸- در رثای دخترش:

- پیش بین دختر نوآمد من دید کافاتش از پس است برفت
(قطعه، صفحه ۸۳۵)

۹- در رثای امیراسدالدین شروانی:

- آه دردا که شبیخون اجل در زد آتش به شهبستان اسد
(قطعه، صفحه ۸۶۸)

۱۰- در رثای جمال الدین اصفهانی، وزیر صاحب موصل:

- جمال صفهان نظام دوم که گیتی سیم جعفر انگاشتش
(قطعه، صفحه ۸۹۱)

۱۱- در رثای بهاء الدین احمد:

- دل ز راحت نشان نخواهد داد غم خلاصی به جان نخواهد داد
(قصیده، صفحه ۱۶۷)

۱۲- در رثای امام شهاب الدین شروانی:

- سرچه سنجد که هوش می بشود تن چه ارزد که توش می بشود
(قصیده، صفحه ۱۶۸)

۱۳- در رثای امام عزالدین ابوعمرو اسعد:

- بیدقی مدح شاه می گوید کوکبی وصف ماه می گوید
(قصیده، صفحه ۱۶۶)

- کو دلی کانه گسارم بود بس در جهان ز و بوده ام خشنود بس
(قصیده، صفحه ۲۰۷)

- خبر برآمد کان آفتاب شرع فرو شد هزار آه زهرک آن خبر شنود برآمد
(قطعه، صفحه ۸۷۹)

۱۴- در رثای شیخ الاسلام ابو منصور عمدة الدین حفده:

- در دهر سیه سپیدم افکند بسخت سیه سپیدکارم
(قطعه، صفحه ۹۰۱)

- آن پیر ما که صبح لقایست خضرنام هر صبح بوی چشمه خضر آیدش ز کام

(قصیده، صفحه ۳۰۰)

- فرزند بمرد و مقتدا هم مـاتم ز پی کـدام دارم

(قطعه، صفحه ۹۰۲)

۱۵- در رثای نصره الدین اصفهبد لیاالواشیر:

- ای قبله جان کجات جویم جانی و به جان هوات جویم

(قصیده، صفحه ۳۰۴)

- عهد عشق نیکوان بدرود باد وصل و هجران هر دوان بدرود باد

(قصیده کوتاه، صفحه ۷۷۰)

۱۶- در رثای امام ناصرالدین ابراهیم باکویی:

- نثار اشک من هر دم شکر ریزست پنهانی که همت را زناشویست از زانو و پیشانی

(قصیده، صفحه ۴۱۰)

- رفت روز من به پیشین ای دریغ کاربر نامد به آیین ای دریغ

(قصیده کوتاه، صفحه ۷۸۰)

- از مرگ براهیم که علامه دین بود دردا که علامات کرامات نگون شد

(قطعه، صفحه ۸۷۲)

۱۷- در رثای خواجه ابوالفارس:

- کارم از دست پایمرد گذشت آهم از چرخ لاجورد گذشت

(ترکیب بند، صفحه ۵۳۷)

۱۸- در رثای امام مؤیدالدین محمود تفلیسی:

- خاقانیا به جوی هنر آب تیره ماند کان بحر دل مؤید روشن روان نماند

(قطعه، صفحه ۸۷۱)

۱۹- در رثای عماد الدین:

- بادلم چشم از نهان می گفت کز مرگ عماد تاکی آب چشم بالایی که بردی آب چشم

(قطعه، صفحه ۹۰۲)

۲۰- در رثای مؤیدالدین فلکی شروانی:

- عطسه سحر حلال من فلکی بود بود به ده فن ز راز نه فلک آگاه

(قطعه، صفحه ۹۱۸)

۱- در مرثیه و تحسّر بر مرگ عمّ خویش کافی الدین عمر بن عثمان گوید:

راه نفسم بسته شد از آه جگر تاب
 از همنفسان نیست مرا روزی از آن سانک
 بی همنفسی خوش نتوان زیست به گیتی
 امّید وفا دارم و هیّهات که امروز
 ۵ جز ناله کسی همدم من نیست ز مردم
 آزرده چرخم نکنم آرزوی کس
 امروز منم روز فرو رفته شب خیز
 سوزنده و دل مرده تر از شمع به شبگیر
 گرمست دمم چون نفس کوره آهن
 ۱۰ با این همه امّید به بهبود توان داشت
 راحت زعنا زاید و شک نی که به نسبت
 از داده دهر است همه زاده سلوت
 ای مرد! سلامت چه شناسد روش دهر
 از حادثه سوزم که برآورد ز من دود
 ۱۵ سرگشته چو گویم که سر و پای ندارد
 بیمارم و چون گل که نهی در دم کوره

کو همنفسی تا نفسی رانم از این باب
 بر روزن من هم نرود صورت مهتاب
 بی دست شناور نتوان رست ز غرقاب
 در گوهر آدم بود این گوهر، نایاب
 جز سایه کسی همره من نیست ز اصحاب
 آری نرود گرگ گزیده ز پی آب
 سرگشته از این بخت سبک پای گران خواب
 لرزنده و نالنده تر از تیر به پرتاب
 تنگست دلم چون دهن کوزه سیماب
 کان قطره تلخ است که شد لؤلؤ خوشاب
 زان حصرم خام است چنین پخته می ناب
 از بخشش چاهست همه ریزش دولاب
 از مهر خلیفه چه نویسد زر قلاب
 وز نایبه نالم که فرو برد به من ناب
 خسته به گه خرط و شکسته گه طبطاب
 گه در عرقم غرقه و گه در تبم از تاب

دل هست بنفشه صفت و اشک چو عَناب
 ز آنست که رد کرده احرام و احباب
 سیمِ رغ غم زال خورد گر نخورد باب
 عزلت به دلم گفت که فقر آمد در یاب
 زان نی که از او نیشه کنی ناید جلاب
 منگر مه نخشب چو بود ماه جهانتاب
 خورشید به سرطان و ترا پوشش سنجاب
 کی پرورش پیل کند جانب سقلاب
 سگه ننه‌د بر درم ماهی ضراب
 خود ریخته گردد تو مکش دهره و مشتاب
 خود کشته شود ماهی، بی حربه قصاب
 بر تافتنی نیست مشو تافته بر تاب
 لفظی که قضا راند چه سلب، چه ایجاب
 دل طاق کن از هستی و بر طاق نه اسباب
 کف بر سر بحر آید پیدا نه به پایاب
 تعلیق رسن باز نیاید ز رسن تاب
 کو آنکه هنربخش بهین بود به آداب
 کو کافی دین واسطه گوهر انساب
 عم چه که پدر بود و خداوند به هر باب
 آن صدر من و مصدر مستقبل اعقاب
 آن فاتحه طبع مرا فاتح ابواب
 آری ز دماغست همه قوت اعصاب
 زو حکمت نازنده و او مُنهی الباب
 هم عمر خیامی و هم عمر خطّاب

حاجت به جو آبست و جوم نیست و لکن
 چون زال به طفلی شده ام پیر ز احداث
 خرسندی من دل دهم گر ندهد خلق
 ۲۰ همت به سرم کرد که جاه آمد میپذیر
 زان دل که در او جاه بود ناید تسلیم
 مگزین در دونان چو بود صدر قناعت
 ایام به نقصان و ترا کوشش بیشی
 کی فربه‌ی عیش دهد آخر ایام
 ۲۵ تکیه نکند بر کرم دهر خردمند
 دهرها چه کشی دهره به خون ریختن من
 قصاب چه آری ز پی کشتن ماهی
 هان ای دل خاقانی اگرچه ستم دهر
 نقدی که قدر بخشد چه قلب، چه رایج
 ۳۰ خط در خط عالم کش و در خط مشو از کس
 جاهل نرسد در سخن ژرف تو آری
 تحقیق سخنگوی نخیزد ز سخن دزد
 کو آنکه سخندان مهین بود به حکمت
 کو صدر افاضل شرف گوهر آدم
 ۳۵ کو آنکه ولی نعمت من بود و عم من
 آن فخر من و مفتخر ماضی اسلاف
 آن خاتمه کار مرا خاتم دولت
 در دولت عم بود همه مادت طبعم
 زو دیو گریزنده و او داعی انصاف
 ۴۰ زان عقل بدو گفته که ای عمر عثمان

ادریس قضا بینش و عیسی روان بخش
از نعلش بدی تختش و از تیر فلک میل
دانم که دگر باره گهر دزد ازین عقد
هندو بچه‌یی سازد ازین تُرک ضمیرم
۴۵ چون خیمهٔ ابیات چهل پنج شد از نظم

داده لقبش در دو هنر واضع القاب
وز قوس قزح زیجش و ز ماه سطرلاب
آن طفل دبستان من آن مردک کذاب
ز آن تا نشناسند بگرداند جلاباب
بگسست طناب سخن از غایت اطناب

۲- مرثیهٔ امام محمدبن یحیی و حادثهٔ حبس سنجر در فتنهٔ غز

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
سرو سعادت از تف خذلان زگال گشت
از سیل اشک بر سر طوفان واقعه
چل گز سرشک خون زیر خاک درگذشت
۵ هم پیکر سلامت و هم نقش عافیت
دل سرد کن ز دهر که همدست فتنه گشت
ایام، سست رای و قدر، بخت گیر گشت
دفع قضا به آه شب کندرو کنید
گر آتش درشت عذابست بر نبات
۱۰ عاقل کجا رود که جهان دار ظلم گشت
رُبیع زمین بسان تب رُبیع برده پیر
در ترکناز فتنه ز عکس خیال خون
کار جهان و بال جهان دان که بر خدنگ
افلاک را پلاس مصیبت بساط گشت
۱۵ ماتمسرای گشت سپهر چهارمین
وز بهر آنکه نامه بر تعزیت شود

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
اکنون بر آن زگال جگرها کباب شد
خوناب قبه قبه به شکل حباب شد
لابل چهل قدم زیر ماهتاب شد
از دیدهٔ نظارگیان در نقاب شد
اندیشه کن زبیل که هم جفت خواب شد
اوهام، کند پای و قضا، تیزیاب شد
هر چند بار گیر قضا تیز تاب شد
آن آب نرم بین که بر او چون عذاب شد
نحل از کجا چرد که گیا زهرناب شد
از لرزه و هزارهز در اضطراب شد
کیوان به شکل هندوی اطلس نقاب شد
پرّ عقاب آفت جان عقاب شد
اجرام را وقایهٔ ظلمت حجاب شد
روح الامین به تعزیت آفتاب شد
شام و سحر دو پیک کبوتر شتاب شد

موی سپید دهر عبیرین خضاب شد
 شب موی گشت و ماه، کمانچه ریاب شد
 چندانکه آن خطیب سحر در خطاب شد
 کاشکال و حال چرخ چنین ناصواب شد
 دردا که کارهای خراسان ز آب شد
 محنت رقیب سنجر مالک رقاب شد
 وز قتل آن امام پیمبر مصاب شد
 شیطان خلاف قاعده رجم شهاب شد
 شمشیر سنجری ز قضا در قراب شد
 در گردن محمد یحیی طناب شد
 دارالخلافة تو خراب و بیاب شد
 کز شاخ شرع طوطی حاضر جواب شد
 کان بو تراب علم به زیر تراب شد
 در تنگنای دهر وفا تنگیاب شد
 اکنون به پای پیل حوادث خراب شد
 بر هم شکن که بوی امان ز آن جناب شد
 چون طالع تو نامزد انقلاب شد
 کان درد، راهتوشه یوم الحساب شد
 تا بهر دفع در دسر آخر گلاب شد
 کان دلوها درید و رسنها زتاب شد
 حصرم به چار ماه تواند شراب شد
 کو کشت زرد عمر تو را فتح باب شد
 ابر از زکات دریا صاحب نصاب شد
 با هر فسرده‌ای به وفا هم‌رکاب شد

دوش آن زمان که طره شب شانه کرد چرخ
 بی دست ارغوان زن گردون به رنگ و شکل
 دیدم صف ملائکه بر چرخ نوحه گر
 ۲۰ گفتم به گوش صبح که این چشم زخم چیست
 صبح آه آتشین ز جگر برکشید و گفت
 گردون سر محمد یحیی به بناد داد
 از حبس این خدیو خلیفه دریغ خورد
 بدعت ز روی حادثه پشت هدی شکست
 ۲۵ ای آفتاب حربه زرین مکش که باز
 وی مشتری ردابنه از سر که طیلسان
 ای آدم الغیاث که از بعد این خلف
 ای عندلیب گلبن دین زارنال، زار
 ای ذوالفقار دست هدی زنگ گیر، زنگ
 ۳۰ خاقانیا وفا مطلب ز اهل عصر از آنک
 آن کعبه وفا که خراسانش نام بود
 عزمت که زی جناب خراسان درست بود
 بر طاق نه حدیث سفر ز آنکه روزگار
 در حبسگاه شروان با درد دل بساز
 ۳۵ گل در میان کوره بسی درد سرکشید
 از چاه دولت آب کشیدن طمع مدار
 دولت به روزگار تواند اثر نمود
 فتح سعادت از سر عزلت بر آیدت
 عقل از برات عزلت صاحب خراج گشت
 ۴۰ معجز عنان کش سخن تست اگرچه دهر

هر چند هم لباس خلیفه غراب شد
 انگشت کوچک است که جای حساب شد
 باد است کو دهل زن خیل سحاب شد
 در تیه جهل خصم تو شرالدواب شد
 آمین چه می‌کنی که دعا مستجاب شد
 ۴۵ سیمرغ را خلیفه مرغان نهاده‌اند
 اول به ناقصان نگرد دهر کز نخست
 از طمطراق این گُره تر مترس از آنک
 بر قصر عقل نام تو خیرالطیور گشت
 ۴۵ گفتمی که یارب از کف آزم خلاص ده

۳- این قصیده را ترنم المصاب خوانند، در مرثیه فرزند خویش امیر رشیدالدین گوید:

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایید
 دانه دانه گهر اشک ببارید چنانک
 خاک لب تشنه خونست، ز سر چشمه دل
 نو نو از چشمه خوناب چون گل تو بر تو
 ۵ سیل خون از جگر آرید سوی بام دماغ
 از زیر سیل به زیر آید و سیلاب شما
 چون سیاهی عنب کآب دهد سرخ، شما
 برق خون کز مژه بر لب زد و لب آبله کرد
 رخ نمکزار شد از اشک و بیست از تف آه
 ۱۰ به وفای دل من ناله بر آرید چنانک
 چون دوشش جمع برآید چو یاران مسیح
 دل کبود است چو نیل فلک ار بتوانید
 زین دو نان فلک ار خوانچه دونان بینید
 از طرب روزه بگیرید و به خون ریز سرشک
 ۱۵ به جهان پشت مبنید و به یک صدمه آه
 زاله صبحدم از نرگس تر بگشایید
 گره رشته تسبیح ز سر بگشایید
 آب آتش زده چون چاه سقر بگشایید
 روی پُرچین شده چون سفره زر بگشایید
 ناودان مژه را راه گذر بگشایید
 گرچه زیر است رهش سوی زیر بگشایید
 سرخی خون ز سیاهی بصر بگشایید
 زمهریری ز لب آبله‌ور بگشایید
 به دگر اشک نمک را چو شکر بگشایید
 چنبر این فلک شعوزه گر بگشایید
 بر من این ششدر ایام مگر بگشایید
 بام خمخانه نیلی به تبر بگشایید
 تا نبینم که دهان از پی خور بگشایید
 نه به خوان ریزه این خوانچه زر بگشایید
 مهره پشت جهان یک ز دگر بگشایید

گریه گر سوی مژه راه نداند مژه را
 گر سوی قندز مژگان نرسد آتل اشک
 لوح عبرت که خرد راست به کف برخوانید
 لعبت چشم به خونین بچگان حامله ماند
 ۲۰ گر به ناهید رسانید چو کرنای خروش
 ور بگریید بدرد از دم دریای سرشک
 غم رصدوار ز لب باج نفس می‌گیرد
 به غم تازه شماید مرا یار کهن
 خون گشاد از دل و شد در جگرم سده بیست
 ۲۵ آگهید از رگ جانم که چه خون می‌ریزد
 نه کمید از شجر رز که گشاید رگ آب
 دستخونست در این قمره خاکی که منم
 سحر چرخ از دو قواره مه و خور خوابم بست
 همه همخوابه و همدرد دل تنگ منید
 ۳۰ نه نه چشم پس از این خواب میناد به خواب
 خواب بد دیدم و زبوی خطرناکی خواب
 آتشی دیدم کو باغ مرا سوخت به خواب
 گر ندانید که تعبیر کنید آتش و باغ
 آری آتش اجل و باغ بپر فرزند است
 ۳۵ نازنینان منا مُرد چراغ دل من
 خبر مرگ جگر گوشه من گوش کنید
 اشک داوود ببارید پس از نوحه نوح
 باد غم جست در لهو و طرب بربندید
 سز سرِ باغچه و لب لب برکه بکنید

ره سوی گریه کز او نیست گذر بگشایید
 راه آتل سوی قندز به خزر بگشایید
 مشکل غصه که جان راست زبر بگشایید
 زه آن حامله وقت شمر بگشایید
 هشت گوش سر آن بربط کر بگشایید
 گوش ماهی را هم راه خبر بگشایید
 لب ز بیم رصد غم به حذر بگشایید
 سر این بار غم عمر شکر بگشایید
 این ببندید به جهد آن به اثر بگشایید
 خون ز رگهای دل و سوسه گر بگشایید
 رگ خون همچو رگ آب شجر بگشایید
 آه اگر ششدره دور قمر بگشایید
 بند این ساحر هاروت سیر بگشایید
 مرکب خواب مرا تنگ سفر بگشایید
 ور ببیند رگ جانش به سهر بگشایید
 نیک بد رنگ شدم، بند خطر بگشایید
 سر آن آتش و آن باغ بپر بگشایید
 رمز تعبیر ز آیات و سور بگشایید
 رفت فرزند شما زیور و فر بگشایید
 همچو شمع از مژه خوناب جگر بگشایید
 شد جگر چشمه خون چشم عبر بگشایید
 تا ز طوفان مژه خون هدر بگشایید
 موج خون خاست سر بهو و طزر بگشایید
 رگ مرغان ز سر سرو و خضر بگشایید

۴۰ گلشن آتش بزنی و ز سر گلبن و شاخ
 نخل بستان و ترنج سر ایوان ببرید
 تیغ سیم از دهن طوطی گویا بکنید
 خوان غم را بر طاووس مگس ران به چه کار
 بلبل نغمه گر از باغ طرب شد به سفر
 ۴۵ گیسوی چنگ و رگ بازوی بربط ببرید
 مسند از تخت و مخدّه ز نمط برگیرید
 گرچه غمخانه ما را نه حجر ماند و نه بهو
 جیب و گیسوی و شاقان و بتان باز کنید
 پرده بر روی سپیدان سمن بر بدرید
 ۵۰ کرته بر قد غزالان چو قبا بشکافید
 از کله قوقه و از صُدره علم بر گیرید
 صورت از دفتر و حلیت ز قلم محو کنید
 صور ایوان از دود جگر تیره کنید
 در دارالکتاب و بام دبستان بکنید
 ۵۵ سر انگشت قلمزن چو قلم بشکافید
 عبهر نثر زهر شاخ نکت باز کنید
 نسخه رخ همه عجم و نقطست از خط اشک
 مادر ارشد قلم و لوح و دواتش بشکست
 من رسالات و دواوین و کتب سوخته ام
 ۶۰ پای ناخوانده رسید و نفر مویه گران
 دشمنان را که چنین سوخته دارندم دوست
 دوستانی که وفاشان ز نهان داشته ام

نا رسیده گل و ناپخته ثمر بگشایید
 نخل مومین را هم برگ ز بر بگشایید
 طوق مشک از گلوی قمری نر بگشایید
 بسند آن مایده آرای بطر بگشایید
 گوش بر نوحه ز اغان به حضر بگشایید
 گریه از چشم نی تیز نگر بگشایید
 حجله از بهو و ستاره ز حجر بگشایید
 هر چه آرایش طاقست ز بر بگشایید
 طوق و دستارچه اسب و ستر بگشایید
 ساخت از پشت سیاهان اغر بگشایید
 چشمه از چشم گوزنان چو شمر بگشایید
 وز حمایل زر و از جیب دُر بگشایید
 حلی از خنجر و کوب ز سپر بگشایید
 هم به شنگرف مژه روی صور بگشایید
 بر نظاره ز در و بام مقر بگشایید
 بُن اجزای مقامات و سمر بگشایید
 جوهر نظم ز هر سلک غرر بگشایید
 زو معمای غم من به فکر بگشایید
 خون بگریید چو بر هر سه نظر بگشایید
 دیده بینش این حال ضرر بگشایید
 وارشیده کنان راه نفر بگشایید
 راه بدهید و به روی همه در بگشایید
 چون در آیند ره از پیش حشر بگشایید

مطلع دوم

وز سر موی سر آغوش بزر بگشایید
 تاج لعل از سرو پیرایه ز بر بگشایید
 آن حلی همچو ستاره به سحر بگشایید
 سر زنان ندبه کنان جیب گهر بگشایید
 یاره از ساعد و یک دانه ز بر بگشایید
 عقرب از سنبله ماه سپر بگشایید
 همه زنار ببندید و کمر بگشایید
 بند هر خوشه که آن بافته تر بگشایید
 خون به رنگ شفق از چشمه خور بگشایید
 ز آتشین آب مژه موج شرر بگشایید
 به وفا زمزم خونین ز حجر بگشایید
 ره دروازه بر آن تنگ مقر بگشایید
 تشنگان را ره ظلمات مدر بگشایید
 زیور فخر و فراز مصر و مضر بگشایید
 از سحاب مژه خونا ب مطر بگشایید
 سر زرین قلم غالیه خور بگشایید
 در حصنش به سواران ثغر بگشایید
 دم فرو بست عجب دارم اگر بگشایید
 که شما مشکل این غم به هنر بگشایید
 نتوانید که اشکال قدر گشایید
 پیش مادر سر تابوت پسر بگشایید

ای نهان داشتگان موی ز سر بگشایید
 ای تذروان من آن طوق زغبغب ببرید
 آفتابم گرو شام و شما بسته حلی
 شد شکسته گهرم دست بر آرید از جیب
 ۵ مهره از بازو و معجز جبین باز کنید
 موی بند بزر از موی زره ور ببرید
 پس به مویی که بترید ز بیداد فلک
 گیسوان بافته چون خوشه چه دارید هنوز
 سکه روی به ناخن بخراشید چو زر
 ۱۰ بامدادان همه شیون به سر بام برید
 پس آن کعبه جان دل چو حجر مگذارید
 آنک آن مرکب چوبین که سوارش قمر است
 آنک آن چشمه حیوان پس ظلمات مدر
 آنک آن یوسف احمد خوی من در چه و غار
 ۱۵ آنک آن تازه بهار دل من در دل خاک
 سرو سیمین قلمزن شد و در وصف قدش
 سرو چون مهر گیا زیر زمین حصن گرفت
 مادرش بر سر خاکست به خون غرق و ز خلق
 ای همه عاجز اشکال قدر ممکن نیست
 ۲۰ عقده بابلان را بتوانید گشاد
 این توانید که مادر به فراق پسر است

پدر سوخته در حسرت روی پسر است
تا ببیند که به باغش نه سمن ماند، نه سرو
از پی دیدن این داغ که خاقانی راست
۲۵ جای عجز است و مرا نیست گمانی که شما

کفن از روی پسر پیش پدر بگشاید
در آن باغ به آیین و خطر بگشاید
چشم بند امل از چشم بشر بگشاید
گره عجز به انگشت ظفر بگشاید

۴- هم در بیماری و مرثیهٔ فرزندش، رشیدالدین، گوید:

حاصل عمر چه دارید خبر باز دهید
هر براتی که امل راست ز معلوم مراد
ز آتش دل چو رسد دود سوی روزن چشم
چار طوفان نو از چار گهر بگشاید
۵ چون چراغید همه در ستد و داد حیات
آب هر عشوهِ که در جیب شما ریزد چرخ
دیده چون خفت که تا خواب بدش باید دید
دیده را خواب ز خون خاست که خون آرد خواب
شهربندان بلا گر حشر از صبر کنند
۱۰ بس غریبید در این کوچهٔ شر، کوچ کنید
چه نشانید جمازه به سرچشمهٔ آرز
بشنوید این نفس غصهٔ خاقانی را
همه همحالت و هم غصه و همدرد منید
آن جگر گوشهٔ من نزد شما بیمار است
۱۵ همه بیمار نوازان مسیحا نفسید
در علاجش ید بیضا بنمایید مگر
راه درمانش بجوید و بکشید در آنک
هر عقاقیر که دارو کدهٔ کابل راست

مایه جانست ازو وام نظر باز دهید
چون نرانند به دیوان قدر باز دهید
از سوی رخنهٔ دل جان به شرر باز دهید
گر شما جان ستمکش به گهر باز دهید
کآنچه در شام ستانید سحر باز دهید
آسیاوار هم از دامن تر باز دهید
دیده بد کرد جوابش به بتر باز دهید
هر چه خون جگر است آن به جگر باز دهید
خانه غوغای غمان برد، حشر باز دهید
به مقیمان نو این کوچهٔ شر باز دهید
بر نشینید و عنان را به سفر باز دهید
شرح این حادثهٔ عمر شکر باز دهید
پاسخ حال من آراسته تر باز دهید
دوش دانید که چون بود خبر باز دهید
مدد روح به بیمار مگر باز دهید
کآتش حسن بدان سبز شجر باز دهید
سرو و خورشید مرا سایه و فر باز دهید
حاضر آرید و بها بدرهٔ زر باز دهید

هدیه پا رنج طبیبان به میانجی بنهید
 ۲۰ تا چک عافیت از حاکم جان بستانید
 سروبالان که ز بالین سرش آمد به ستوه
 روز پنجم به تب گرم و خوی سرد فتاد
 خوی تب گل گل بر جبهت گلگون خطر است
 جو به جوهر چه زن دانه زن از جو بنمود
 ۲۵ قرعه انداز کز ابجد صفت فال بگفت
 دانه دُر که امانت به شما دادستم
 ماه من زرد چو شمع است زبان کرده سیاه
 دور از آن مه اثری ماند تن دشمن او
 نه نه بیمار به حال است، نه امید بهیست
 ۳۰ سیزده روز مه چارده شب تب زده بود
 خط به خون باز همی داد طیب از پی جان
 این طبیبان غلط بین همه محتالانند
 نوشدارو و مفرّج که جوی فعل نکرد
 نسخه طالع و احکام بقا کاصل نداشت
 ۳۵ سحر و نیرنج و طلسمات که سودی ننمود
 هیکل و نشره و حرزی که اجل باز نداشت
 آن زُگالاب و سپندی که عرض دفع نکرد
 رشته پر گره و مهر تب قزایان
 در حمایل سُر و چنگ چو سودیش نکرد
 ۴۰ چشم بد کز پتر و آهن و تعویذ نگشت
 بر فروزید چراغی و بجوید مگر
 جان فروشید و اسیران اجل باز خرید

خواب بیمار پرستان به سهر باز دهید
 خط بیزاری آسایش و خور باز دهید
 دایگان را تن بالانش به بر باز دهید
 شب هفتم خبر از حال دگر باز دهید
 آن صف پروین ز آن طرف قمر باز دهید
 خبر آن ز شفا یا ز خطر باز دهید
 شرح آن فال ز آیات و سور باز دهید
 آن امانت به من ایمن ز ضرر باز دهید
 مایه نور بدان شمع بصر باز دهید
 گر توانید حیاتی به اثر باز دهید
 بد بتر شد همه اسباب حذر باز دهید
 تب خدنگ اجل انداخت سپر باز دهید
 جان برون شد چه جوابیست خوش ار باز دهید
 همه را نسخه بدرّید و به سر باز دهید
 هم بدان آسی آسیمه نظر باز دهید
 هم بکذاب سطرلاب نگر باز دهید
 هم به افسونگر هاروت سیر باز دهید
 هم به تعویذگر شعوزه گر باز دهید
 هم بدان پیر زن مخرقه خر باز دهید
 هم به قرّاد تمسبیح شمر باز دهید
 چنگ شیر و سُر و آهوی نر باز دهید
 بسند تعویذ بسرّید و پتر باز دهید
 به من روز فرو رفته پسر باز دهید
 مگر آن یوسف جان را به پدر باز دهید

قوّت روح و چراغ من مجروح رشید
دیدنی شد همه نوری به ظلم در شکنید
۴۵ به سر ناخن غم روی طرب بخراشید
از برون آبله را چاره شراب کدر است
مویه گر ناگذرانست رهش بگشایید
اشک اگر مایه گران کرد بر مویه گران
گر نخواهید که ایوان و حجر گرید خون
۵۰ ورنه نباید که شبستان و طزر نالد زار
پیش کان گوهر تابنده به تابوت کنند
پیش کان تنگ شکر در لحد تنگ نهند
پیش کان چشمه خور در چه ظلمات کنند
ز بر تخت بخواهید سهی سرو مرا
۵۵ بر دو ابروش کلاه زر شاهانه نهید
نز حجر گوهر رخشان بدر آرند شما
ماه من چرخ سپر بود روا کی دارید
یوسفی را که ز سیّاره به صد جان بخريد
پند مدهید مرا، گر بتوانید به من
۶۰ تازه نخل گهري را به من آرید و مرا
او بشر بود ولی روح ملک داشت کنون
نه نه هر بند گشادن بتوانید و لیک
عمر ضایع شده را سلوت جان باز آرید
غرر سحر ستانید که خاقانی راست
۶۵ تا توانید جو پخته ز طبّاخ مسیح

کز معانیش همه شرح هنر باز دهید
چاشنی شد همه صافی به کدر باز دهید
به سر انگشت عنا جام بطر باز دهید
چون درون آبله دارید کدر باز دهید
نای و نوشی که ازو هست گذر باز دهید
وام اشک از صدف جان به گهر باز دهید
نقش نوشاد به ایوان و حجر باز دهید
سرو بستان به شبستان و طزر باز دهید
تاب دیده به دو یاقوت و دُرر باز دهید
بوسه تلخ وداعی به شکر باز دهید
نور هر چشم بدان چشمه خور باز دهید
پیش نظارگیان پرده ز در باز دهید
پس به دستش قلم غالیه خور باز دهید
چون پسندید که گوهر به حجر باز دهید
که به دست زمی ماه سپر باز دهید
بی محاباش به زندان مدر باز دهید
آن چراغ دل از آن تیره مقر باز دهید
بهره ای ز آن گهري نخل ببر باز دهید
ملکی روح به تصویر بشر باز دهید
نتوانید که جان را به صور باز دهید
نسر واقع شده را قوّت پر باز دهید
ژاژ منحول به دزدان غرر باز دهید
بستانید و جو خام به خر باز دهید

۵- در مرثیه امام محمد یحیی

ناورد محنت است در این تنگنای خاک
جز حادثات حاصل این تنگنای چیست
این عالمی است جافی و ز جیفه موج زن
خواهی که جان به شط سعادت برون ببری
۵ خواهی که در خورنگه دولت کنی طواف
دوران آفت است چه جویی سواد دهر
هرگز وفا ز عالم خاکی نیافت کس
خود را به دست عشوه ایام وامده
اجزات چون به پای شب و روز سوده شد
۱۰ خاکی که زیر سم دو مرکب غبار گشت
لاخیر دان نهاد جهان و رسوم دهر
چون وحش پای بست سپهر و زمین مباش
ای مرد چیست خود فلک و طول و عرض او
شهباز گوهری چه کنی قبه های دود
۱۵ گردون کمان گروه باز نیست کاندرو
تاکی ز مختصر نظری جسم و جان نهی
جان، داده حقست چه دانی مزاج طبع
خاقانیا جنیبت جان و عدم فرست
نحلی جعل نه ای، سوی بستان قدس شو
۲۰ میلی به هر بها بخر و در دو دیده کش
خاصه که بر دریغ خراسان، سیاه گشت
گفتی پی محمد یحیی به ماتم اند
او کوه علم بود که برخاست از جهان

محنت برای مردم و مردم برای خاک
ای تنگ حوصله چه کنی تنگنای خاک
صحرای جان طلب که عفن شد هوای خاک
بگریز از این جزیره وحشت فزای خاک
برخیز از این خرابه نادلگشای خاک
ایام صرصر است چه سازی سرای خاک
حق بود دیو را که نشد آشنای خاک
کز باد کس امید ندارد وفای خاک
تاوان طلب مکن ز قضا در فضای خاک
پیداست تا چه مایه بود خون بهای خاک
لاشی شناس برگ سپهر و نوای خاک
منگر و طای ازرق و مگزمین غطای خاک
دودیست قبه بسته معلق و رای خاک
سیمرغ پیکری چه کنی توده های خاک
گل مهره ایست نقطه ساکن نمای خاک
این از فروغ آتش و آن از نمای خاک
زر، بخشش خور است چه دانی عطای خاک
کآن چرب آخرش به از این سبز جای خاک
طیری نه عنکبوت مشو کدخدای خاک
باری نبینی این گهر بی بهای خاک
خورشید زیر سایه ظلمت فزای خاک
از قبه ثوابت تا منتهای خاک
بی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک

تب لرزه یافت پیکر خاک از فراق او
 ۲۵ با عطره‌های روضه پاکش عجب مدار
 از گنبد فلک ندی آمد به جسم او
 بر دست خاکیان خپه گشت آن فرشته خلق
 دید آسمان که در دهندش خاک می‌کنند
 ای خاک بر سر فلک آخر چرا نگفت
 ۳۰ جبریل بر موافقت آن دهان پاک
 سوگند هم به خاک شریفش که خورده نیست
 در ملت محمد مرسل نداشت کس
 آن کرد روز تهلکه دندان فدای سنگ
 کو رای او که بود ضیابخش آفتاب
 ۳۵ ز آن فکر و حلم چرخ و زمین بی‌نصیب ماند
 خاک درش خزاین ارواح دان چرخ
 سنجر به سعی دولت او بود دولتی
 بی‌فرّ او چه سنجد تعظیم سنجری
 پاکا منزها تو نهادی به صنع خویش
 ۴۰ خاک چهل صباح سرشتی به دست صنع
 خاقانی است خاک درت حافظش تو باش
 جوقی لثیم یک دوسه کژ سیر و کوژ سار

۶- در مرثیه اهل خانه خود

بی‌باغ رخت جهان مبینام
 بی‌وصل تو کاصل شادمانی است
 بی‌لطف تو کآب زندگانی است

هم مرقد مقدس او شد شفای خاک
 گر طوبی بهشت برآرد گیای خاک
 کای گنبد تو کعبه حاجت روی خاک
 ای کاینات واحزنا از جفای خاک
 و آگاه بُد که نیست دهانش سزای خاک
 کاین چشمه حیات مسازید جای خاک
 می‌گوید از دهان ملایک صلاي خاک
 زو به نواله‌ای دهن ناشتای خاک
 فاضل‌تر از محمد یحیی فنای خاک
 و این کرد گاه فتنه دهان را فدای خاک
 کو لطف او که بود کدورت زدای خاک
 این گفت وای آتش و آن گفت وای خاک
 فیض کفش معادن اجساد زای خاک
 باد از سیاستش شده مهر آزمای خاک
 بی‌پادشای دین که بود پادشای خاک
 در گردنای چرخ سکون و بقای خاک
 خود بر زبان لطف براندی ثنای خاک
 از مَشتی آتشی که ندارند رای خاک
 چون پنج پای آبی و چون چارپای خاک

بی‌داغ غمت روان مبینام
 تن را دل شادمان مبینام
 از آتش غم امان مبینام

دل زنده شدم به بوی بویت	کان بوی ز دل نهان مبینام
۵ بی بوی تو کاشنای جانست	رنگی ز حیات جان مبینام
تا جان گرودمی است با جان	جز داو غمت روان مبینام
بر دیده خویش چون کبوتر	جز نام تو جاودان مبینام
بی سرو قد تو جعد شمشاد	بر جبهت بوستان مبینام
یک دانه آفتاب بی تو	بر گردن آسمان مبینام
۱۰ در دانه دل ز کشت شادی	یک خوشه به سالیان مبینام
در آینه دل از خیالت	جز صورت جان عیان مبینام
در آینه خیالت از خود	جز موی خیال سان مبینام
تا وصل توزان جهان نیاید	دل را سر این جهان مبینام
جز اشک وداعی من و تو	طوفان جهان ستان مبینام
۱۵ چون حقه سینه برگشایم	جز راز تو در میان مبینام
گر عمر کران کنم به سودات	سودای تو را کران مبینام
گفتی دگری کنی، مفرمای	کاین در ورق گمان مبینام
بی تو من و عیش حاش الله	کز خواب خیال آن مبینام
خاقانی را ز دل چه پرسى	کانتست که کس چنان مبینام
۲۰ حالی که به دشمنان نخواهم	حسب دل دوستان مبینام
غمخوار تو را به خاک تبریز	جز خاک تو غم نشان مبینام

۷- در مرثیه کافی الدین عمر، عم خود، گوید:

خرمى در جوهر عالم نخواهى یافتن	مردمى در گوهر آدم نخواهى یافتن
روى در دیوار عزلت کن، در همدم مزین	کاندرین غمخانه کس همدم نخواهى یافتن
تا درون چار طاق خیمه پیروزه ای	طبع را بی چار میخ غم نخواهى یافتن
پای در دامن غم کش کز طراز بی غمی	آستین دست کس مغمم نخواهى یافتن

۵ آه را در تنگنای لب به زندان کن از آنک
 با جراحت چون بهایم ساز در بی مرهمی
 نیک عهدی در زمین شد، جامه جان چاک زن
 از وفا رنگی نیابی در نگارستان چرخ
 هر زمان از هانقی آواز می آید تو را
 ۱۰ قاف تا قاف جهان بینی شب وحشت چنانک
 تاج دولت بایدت زرّ سلامت جوی لیک
 تا چو هدهد تاجداری بایدت در حلق دل
 خشک بیخ آرزو را فتح باب از دیده ساز
 حلقه تنگ است درگاه جهان را لاجرم
 ۱۵ جان نالان را به داروخانه گردون مبر
 عافیت زان عالم است اینجا مجوی از بهر آنک
 های خاقانی! بنای عمر بر یخ کرده اند
 دهرگو در خون نشین و چرخ گو در خاک شو
 فیلسوف اعظم و حرز امم کز روی وهم
 ۲۰ کتب حکمت را به آتش ده که او چون باد شد
 رخس دانش را بئر دنبال و پی برکش از آنک
 چرخ طفل مکتب او بود و او پیر خرد
 صد هزاران خاتم ار خواهی توانی یافت لیک
 چشم ماخون دل و خون جگر از بس که ریخت
 ۲۵ سوخت کیوان از دریغ او چنان کاو را دگر
 مشتری از بس کز این غم ریخت خون اندر کنار
 از دریغ آن که روح و جسم او از هم گسست

ماجرای درد را محرم نخواهی یافتن
 کز جهان مردمی مرهم نخواهی یافتن
 کز فلک زین صعبتر ماتم نخواهی یافتن
 رنگ خود بگذار، بویی هم نخواهی یافتن
 کاندرین مرکز دل خرّم نخواهی یافتن
 تا دم صورش سپیده دم نخواهی یافتن
 آن زر اندر بوته عالم نخواهی یافتن
 طوطی آسا طوق آتش کم نخواهی یافتن
 کآن گلستان را از این به نم نخواهی یافتن
 تا در او بی قامت بی خم نخواهی یافتن
 کز کفش جانداروی بی سم نخواهی یافتن
 نوش زنبور از دم ارقم نخواهی یافتن
 زو فقع مگشای چون محکم نخواهی یافتن
 چون ازین و آن وجود عم نخواهی یافتن
 جای او جز گنبد اعظم نخواهی یافتن
 جام را بر سنگ زن چون جم نخواهی یافتن
 هفت خوان عقل را رستم نخواهی یافتن
 لکن از پیران چون او معظم نخواهی یافتن
 نقش جم بر هیچ یک خاتم نخواهی یافتن
 اکحل و شریان ما را دم نخواهی یافتن
 برزکار این کهن طارم نخواهی یافتن
 مصحفش را جز به خون معجم نخواهی یافتن
 چار ارکان را دگر با هم نخواهی یافتن

۸- در مرثیه رشیدالدین، فرزندش، از زبان خود او

دلتواز من بیمار شمايید همه
 من چو مویی و ز من تا به اجل یک سر موی
 من کجایم خبرم نیست که مست خطرم
 دور ماندید ز من همچو خزان از نوروز
 ۵ سنبلستان خطم خشک نگشته است هنوز
 اجلم دنبه نهاد از بره چرخ و شما
 من مه چارده بودم مه سی روزه شدم
 گر به سی روز دوشب همدم ماه آید مهر
 چون مه کاست شب از شب بترم پیش شما
 ۱۰ سرو بالان شمايم سر بالین مرا
 من چو گل، خون به دهان آمده و تشنه لبم
 از چه سینه به دل و نفَس و رشته جان
 همه بیمار پرستان زغم سیر شدند
 چون سرانگشت قلم گیر من از خط بدیع
 ۱۵ پدر و مادرم از پای فتادند زغم
 به منی و عرفاتم ز خدا در خواهید
 بس جوانم به دعا جان مرا دریابید
 آه کامروز تبم تیز و زیان کند شده است
 بوی دارو شنوم روی بگردانم از او
 ۲۰ تنم از آتش تب سوخته چون عود و نی است
 گر همی پیر سحر خیز به نی برّد تب
 مگر این تب به شما طایفه خواهند برید
 من چو مخمور ز تب شیفته چشمم چه عجب
 بهر بیمار نوازی به من آید همه
 به سر موی ز من دور چرایید همه
 گر شما نیز نه مستید کجایید همه
 که خزان رنگم و نوروز لقایید همه
 به من آید که آهوی خطایید همه
 همچو آهو بره مشغول چرایید همه
 نه شما شمع من و مهر شمايید همه؟
 سی شب از من به چه تأویل جدایید همه
 کز سر روز بهی روز بهایید همه
 تازه دارید به نم کابر نمایید همه
 بر گل تشنه گه ژاله هوایید همه
 برکشید آب که نه کم ز سقایید همه
 آن که این غم خورد امروز شمايید همه
 در خط مهر من انگشت نمایید همه
 به شما دست زدم کاهل وفایید همه
 که هم از کعبه پرستان خدایید همه
 که چو عیسی ز بر بام دعایید همه
 تب ببندید و زیانم بگشایید همه
 هر زمان شربت نو در مفرزاید همه
 چون نی و عود سرانگشت بخایید همه
 نی بجوید و سوی پیر گرایید همه
 کز سر لرزه چو نی بر سر پایید همه
 گر چو مصروع زغم شیفته رایید همه

آمد آن مار اجل هیچ عزیمت دانید
 ۲۵ جان گزاید نفس مار اجل جهد کنید
 من چو شیرم به تب مرگ شما همچو گوزن
 چون گوزن از پس هر ناله بیارید سرشک
 من اسیر اجلم هر چه نوا خواهد چرخ
 نی نی از بند اجل کس به نوا باز نرست
 ۳۰ مهره جان ز مششدر برهانید مرا
 روز خونریز من آمد ز شبیخون قضا
 فزع مادر و افغان پدر سود نداشت
 چون کلید سخنم در غلق کام شکست
 تا چو نوک قلم از دود زیانم سیه است
 ۳۵ چشم بادام من است از رگ خون پسته مثال
 خوی به پیشانی و کف بر دهنم بس خطر است
 چون صراحی به فواق آمده خون در دهنم
 جان کنم چون به فواق آیم و لرزم چو چراغ
 من چو شمع و گل اگر میرم و خندم چه عجب
 ۴۰ جان به فردا نکشد در دسر من بکشید
 تا دمی ماند ز من نوحه گران بنشانید
 هم بموید و هم از مویه گران درخواهید
 بشنوانید مرا شیون من و ز دل سنگ
 اشک داوود چو تسبیح بیارید از چشم
 ۴۵ خپه گشتم دهن و حلق فرو بسته چو نای
 پیش جان دادن من خود همه سگجان شده اید
 چون مرا طوطی جان از قفس کام پرید

که بخوانید و بدان مار فسایید همه
 کز نفس مار اجل را بگزایید همه
 بر سر مار اجل پای بسایید همه
 کز سرشک مژه تریاک شفایید همه
 بدهید ارچه نه چندان بنوایید همه
 کار کافتاد چه دریند نوایید همه
 که شما نیز نه زین بند رهایید همه
 خون بگریید که در خون قضایید همه
 بر فغان و فزع هر دو گویاید همه
 بر در بسته امید چه پایید همه
 از فلک خسته شمشیر جفایید همه
 به زبان آن رگ خون چند ربایید همه
 به گلاب آن خوی و کف چند زدایید همه
 زآن شما زهر کش جام بلایید همه
 گر چو پروانه بسوزید سزایید همه
 که شما بلبل و پروانه مرایید همه
 به یک امروز ز من سیر میایید همه
 وارشیده کنان نوحه سرایید همه
 که بجز مویه گر خاص نشایید همه
 بشنوید آه رشید ار شنوایید همه
 خوش بنالید که داوود نوایید همه
 وز سر ناله شما نیز چو نایید همه
 زان چو سگ در پس زانوی عنایید همه
 نوحه جغد کنید ار چه همایید همه

من کنون روزه جاوید گرفتم ز جهان
وقت نظاره عام است شما نیز مرا
۵۰ الوداع ای دمتان همره آخردم من
الوداع ای دلتان سوخته روز فراق
پیش تابوت من آید برون ندبه زنان
من گدازان چو هلالم ز بر نعش و شما
چون نسیم سر تابوت زر اندود رخید

گر شما در هوس عید بقایید همه
بهر آخر نظر خاص بیایید همه
بارک الله چه بآیین رفقایید همه
در شب خوف نه در صبح رجایید همه
در سه دست از دو زبانم بستایید همه
بر سر نعش نظاره چو سهایید همه
چون حلی بن تابوت دو تایید همه

مطلع دوم

سر تابوت مرا باز گشایید همه
بر سر سبزه باغ رخ من کبک مثال
پس بگویید ز من با پدر و مادر من
بدرود ای پدر و مادرم! از من بدرود
۵ خط سیه کرده تظلم به در چرخ برید
بس کز آتش سری و باد کلاهی فلک
چون درخت رز اگر تان رگ جان نبریدند
خاک من غرقه خون گشت مگریید دگر
گر من از خرمن عمرم شده بر باد چو کاه
۱۰ من عطای ملک العرش بدم نزد شما
ای طبیبان غلط گوی چه گویم که شما
اثر عود صلیب و خط ترساست خطا
ای حکیمان رصد بین خط احکام شما
خانه طالع عمرم ششم و هشتم کند

خود ببینید و به دشمن بنمایید همه
زار نالید که کبکان سرایید همه
که چه دل سوخته و رنج هبایید همه
که شدم فانی و در دام فنا یید همه
که شما در خط از این سبز و طایید همه
بر سر خاک به خون لعل قبا یید همه
آب چندان ز رگ چشم مزایید همه
بس کنید از جزع ار اهل جزایید همه
جای شکر است که چون دانه بجایید همه
صبر کم گشت که گم کرده عطایید همه
نامبارک دم و ناساز دوایید همه
ور مسیحید که در عین خطایید همه
همه یاوه است و شما یاوه سرایید همه
چون ندیدید که جاماسب دهایید همه

۱۵ ای کرامات فروشان دم افسون شما
 رشته تب ز گرهتان گره رشته جان
 وی کسانی که ز ایام وفا می طلبید
 چه شنیدید اجل را، اجل آمد گویی
 یا شما را خط امن است و نه زین آب و گلید
 ۲۰ هم اسیر اجلید ارچه امیر اجلید
 هم ز بالا به چه افتید چو خورشید به شام
 خشت گل زیر سر و پی سپر آید به مرگ
 آبتان زیر پل مرگ گذر خواهد داشت
 مرگ اگر پشه و موراست از او در فرعید
 ۲۵ بنگرید از سر عبرت دم خاقانی را

علت افزود که معلول ریاید همه
 باز نگشاد که دریند هوایید همه
 نوشدارو طلب از زهر گیایید همه
 کز فنا فارغ و مشغول بقایید همه
 که چنین سنگدل و بار خدایید همه
 مرگ را زآن چه کامیرالامرایید همه
 گر ستاره سپه و صبح لویاید همه
 گر به خشت و به سپر میر کیایید همه
 گرچه جیحون صفت و دجله صفایید همه
 گرچه پیل دژم و شیر و غایید همه
 که بدین مایه نظر دست روایید همه

۹- در مرثیه کافی الدین عمر، عم خود، گوید:

گر به قدر سوزش دل چشم من بگریستی
 صد هزاران دیده بایستی دل ریش مرا
 دیده های بخت من بیدار بایستی کنون
 آنچه از من شد گر از دست سلیمان گم شدی
 ۵ یاسمن خندان و خوش زانست کز من غافل است
 تنگدل مرغم گرم بر بابزن کردی فلک
 ای دریغا طبع خاقانی که واماند از سخن
 مقتدای حکمت و صدر زمن کز بعد او
 گوهری بود او که گردونش به نادانی شکست
 ۱۰ زاد سروی، رادمردی بر چمن پژمرده شد
 شعیان از اوج رفعت در حضيض خاک شد

بر دل من مرغ و ماهی تن به تن بگریستی
 تا به هر یک خویشتن بر خویشتن بگریستی
 تا بدیدی حال من، بر حال من بگریستی
 بر سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی
 یاس من گر دیده بودی یاسمن، بگریستی
 بر من آتش رحم کردی، بابزن بگریستی
 کو سخندان مهین تا بر سخن بگریستی
 گر زمین را چشم بودی بر زمن بگریستی
 جوهری کوتا بر این گوهر شکن بگریستی
 ابر طوفان بار کو تا بر چمن بگریستی
 چرخ بایستی که بر شام و یمن بگریستی

کو سکندر تا به مرگ برهمن بگریستی
 نحل از آب چشم بر آب دهن بگریستی
 هم بهشت عدن و هم بحر عدن بگریستی
 دختران نعلش یک یک بر پرن بگریستی
 کوثری بر روی و موی چون سمن بگریستی
 گر بدیدی شمع در گردن زدن بگریستی
 طبع چون مومش چو موم اندر لگن بگریستی
 تا بر اهل حکمت و ارباب ظن بگریستی
 تا بر این چشم و چراغ انجمن بگریستی
 تا به خون دیده بر فضل و فطن بگریستی
 تا به مرگ این خلف بر مرد و زن بگریستی
 آتش از غم خون شدی، آب از حزن بگریستی
 کو غراب البین کو؟ تا بر دمن بگریستی
 گر شنیدی بر فراز نارون بگریستی

کو پیمبر تا همی سوگ بحیرا داشتی
 کو شکر نطقی که از رشک زبانش هر زمان
 کو صبا خلقی که از تشویر جاه و جود او
 ۱۵ کو فلکدستی که چون کلکش به هم کردی سخن
 هر زمان از بیم نارالله ز نرگسدان چشم
 پیش چشمش مرغ را کشتن که یارستی که او
 اینت مؤمن دل که گر پیشش بکشتندی چراغ
 کاشکی گردون طریق نوحه کردن داندی
 ۲۰ کاشکی خورشید را زین غم نبودی چشم درد
 کاشکی خضر از سر خاکش دمی برخاستی
 کاشکی آدم به رجعت در جهان باز آمدی
 آتش و آب ار بداندی که از گیتی که رفت
 او همایی بود، بی او قصر حکمت شد دمن
 ۲۵ اهل شروان چون نگریند از دریغ او که مرغ

۱۰- در مرثیه وحیدالدین پسر عمش

جان سگ دارم به سختی ورنه سگجان بودمی
 ورنه جانم آهنین بودی به آه آتشین
 آه جانفرسای اگر در سینه نشکستی مرا
 غرقه ام در خون و خون چون خشک شد گرد دسیاه
 ۵ کوه غم بر جانم و گردون نبخشاید مرا
 یوسفانم بسته چاه زمینند ار نه من
 گوش من بایستی از سیماب چشم انباشته
 کاشکی خاقانی آسایش گرفتی ز اشک خون

از فغان زار چون سگ هم فرو آسودمی
 دیده چون پالونه آهن فرو پالودمی
 این که جان فرسودم از آه، آسمان فرسودمی
 خود سیه پوشم که دیدی؟ گرنه خون آلودمی
 کاین غم ار بر کوه بودی من برو بخشودمی
 چشمه های خون ز رگهای زمین بگشودمی
 تا فراق نازنینان را خبر نشنودمی
 تا ز جان کم کردمی در اشک خون افزودمی

روی من کاهیست خاکین کاشک از خون گل شدی
 ۱۰ آن زمان کو جان همی داد ار من آنجا بودمی
 دیده را از سیل خون افکندمی در ناخنه
 مویه گر بنشاندمی بر خاک و خود بنشستمی
 پای در گل چون گل پای آب غم پذیرفتمی
 اول از خوناب دل رنگین ازارش بستمی
 ۱۵ گر رسیدی دست، غسلش ز آب حیوان دادمی
 آنچه مادر بر سر تابوت اسکندر نکرد
 یا چو شیرین کاو به زهر تلخ بر تابوت شاه
 هر شبی بر خاکش از خون دانه دل کشتمی
 واپسین دیدارش از من رفت و جانم بر اثر
 ۲۰ گر فدای او نرفتم من چرا جانم نرفت
 من غلامی داغ بر رخ بودمش عنبر به نام
 چون بدین زودی کفن می یافت او را دست چرخ
 گیرم آن فرزانه مرد، آخر خیالش هم نمرد
 نی نی آن فرزانه را داغ فراقم کشت و بس
 ۲۵ شد ز من بدرد و گر بختیم بودی پیش از آنک
 گر دلم دادی که شروان بی جمالش دیدمی
 جانم ار در تیم تیمار فراقش نیستی
 گفתי ای باز سپید از دود دل چون می رهی

تا به خون دل سر خاک وحید اندودمی
 جانستانش را به صور آه جان بر بودمی
 بس به ناخن رخ چو زر ناخنی بخشودمی
 دست و کلکش را به لفظ مادحان بستودمی
 خاک بر سر، بر سر خاک اشک خون پالودمی
 بعد از آن از زعفران رخ حنوطش سودمی
 بل که چون اسکندرش تابوت زر فرمودمی
 من به زاری بر سر تابوت او بنمودمی
 جان شیرین داد، من جان دادمی و آسودمی
 هر سحر خون سیا ووشان از او بدردودمی
 گر برفتی در وداعش من ز جان خشنودمی
 تا اگر زان بر زیان بودم از این بر سودمی
 و ربه معنی بودمی عنبر حنوطش بودمی
 کاشکی در بافتن من تار او را پودمی
 هم خیالش دیدمی در خواب اگر بغنودمی
 گر به عالم داد بودی من به خون مأخوذمی
 اوز من بدرد و رفتی من ز جان بدردودمی
 راه صد فرسنگ را زین سر به سر پیمودمی
 آخر از جان یتیمانش غمی بزدودمی
 کاشک ار باز سپیدم بی سیاهی دودمی

شرح قصیده یک

وزن قصیده: مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ - بحر: هزج مثمنِ اخربِ مکفوفِ
مقصود عروض و ضرب - کلمات قافیه: تاب، باب، مهتاب... -
حروف قافیه: «اب» (ا = ردف اصلی - ب = حروف روی)

این قصیده، مرثیه‌ای است در سوگ «کافی الدین عمر بن عثمان»، عمّ خاقانی، که تعلیم و تربیت اولیّه شاعر زیر نظر او صورت گرفته است. خاقانی در ابتدای این سوگنامه از نداشتن همدم و همنفس متجانس در این دنیا شکوه سر داده و معتقد است که زندگی بی‌یار همنفس، همچون گرفتاری در غرقابی مهلک است. امید وفاداری از مردمان را امری مُحال و بیهوده می‌داند و پناهگاهی جز «ناله» و «سایه» خویش نمی‌بیند؛ از «بخت سبک پای گران خواب» خویش می‌نالد و از دم‌گرم و دل‌تنگ خویش فغان بیقراری سر می‌دهد و از حادثه‌ای سخن می‌گوید که دود از او برآورده و دندان به جگرش فرو برده است و مثل همیشه از «جاهلان» و «سخن‌زدانی» سخن می‌گوید که ارزش شعر او را نمی‌شناسند و در پایان به فضایل عمّ خود اشاره کرده و در مرگ او که «خاتم دولت» و «فاتح ابواب» وی بود، به عزا می‌نشیند.

این قصیده ضمناً از نظر کثرت کاربرد تمثیل نظیر ابیات ۳، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳،

۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۱ و همچنین اظهار معلومات مختلف مثل ابیات ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶، ۴۲ قابل توجه است.

۱- جگر تاب: جگر تابنده، چیزی که جگر را گرم کند و در جوش آرد، جگر سوز.

از این باب: در این خصوص، در این باره - نفس راندن: دم زدن، سخن گفتن.

نکات: تاب، باب: جناس لاحق - نَفَس، همنفس: جناس زاید.

معنی: از کثرت آه گرم و جگر سوز، راه نفسم بسته شده، قادر به نفس کشیدن نیستم؛

کو آن همدم و همراهی که بتوانم در این باره با او درد دلی بکنم؟

۲- از آن سانک: تا حدّی که، تا جایی که

نکته: مصراع دوم کنایه از نهایت بی بهره بودن است.

معنی: از یاران همدل و همراه، بهره‌ای ندارم تا حدّی که مهتاب که سهل است، حتی

تصویر و نقش مهتاب نیز راهی به روزن خانه من ندارد.

۳- نکات: «خوش» صفت همنفس است، یعنی همنفسی مطلوب و خوشایند و «شناور»

صفت دست است. - دست، است: جناس لاحق - شناور، غرقاب: مراعات نظیر - مصراع

دوم تمثیل است. («دست شناور» مشبه به «همنفسی خوش» و «غرقاب» مشبه به «گیتی»)

معنی: در دنیا بدون داشتن همدل و همراه مطلوب، نمی توان زندگی کرد؛ همانگونه

که بدون دست آشنا به شنا (شناور)، نمی توان از گرداب خلاصی یافت.

۴- هیئات: کلمه جمله، شبه جمله، در زبان عربی «اسم فعل» است، به معنای «چه

دوراست!» - گوهر آدم: اصل و نژاد آدمی - این گوهر نایاب: اشاره به «وفا».

نکته: گوهر، گوهر: جناس تام.

معنی: امید و انتظار وفا دارم؛ در حالی که امروزه یافت شدن این گوهر نایاب در

اصل و نژاد آدمی بسیار بعید است.

توضیح: شکوه از «بی وفایی» از موضوعات مکرر در دیوان خاقانی است؛ قس:

مگر به ساحت گیتی نماند بوی وفا که هیچ اُنس نیامد ز هیچ اُنس مرا

- قحط و فاست در بنه آخر الزمان هان ای حکیم پرده عزلت بساز هان!

(صفحه ۳۰۸)

- در این منزل اهل وفایی نیابی مجوی اهل کامروز جایی نیابی

(صفحه ۴۱۵)

۵- معنی: همدم و همراه من فقط ناله و سایه ام می باشد و از میان مردم و یارانم همدم و همراهی ندارم.

۶- گرگ گزیده یا سگ گزیده: کسی است که به مرض «هاری» دچار شده است. و تنها گوشتخواران مخصوصاً گرگ و سگ، هاری را به انسان انتقال می دهند و از علائم بیماری یکی این است که عمل بلع چنان انقباضی دردناک تولید می کند که فکر یا دیدن آب این انقباض دردناک را ظاهر می کند چنانکه بیمار از دیدن آب می ترسد و رنج می برد.^(۱)

برای آگاهی بیشتر به «هدایة المتعلمین» صفحه ۶۳۴ و «تحفة حکیم مؤمن» صفحات ۲۶۹-۲۷۰ رجوع شود.

نکات: (گرگ گزیده، آب) و (چرخ، آب): مراعات نظیر - مصراع دوم تمثیل است. معنی: از دست فلک آزرده و ناراحتم و آرزوی دیدن کسی را ندارم، بخاطر اینکه دیدن افراد، آزدگی مرا بیشتر می کند؛ همانگونه که آدم گرگ گزیده از آب می ترسد و به سراغ آن نمی رود.

توضیح: ترس سگ گزیده و گرگ گزیده از آب جزو مضامین مکرر در دیوان خاقانی است؛ قس:

- سگ گزیده از آب ترسد از آن ترسم از آب دیدگان برخاست

(صفحه ۶۱)

- یوسفا گرچه جهان آب حیات است از او بی تو چون گرگ گزیده به حذر باد پدر

(صفحه ۵۴۵)

۷- روز فرو رفته: تیره روز، بدبخت؛ قس:

برفروزی چراغی و بجوید مگر به من روز فرو رفته پسر باز دهید^(۱)
سبک پای: تندرو، گریز پای، فرار - بخت سبک پای گران خواب: بخت فرار نامساعد.
نکات: امروز، روز: جناس زاید - (روز، شب) و (سبک، گران): طباق یا تضاد - بخت
سبک پای گران خواب: استعاره مکنیه.

معنی: در این روزگار، شخص بدبخت شب زنده دار منم که از این بخت فرار
نامساعد، سرگردان و آواره شده ام.

توضیح: «روز فرو رفته شب خیز» می تواند کسی باشد که روزش رفته و شبش به پا
شده باشد، کلاً شخص بدبخت و تیره روز.

۸- شبگیر: سحرگاهان، صبح زود - به: در هر دو مصراع به معنای «وقت و هنگام»
است. - مردن شمع: خاموش شدن شمع؛ قس:

من چو شمع و گل اگر میرم و خندم چه عجب که شما بلبل و پروانه مرا یسید همه^(۲)
توضیح: سوزش شمع در سحرگاهان بیشتر است و در همین موقع نیز شمع را
خاموش می کنند و تیر به هنگام رهایی از چله کمان می لرزد و صدایی شبیه به ناله از آن
به گوش می رسد.

نکات: همه کلمات مصراع اول و همه کلمات مصراع دوم: مراعات نظیر - دل مرده
بودن شمع و نالنده بودن تیر: استعاره مکنیه.

معنی: من از شمع سحرگاهی، سوزنده تر و افسرده تر و از تیر پرتابی، لرزنده تر و
نالان ترم.

۹- توضیح: نظر به اینکه جیوه فلزی است به شکل مایع سنگین و لغزنده، لذا
سرکوزه های جیوه را تنگ می ساختند.

۱- بیت ۴۱، قصیده ۴

۲- بیت ۳۹، قصیده ۸

نکات: کوره، کوزه: جناس خطّ و لاحق - دم، دل، دهن: مراعات نظیر.
معنی: آه من مانند حرارت کوره آهنگری گرم و داغ و دلم مثل دهانه کوزه جیوه
تنگ است. (دلتنگم)

۱۰ - خوشاب: سیراب، آبدار

توضیح: مصراع دوم اشاره دارد به عقیده قدما که تشکیل مروارید را در داخل
صدف نتیجه باریدن قطره باران نیسانی به داخل صدف می دانستند؛ قس:

- ز ابر افکند قطره ای سوی یم ز صلب اوفتد نطفه ای در شکم
از آن قطره لولوی لالا کند وزین، صورتی سرو بالا کند^(۱)

معنی: با وجود این همه بدبختی و افسردگی و دلتنگی، باز می توان به بهبود و عافیت
امیدوار بود؛ همانگونه که قطره تلخ دریا عاقبت تبدیل به مروارید آبدار می گردد.

توضیح: امروزه معلوم شده که کیفیت ساخته شدن مروارید در صدف به این
صورت است که یک ذره جسم خارجی مانند شن و یا نوزاد کرمها و یا جسم دیگر در
بین بدن حیوان و پرده پوششی که بدن حیوان را به صدف متصل می کند، قرار می گیرد؛
حیوان به منظور دفاع و طرد این ذره خارجی شروع به ترشح مواد آهکی جلادار و یک
ماده آژته می کند که به طور طبقات متحدالمرکز حول جسم خارجی را فرا می گیرد. در
حقیقت تشکیل مروارید نوعی وسیله دفاع برای این حیوان است. هرگاه مروارید را
بشکنند، در وسط آن جسمی خارجی مشاهده می شود.^(۲)

«منوچهری دامغانی» در بیت زیر به وجود کرم در داخل مروارید اشاره می کند:

- شعرتو شعراست لیکن باطنش پر عیب و عار کرم بسیاری بود در داخل درّ ثمین^(۳)

۱۱ - به نسبت: در مقام مقایسه - حصرم: غوره انگور، انگور نارس - پخته می: می پخته

۱ - بوستان سعدی، کلیات صفحه ۲۰۲

۲ - فرهنگ معین، ذیل ماده «مروارید»، با تلخیص.

۳ - دیوان منوچهری دامغانی، صفحه ۹۱

مقابل می خام، گفته اند: شرابی است که آن را جوشانیده و سه ربع آن را تبخیر کرده باشند و ربع بر جای مانده را می پخته گویند و نیز گفته اند: شراب جوشانیده که دو ثلث آن به جوشانیدن تبخیر شده باشد. عرب این کلمه را معرّب کرده «میختنج» و نیز «بختنج» گوید، سبکی، شراب مثلث^(۱)

نکات: حصرم، می: مراعات نظیر - (راحت، عنا) و (خام، پخته): طباق یا تضاد - مصراع دوم تمثیل است.

معنی: راحت و آسایش نتیجه و حاصل رنج و زحمت است و در این شکی نیست؛ در مقام مقایسه می توان به می پخته خالص اشاره کرد که از غوره انگور خام و نارس به وجود آمده است.

۱۲ - سلوت: شادی و خوشی، آرامش - دولاب: چرخ آب کشی.

نکات: داده، زاده: جناس لاحق - چاه، دولاب: مراعات نظیر - مصراع دوم تمثیل است. - داده دهر، زاده سلوت، بخشش چاه: هر سه اضافه استعاری.

معنی: نتیجه و حاصل همه خوشیها و شادیها، بخشش و عطیه روزگار است؛ همچنان که ریزش آب از دولاب، نتیجه و حاصل بخشش و عطای چاه است.

۱۳ - قلاب: آنکه سکه قلب زند، قلب زن، متقلب.

نکات: مصراع دوم تمثیل است. - شناختن روش دهر و نوشتن زر قلاب: استعاره مکنیه.

معنی: شاعر از آنچه قبلاً در مورد بخشش و عطای روزگار گفته پشیمان گشته، می گوید: این چه فکر خامی است؟ اصلاً، رسم و آیین روزگار با سلامت و آرامش بیگانه است؛ همچنان که زر قلب زن نیز از مهر و نشان خلیفه که به زر خالص و سکه غیر مغشوش می خورد، نمی تواند خبری داشته باشد و در مورد آن چیزی بنویسد.

توضیح: نایاب بودن سلامت و عافیت در دنیا از مضامین مکرر خاقانی است؛ قس:

تاج دولت بایدت، زرّ سلامت جوی از آنک آن زر اندر بوتّه عالم نخواهی یافتن^(۱)
در ساحت زمانه ز راحت نشان مخواه ترکیب عافیت ز مزاج جهان مخواه
(صفحه ۳۷۵)

۱۴- دود برآوردن از چیزی: کنایه از سوختن و معدوم کردن آن چیز، کنایه از
مستأصل و پریشان ساختن آن چیز؛ قس:
- آتش عشق تو در نهاد من افتاد دود ز خاقانی آشکار بر آورد
(صفحه ۵۹۲)

نایبه: حادثه بد، مصیبت و بلا، ج نوایب - ناب: چهار دندان نیش سباع و بهایم،
ج انیاب.

نکات: نایبه، ناب: ترکیبی از جناس زاید و مذیل - دود برآوردن حادثه و ناب فرو
بردن نایبه: استعاره مکنیه.

معنی: از حوادث روزگار می سوزم و سخت در رنجم، زیرا مرا پریشان و مستأصل
کرده است و از مصائب دهر ناله و زاری سر می دهم، به خاطر اینکه مانند درنده ای،
دندان نیش خود را در من فرو برده و مرا زار و نالان کرده است.

۱۵- بی سر و پایی گوی: شکل ظاهری گوی مراد است، کروی شکل بودن گوی؛ قس:
- بی سران را که چو گویند، کمرکش همه را طوق سر چون سر چوگان به خراسان یابم
(صفحه ۲۹۴)

- بر سر میدان عشق در خم چوگان دوست دل به صفت همچو گوی، بی سر و پا ساختن^(۲)
خرط: تراشیدن چوب - طبطاب: نوعی چوگان، پهنه.

نکات: (سر، پا) و (گوی، طبطاب): مراعات نظیر - بی سر و پایی گوی: استعاره مکنیه.
معنی: مثل گوی بی سر و پای، سرگشته و حیرانم و همانگونه که گوی به هنگام

تراشیدن، خسته شده خط برمی دارد و به وقت برخورد با چوگان شکسته می شود، من نیز از حوادث و نوایب روزگار خسته و شکسته شده ام.

۱۶- دم: آلتی که آهنگران با آن در آتش دمند و آتش را فروزانتر بکنند، در اینجا به معنای حرارت و گرماست.

توضیح: گل را در کوره می گذاشتند تا گلاب و عطر آن را بگیرند؛ قس:

- گل در میان کوره بسی در دسر کشید تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد^(۱)

نکات: تب، تاب: جناس زاید - (گل، کوره، عرق، دم، ناب) و (عرق، تب، بیمار): مراعات نظیر.

معنی: بیمارم و مانند گلی که در معرض حرارت کوره باشد، گاهی غرق عرق می شوم و گاهی از حرارت و گرما تب می کنم.

۱۷- جو آب: آبی که جو در آن جوشانیده و به بیماران دهند، آتش جو، در لغت نامه دهخدا «کشکاب» نیز به معنای آتش جو آمده است. به کسی که دچار بیماری سرسام می شد جو آب (کشکاب) می دادند؛ قس:

«و علاج وی ضماد بود از آرد کشک و خطمی و اسبغول و سرکا و روغن کل و خون برگرفتن از قیفال و غذاهای خنک دادن چون کشک آب و سکنکین»^(۲)

- سرسام چهل دارند این خر جبلتان وز مطبخ مسیح نیاید جو آبشان (صفحه ۳۲۹)

جوم نیست: جوی ندارم، سخت تهیدستم و یا جو برای تهیه جو آب ندارم.

توضیح: در این بیت شاعر بنفشه و عناب را از دو جهت مشبه به دل و اشک قرار داده است:

۱- از جهت رنگ: بنفشه کبود و تیره رنگ است و از این جهت مشبه به دل سوخته

۱- بیت ۳۵، قصیده ۲

۲- هدایة المتعلمین، ذیل سرسام صفحه ۲۳۳

و غمناک و عزادار است و در واقع دلی که لباس ماتم پوشیده است؛ قس:
 - از بس که غم خورم ز سپهر بنفشه رنگ خاقانی بنفشه دلم خواند روزگار
 (صفحه ۶۱۷)

و عتاب که سرخ رنگ است مشبّه به اشک خونین واقع شده است؛ قس:
 چو چوب عتابم چین گرفت روی همه گرفت اشکم در دیده گونه عتاب^(۱)
 پیش عتاب لبّت عتاب وار روی خون آلود پرچین آورم
 (صفحه ۶۴۴)

۲- از جهت خاصیت دارویی آن دو: معجون بنفشه و شکر برای معالجه برخی
 بیماریها مؤثر بوده است و خاقانی در این باره اشاراتی دارد؛ قس:
 - رنجور سینه ام لب و زلفش دواى من کاین درد را بنفشه به شکر نکوتر است
 (صفحه ۷۴)

- سودا برد بنفشه به شکر چرا مرا زان شکر و بنفشه به سودا رسید کار؟
 (صفحه ۶۱۷)

عتاب نیز جزو داروها بوده است. «عتاب ملین صدر و احشا و مسهل اخلاط رقیقه و
 رافع خشونت سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و مسکن التهاب معده و
 تشنگی و...»^(۲)

نکات: جو آب، جو: جناس مذیل - جو، عتاب، بنفشه: مراعات نظیر.
 معنی: در ماتم عم، دچار بیماری سرسام شده ام و برای علاج دردم، نیاز به جو آب
 دارم؛ تهیدستم و پول و پله ای برای تهیه جو آب ندارم (یا جو برای تهیه جو آب ندارم)؛
 ولی در عوض دل مکدر و مغزای من در حکم بنفشه و اشک خونینم در حکم عتاب
 است.

۱- دیوان مسعود سعد، صفحه ۲۹

۲- مخزن الادویه، صفحه ۶۱۷

۱۸- احداث: جمع حَدَث به معنای نو، جوان، نازله، مکروه - احداث دهر: پیشامدهای ناگوارِ روزگار، بلاها - احباب: جمع حبیب، دوستان
توضیح ۱- زال پدر رستم به هنگام تولد سپیدموی بوده است. حکیم فردوسی در «شاهنامه» گوید:

- ز مادر جدا شد بدان چند روز نگاری چو خورشید گیتی فروز
به چهره چنان بود برسان شید ولیکن همه موی بودش سپید^(۱)
و پدرش سام با دیدن او یکسره ناامید شده، دستور می‌دهد:

- بفرمود پس تاش برداشتند وز آن بوم و بر دور بگذاشتند
یکی کوه بُد نامش البرز کوه به خورشید نزدیک و دور از گروه
بدانجای سیمرغ را لانه بود بدان خانه از خلق بیگانه بود
نهادند بر کوه و گشتند باز برآمد بر این روزگار دراز^(۲)

توضیح ۲- دوری احباب و احرار به این دلیل است که همشینی با پیری مغموم موجب آزرده‌گی خاطر آنان می‌شود، چرا که «افسرده دل افسرده کند انجمنی را».
نکات: طفل، پیر: طباق یا تضاد - تلمیح به داستان زال.

معنی: همچون زال در عین جوانی از بلاها و پیشامدهای ناگوارِ روزگار پیر شده‌ام و به همین سبب آزادگان و دوستان مرا طرد و از خود دور می‌کنند.

توضیح: خاقانی این مضمون را در جایی دیگر نیز تکرار کرده است؛ قس:
- گرچه همچون زال زر پیری به طفلی دیده‌ام چون جهان پیرانه سر طبع جوان آورده‌ام
(صفحه ۲۵۸)

۱۹- دل دادن: در اینجا به معنای توجه و مراقبت کردن، عنایت داشتن (با توجه به قرینه غمخواری سیمرغ بر زال در مصراع دوم)؛ قس:

۱- جلد اول، صفحه ۱۰۹

۲- صفحه ۱۱۰، همان

- ملک تشریف خاص خویش دادش ز دیگر وقتها دل بیش دادش^(۱)

توضیح: سیمرغ زال را پرورش می دهد:

چنین گفت: سیمرغ با پورسام که ای دیده رنج نشیم و کنام

ترا پرورنده یکی دایه ام همت مام و هم نیک سرمایه ام^(۲)

نکات: دل دادن خرسندی: استعاره مکنیه - مصراع دوم تمثیل است و تلمیحی به داستان زال و سیمرغ دارد.

معنی: اگر مردم به من توجه و عنایت نمی کنند، در عوض خرسندی و قناعت خودم به من توجه و عنایت دارد و غمخوار من است؛ همانگونه که، اگر پدر زال (سام) به کودک خود توجه و عنایت نداشت، در عوض سیمرغ غمخوار زال بود و از او مراقبت می کرد.

توضیح: در دو بیت زیر خاقانی به ترتیب به رانده شدن زال از طرف سام و مراقبت سیمرغ از او اشاره می کند:

- فقر کان افکنده خلق است من برداشتم زال کان رد کرده سام است من می پرورم

(صفحه ۲۴۸)

- عنقای مغریم به غریبی که بهر الف غم را چو زال زر به نشیمن در آورم

(صفحه ۲۴۱)

۲۰- همت: «در تصوّف، توجه قلب و قصد اوست به جمیع قوای روحانیه به جانب حق برای حصول کمال خود یا برای دیگری»؛^(۳) اما در اینجا به معنای وسعت نظر و بلند نظری است؛ قس:

۱- خسرو و شیرین نظامی، صفحه ۲۳۱

۲- شاهنامه، جلد اول، صفحه ۱۱۳

۳- فرهنگ مصطلحات عرفا، دکتر جعفر سجّادی به نقل از لغت نامه دهخدا.

- مرا همت چو خورشید است شاهنشاه رند آسا

که چرخش زیر ران است و سر عیسی است بر رانش

(صفحه ۲۱۰)

به سر کردن: تلقین کردن به ذهن، القا کردن به مغز - فقر: «منظور از فقر در این بیت و نظایر آن فقر محمدی است که مفهوم آن نیازمندی به حق و بی‌نیازی از ماسوی الله است و ناظر است بر حدیث مشهور «الْفَقْرُ فَخْرٌ وَ بِهِ افْتَخِرُ» (احادیث مننوی صفحه ۲۳). فقر محمدی در مقابل فقر عیسوی است و ترک دلبستگی به دنیاست نه ترک دنیا»^(۱)؛ قس: - بر در فقر آی تا پیش آیدت سرهنگ عشق

گوید ای صاحب خراج هر دو گیتی مرحبا

(صفحه ۱)

نکات: (همت، عزلت، فقر) و (سر، دل): مراعات نظیر - کلمات در هر دو مصراع از جهت وزن با هم تناسب دارند (موازنه یا مماثله) - همت به سرم کرد، عزلت به دلم گفت: استعاره مکنیه.

مفهوم: همت مانع از روی آوردن من به جاه و مقام و عزلت موجب یافتن فقر محمدی شد.

۲۱ - تسلیم: انقیاد است نسبت به احکام و قضا و قدر الهی و آن نتیجه توکل است به موجب اصول صوفیان؛ قس:

- مراد دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش

(صفحه ۲۰۹)

نیشه: نیچه، نی کو چک، توتک، قسمی نی خُرد که چوپانان نوازند؛ قس:

با تاج خسروی چه کنی از گیا کلاه؟ با ساز بارید چه کنی نیشه شبان؟

(صفحه ۳۱۳)

جلّاب: «از جمله اشربه است که به جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحّش و مالیخولیا و امثال اینها ترتیب می‌دهند و با عرق‌های مناسبه می‌آشامند و دستور ساختن آن، آن است که بگیرند نبات سفید و با شکر سفید مقدار یک من و با سه من گلاب به آتش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند و صاف نمایند تا به نصفه برسد پس یک درهم زعفران به گلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی نگهدارند و عندالحاجت به کار برند.»^(۱) قس:

- دهان خشک و دل خسته ام لیک از خلق تمنای جلاب و مرهم ندارم
(صفحه، ۲۸۴)

نکات: نی، نیشه: جناس مذیل - مصراع دوم تمثیل است.

معنی: دلی که در آن جاه باشد نمی‌تواند به مقام تسلیم برسد؛ همانگونه که اگر از چوب نی، نیشه برای نواختن درست بکنی، دیگر از آن نی برای تهیه جلاب نمی‌توان استفاده کرد.

۲۲- صدر: آستانه، پیشگاه - مه نخشب: «ماهی است که حکیم بن عطا مشهور به «مقنّع» از سیماب و دیگر چیزها ساخت و هر شب از چاهی در بالای قلعه نخشب در کوه سیام به آسمان برمی‌آورد و تا چهار فرسنگ نورش می‌رسید؛ جهان را روشن می‌کرد و پرتوش به همه جا می‌تافت؛ همه چیز و همه کس را درمی‌گرفت و دوباره به جایگاه نخستین در بُن چاه باز می‌گشت. این ماه تا دو ماه هر شب از چاه سیام برمی‌آمد و بیش از هزار و دویست سال وصف آن در زبان مردم ایران گشته و بسا شاعران که خوبرویان را بدان مانند کرده‌اند.»^(۲) قس:

- صبح برآمد ز کوه چون مه نخشب ز چاه ماه برآمد به صبح چون دُم ماهی ز آب
(صفحه ۴۱)

نکات: در، صدر: مراعات نظیر - مصرع دوم تمثیل است. - صدر قناعت: اضافه استعاری.

معنی: وقتی پیشگاه معظم قناعت وجود دارد، در مقابل این صدر، درگاه و آستانه حقیر افراد پست را اختیار مکن! همچنان که با وجود ماه جهان افروز، نگریستن به ماه دروغین نخشب کاری ناصواب است.

۲۳ - بیشی: زیاده طلبی، افزون خواهی، تکلف - خورشید و سرطان: «سرطان منزل چهارم یا برج چهارم خورشید و ماه اول تابستان است و تیرماه و روزها در آن رو به کوتاهی است»^(۱)

توضیح: بیت را به صورت خبری نیز می توان خواند ولی صورت سؤالی بهتر است. نکات: کوشش، پوشش: جناس لاحق - در بیت صنعت «موازنه یا مماثله» وجود دارد. - مصرع دوم تمثیل است - «و»: «واو» در هر دو مصراع «واو حالیه» است.

معنی: آیا در حالی که عمر تو رو به کاهش و نقصان است در تلاش تکلفات و افزون طلبی ها هستی؟ این کار مثل این است که در بحبوحه گرمای تابستان از پوست سنجاب لباس گرم پیوشی که نتیجه ای جز زحمت و رنج نخواهد داشت.

۲۴ - آخر = آخر: جایگاهی از گل و سنگ و مانند آن که برای علف و کاه و جو خوردن چهارپایان سازند، ستورگاه، اصطبل - سقلاب (= صقلاب = اسلاو): «ناحیتی است، مشرق وی بلغار اندرونی است و بعضی از روس و از جنوب وی بعضی از دریای گرز است و بعضی از روم و مغرب وی و شمال وی همه بیابانهای ویرانی شمال است و این ناحیتی است بزرگ...»^(۲)

توضیح: خاقانی در جایی دیگر نیز روزگار را به «آخر سنگین» یعنی آخر بی نعمت تشبیه کرده است؛ قس:

۱ - فرهنگ اصطلاحات نجومی صفحه ۲۴۷

۲ - حدود العالم، صفحات ۱۸۷ - ۱۸۸

- رخس تو را بر آخر سنگین روزگار برگِ گیانه و خر تو عنبرین چَرا
(صفحه ۱۵)

نکات: آخر ایام: اضافه تشبیهی - فربهی عیش دادن ایام: استعاره مکنیه - در بیت صنعت «موازنه یا مماثله» وجود دارد. - مصراع دوم تمثیل است.
معنی: آخر [بی نعمت] روزگار، هرگز موجب فراخی عیش و نشاط زندگی نمی شود؛ همچنان که در ناحیه سقلاب - که ناحیه سردسیری است - نمی توان فیل را - که مخصوص نواحی گرمسیر است - پرورش داد.

۲۵- درم ماهی: فلس ماهی، پولک های روی بدن ماهی؛ قس:
- نه چون ماهی درون سو صفر و بیرون از درم گنجش
که بیرون چون صدف عور و درون سو از گهر کانش
(صفحه ۲۱۱)

ضرب: درم زن، سکه زن.
نکات: سکه، درم، ضرب: مراعات نظیر - مصراع دوم تمثیل است - کرم دهر: اضافه استعاری.

معنی: انسان عاقل به کرم روزگار اعتماد نمی کند؛ همچنان که درم زن نیز بر فلس ماهی - که شبیه درم است - سکه نمی زند.

۲۶- دهره: نوعی حربه دسته دار که دسته اش آهنین و سرش مثل داس است، شمشیر کوچک دو دمه که سر آن مانند سرستان باریک و تیز می باشد. (فرهنگ معین)، آلتی که قصابان برای شکستن استخوان به کار می برند.

توضیح: دهره روزگار منظور حوادث و نوایب روزگار است.
نکات: دهر، دهره: جناس مذیل - دهره کشیدن دهر: استعاره مکنیه.

معنی: ای روزگار! برای ریختن خون من نیازی به دهره نیست، چرا که خون من خود به خود ریخته می گردد تو دهره مکش و برای ریختن خون من شتاب مکن!

۲۷- معنی: چرا برای کشتن ماهی، به دنبال قصاب می روی؟ ماهی بدون حربه قصاب نیز

کشته می‌شود و فقط کافی است ماهی را از آب بیرون آورند تا بمیرد. (تمثیل است برای بیت ماقبل)

۲۸- برتافتنی: قابل تحمّل، از مصدر «برتافتن» - تافته: خشمگین و مضطرب - برتاب: تحمّل کن؛ قس:

- کوی عشق آمد شد ما بر نتابد بیش از این

دامن تر بردن آنجا بر نتابد بیش از این

(صفحه ۳۳۷)

نکات: برتافتنی، تافته، برتاب: اشتقاق - ستم دهر: اضافه استعاری.

معنی: ای دل خاقانی! اگرچه ستم دهر خارج از حدّ تحمّل است، با این همه تو خشمگین و مضطرب شو و تحمّل داشته باش!

۲۹- قلب: تقلّبی، ناسره - رایج: روان، جاری، پول درست و سره، زری که در دارالضرب مسکوک شده باشد؛ قس:

- گر قلب دلم را ننهد دوست عیاری من نقد روان دردمش از دیده شمارم

(حافظ)

لفظ راندن: حکم کردن - سلب و ایجاب: سلب مرادف با نفی و مقابل ایجاب، سلب و ایجاب آن است که کلام را از جهتی مبتنی بر نفی و از جهت دیگر مبتنی بر اثبات قرار دهند.^(۱)

نکات: (نقد، قلب، رایج) و (قدر، قضا): مراعات نظیر - (قلب، رایج) و (سلب، ایجاب): طباق یا تضادّ - بخشیدن قدر و لفظ راندن قضا: استعاره مکنیه.

معنی و مفهوم بیت: آنچه تقدیر به آدمی می‌دهد چون هیچ اختیاری در پذیرش آن نیست، سره و ناسره بودنش فرقی نمی‌کند، چون هر چه بکند نمی‌توان دخالتی در خواسته قدر کرد و حکمی که قضا کند چه مثبت و چه منفی، یکسان است، چون ناگزیر

و غیر قابل اجتناب است.

۳۰- خط بر چیزی کشیدن: باطل کردن آن چیز، خط بطلان کشیدن بر آن، کنایه از صرف نظر کردن و درگذشتن از چیزی است؛ قس:

- روز و شب جز خط مزور نیست خیز خط در خط مزور کش
(صفحه ۴۶۶)

در خط شدن: کنایه از آزرده خاطر شدن، متغیر و ناراحت شدن، غضبناک شدن؛ قس:

- خط سیه کرده تظلم به در چرخ برید که شما در خط از این سبز و طایید همه^(۱)
خط عالم: محدوده و دایره عالم - طاق کردن: جدا کردن، دور کردن - بر طاق نهادن: کنایه از فراموش کردن، ترک کردن؛ قس:

- بر طاق نه حدیث سفر زانکه روزگار چون طالع تو نامزد انقلاب شد^(۲)
توضیح: وقتی انسان بر دنیا و مافیها قلم بطلان کشید، دیگر از چیزی یا کسی آزرده خاطر نمی شود و متغیر نمی گردد.

نکات: (خط، خط، خط) و (طاق، طاق): جناس تام.

با اینکه به کاربردن لفظی بیش از یک بار در بیت جزو عیوب (کثرت تکرار) شمرده شده، مع هذا در بعضی جاها، مثل این بیت نه تنها جزو عیوب فصاحت نیست بلکه به گونه ای موجب زیبایی و قوت کلام نیز شده است.

معنی: بر دنیا خط بطلان بکش و از کسی آزرده خاطر و متغیر مشو! دلبستگی های خود را از عالم مادی قطع بکن و اسباب دنیوی را به دست فراموشی بسپار!

۳۱- پایاب: بن آب، قعر آب، گذرگاه آب، گذار، مقابل غرقاب.

نکات: کف، بحر، پایاب: مراعات نظیر - مصراع دوم تمثیل است.

۱- بیت ۱۵ از مطلع دوم قصیده ۸

۲- بیت ۳۳، قصیده ۲

معنی: ای خاقانی! فرد جاهل به عمق سخن توپی نمی‌برد؛ همانگونه که کف بر سطح دریا پدیدار می‌شود و به عمق دریا راهی ندارد.

۳۲- تحقیق: در اینجا به معنای تعمق در علوم و ادبیات است؛ قس: «با او مناظره کرد، لفظ او را بر محک امتحان عیاری نیافت و سخن او را در تحقیق اعتباری ندید.»^(۱)؛ قس:

- محققان سخن زین درخت میوه برند و گر شوند سراسر درختک دانا
(صفحه ۳۱)

سخنگوی: در اینجا به معنای شاعرِ عالمِ مبدع، در مقابل سخن دزد - سخن دزد: متحل، سارق ادبی - تعلیق: آویختن - رسن باز: بندباز - تعلیق رسن باز: اشاره دارد به هنرنمایی‌های بندبازان که خود را از بند آویزان می‌کنند و اعمالی اعجاب‌انگیز از خود نشان می‌دهند. - رسن تاب: طناب‌باف.

نکته: مصراع دوم تمثیل است.

معنی: تحقیق و پژوهش سخنگوی از سخن دزد برنمی‌آید؛ به عبارتی دیگر، سخنگوی محقق است و سخن دزد محقق نیست؛ همچنان که هنرنمایی بندباز از طناب - باف برنمی‌آید.

۳۳- سخندان: سخن شناس، ادیب، شاعر، آنکه سخن نیکوگوید و نویسد. - هنربخش: هنرآموز - آداب: در اینجا به معنای دانشها و هنرهاست.

نکته: در بیت صنعت «موازنه یا مماثله» وجود دارد.

معنی: کو آن کسی که از نظر حکمت و فلسفه بزرگترین سخندان بود؟ کو آن که از نظر علوم و فنون (هنرها)، بهترین هنربخش بود؟ (یعنی کسی در حکمت و فلسفه و هنرآموزی به پای او نمی‌رسید.)

توضیح ۱: خاقانی در جایی دیگر نیز عمّ خود را سخندان مهین نامیده است؛ قس:

- ای درینا طبع خاقانی که واماند از سخن کو سخندان مهین تا بر سخن بگریستی^(۱)
توضیح ۲: حکمت و فلسفه کافی الدین عمر در اشعار دیگر خاقانی نیز به چشم می خورد؛ قس:

- فیلسوف اعظم و حرز امم کز روی وهم جای او جز گنبد اعظم نخواهی یافتن^(۲)
- مقتدای حکمت و صدر زَمَن کز بعد او گر زمین را چشم بودی بر زَمَن بگریستی^(۳)
- رفت آنکه فیلسوف جهان بود و بر جهان درهای آسمان معالی گشوده بود
(صفحه ۸۷۲)

۳۴- گوهر آدم: (ری. بیت ۴) - کافی الدین: عمّ خاقانی.
واسطه گوهر: واسطه العقد، گوهر کلان و با ارزش در میان گردنبد، مجازاً به معنای با ارزش ترین شخص قوم - انساب: جمع نسب: نژاد، خویشاوندی، خویشی.
نکات: گوهر، گوهر: جناس تام - گوهر انساب: اضافه تشبیهی (منظور رشته گوهر یا گوهرهاست).

معنی: کو آن کسی که پیشوای فضیلت بزرگ و مایه شرف نژاد آدمی بود؟ کو آن کافی الدین که واسطه العقد (با ارزش ترین فرد) دودمان بود؟
۳۵- خداوند: در اینجا به معنای سرپرست و پرورنده است. - به هر باب: در هر زمینه، در هر مورد.

معنی: کو آن کسی که ولی نعمت و عمّ من بود؟ نه، اشتباه کردم که او را عمّ گفتم بلکه او پدر و سرپرست و پرورنده من در همه زمینه ها بود.
توضیح: خاقانی در بیتی تصریح می کند که این عمّ به جای او پدری ها کرده است و در بیتی دیگر معتقد است که باید دعوی نسبت از عمّ کند؛ نه از پدر؛ قس:

۱ - بیت ۷، قصیده ۹

۲ - بیت ۱۹، قصیده ۷

۳ - بیت ۸، قصیده ۹

- خاقانیا به ماتم عمّ خون گری نه اشک کاین عم به جای تو پدری ها نموده بود

(صفحه ۸۷۲)

- دعوی نسبت زعم کن نز پدر زیرا تو را عم پدید آورد، اگر نی خود پدر گم کرده بود

(صفحه ۸۷۳)

۳۶- اسلاف: پیشینیان، جمع سلف - ماضی اسلاف: افراد در گذشته از پیشینیان (اسلاف ماضی) - اعقاب: بازماندگان، فرزندان، نوادگان، جمع عقیب - مستقبل اعقاب: افراد آینده از فرزندان (اعقاب مستقبل)

نکات: فخر، مفتخر: نوعی جناس زاید و اشتقاق - صدر، مصدر: جناس زاید و اشتقاق - (ماضی، مستقبل) و (اسلاف، اعقاب): طباق یا تضاد.

معنی: کافی الدین مایه افتخار من و پیشینیان و پیشوای من و سرچشمه آیندگان بود.
۳۷- خاتم: انگشتر، مهر، نگین - فاتحه: آغاز هر چیز.

نکات: خاتمه، خاتم: ترکیبی از جناس ناقص و زاید - فاتحه، فاتح: جناس مدّیل - خاتمه، فاتحه: طباق یا تضاد - در بیت «موازنه یا مماثلّه» وجود دارد. - خاتم دولت: اضافه تشبیهی.

معنی: آن کسی که برای پایان کارم، مهر نیکبختی و برای ابتدای طبع شعر من، گشاینده درها بود.

مفهوم: آن کسی که موجب عاقبت به خیری من شد و باعث شاعری من بود.

۳۸- مادّت طبع: مایه و استعداد شاعری، قریحه و ذوق شاعری.

نکات: دماغ، اعصاب: مراعات نظیر - مصراع دوم تمثیل است.

معنی: ماده اولیه و خمیر مایه ذوق و قریحه من تماماً زیر سایه دولت و اقبال عمّ بود؛ یعنی، حمایت و توجه او بود که ذوق و قریحه مرا به کار انداخت؛ همچنان که قدرت و توان اعصاب تماماً از مغز است.

۳۹- داعی انصاف: دعوت کننده به انصاف یا انصاف طلب، دادخواه - الباب: جمع لبّ، خردها، عقلها - منهی: خبر دهنده، آگاه کننده.

توضیح: عمر بن خطاب، خلیفه دوم، در میان اهل تسنن به دو خصلت مشهور است:

۱ - زهد (مبارزه با شیطان) - ۲ - عدالت

زهد: ناظر است بر «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيْفٌ مِنْ ظِلِّ عَمْرٍ»^(۱)؛ قس:

- سایه ذاتش چنان سر تیز بود کز نهییش دیو را پرهیز بود^(۲)

روایتی نیز از مصارعه (کشتی گرفتن) عمر با شیطان و بر زمین زدن شیطان توسط عمر به صورت «لَقِيَ إِبْلِيسَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَصَارَعَهُ فَصَرَعَهُ عُمَرُ» وجود دارد که مأخذ آن در کتب معتبر حدیث یافت نشد و جالب است بدانیم که «علامة مجلسی» این مطلب را در باره حضرت علی (ع) نقل کرده است: «رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ (ع) بِأَنَّهُ شَيْخًا فَعَرَفَهُ أَنَّهُ الشَّيْطَانُ فَصَارَعَهُ وَصَرَعَهُ»^(۳)

(برای آگاهی از صورتهای دیگر این روایت به کتاب «الجامع الصغير» جلد ۱، صفحات ۸۱ - ۸۲ رجوع شود.)

نکته: نازنده بودن حکمت: استعاره مکنیه.

معنی: او به قدری زاهد و متقی بود که شیطان از او می‌گریخت و عادل و دادخواه بود؛ حکمت و فلسفه به او می‌نازید و خردها و عقول آگاهی خود را مدیون او بودند.
۴۰ - عمر عثمان: کافی‌الدین عمر بن عثمان، عم خاقانی - عمر خیّام: فیلسوف و ریاضی‌دان و منجم و شاعر ایرانی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم که البته در این بیت، حکمت و فلسفه وی مورد نظر است و نه شاعری او.

توضیح: این بیت ادامه بیت قبلی است.

نکات: گفتن عقل: استعاره مکنیه - مصراع دوم این بیت با بیت ما قبل دارای صنعت لف و نشر مشوش است.

۱ - راحة الصدور راوندی، صفحه ۱۰

۲ - مصیبت‌نامه عطّار، صفحه ۳۲

۳ - بحار الانوار، جلد ۶۳، صفحه ۲۰۸

معنی: عقل به خاطر حکمت و دانش، به او لقب عمر خَیّام و به دلیل زهد و عدالت خواهی به او لقب عمر خطّاب داده است.

۴۱- ادریس: خنوخ، اخنوخ، پیغامبر پیش از بنی اسرائیل. مؤلف «برهان» می گوید: نام پیغمبری است مشهور. گویند از جهت درس گفتن بسیار بدین نام عَلَم شد و او را مثلث النعمه گویند و نعمای ثلاثه او، پادشاهی و حکمت و نبوت بود و او حیات جاوید یافت و اکنون در بهشت می باشد.^(۱)

بنابراین «حکمت» ادریس مشهور است؛ قس:

- زیر قلم حجت او حکمت ادریس خاک قدم استر او تاج سکندر^(۲)
قضا بینش: آنکه بینش و بصیرت و آگاهی وسیع و دربرگیرنده ای چون قضا دارد؛
کنایه از حکیم و فیلسوف بسیار دانا.

عیسی روان بخش: اشاره به نفس حیات بخش حضرت عیسی (ع) که در دو جا از قرآن کریم بدان اشاره شده است:

۱- «وَأُتِرِی الْأَکْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِی الْمَوْتِ بِإِذْنِ اللَّهِ»^(۳)

ترجمه: کور مادرزاد و برص گرفته را شفا می دهم و مرده را به اذن خداوند زنده می گردانم.

۲- «... وَتُبْرِی الْأَکْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتِ بِإِذْنِی...»^(۴)

قس: همه بیمار نوازان مسیحا نفسید مدد روح به بیمار مگر باز دهید^(۵)
دو هنر: حکمت و طب (قضا بینش و روان بخش) - واضع القاب: خطابی کلی است و شخصیتی بخصوص مورد نظر نیست.

۱- دهخدا.

۲- دیوان ناصر خسرو، صفحه ۱۳۳

۳- آیه ۴۹، آل عمران.

۴- آیه ۱۱۰، مایده.

۵- بیت ۱۵، قصیده ۴

نکته: ادريس، عيسى: مراعات نظير.

معنی: واضع القاب، در دو هنر حکمت و طب، به او لقب ادريس قضا بينش و عيسى روان بخش داده است.

توضیح: نام ادريس پیامبر دو بار در قرآن آمده است:

۱ - «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»^(۱)

۲ - «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ»^(۲)

۴۲- نعش: منظور بنات النعش است و آن هفت کوکب اند چهار تا از این هفت را نعش گویند، سه کوکب دیگر را بنات؛^(۳) قس:
- کو فلک دستی که چون کلکش به هم کردی سخن

دختران نعش یک یک بر پرن بگریستی^(۴)

تخت: «تخت حاسبان، تخت محاسب، تخته خاک و لوح نجومی از چوب یا فلز که محاسبات فلکی و زیبی به وسیله قلمی مخصوص که میل نام داشته بر روی آن انجام می گرفت»^(۵)

تیر: عطارد، سیاره ای در فلک دوم ملقب به دبیر فلک - میل: در قسمت تخت توضیح آن گذشت. - قوس قزح: رنگین کمان.

زیج: ۱ - تعیین احوال و حرکات ستارگان، محاسبه نجومی. ۲ - در اینجا جدولی که از آن به حرکات سیارات معرفت یابند.^(۶)

۱ - آیه ۵۶، سوره مریم.

۲ - آیه ۸۵، سوره انبیاء.

۳ - لغت نامه دهخدا.

۴ - بیت ۱۵، قصیده ۹

۵ - فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۱۲۹

۶ - معین.

سطرلاب = اسطرلاب: ابزاری است که برای اندازه‌گیری موقع و ارتفاع ستارگان و دیگر امور فلکی به کار می‌رفت. (۱)

توضیح: همه اسباب نامبرده با قرینه خود در بیت شباهت ظاهری دارند؛ مثلاً، قوس قزح که به صورت خطوط مورّب تو در تویی است، بی شباهت به زیج که به صورت جدولی با خطوط متقاطع می‌باشد، نیست. نکات: (نکش، تیر، ماه، قوس، تیر، قوس) و (تخت، میل، زیج، سطرلاب): مراعات نظیر.

معنی: خاقانی در وصف عمّ متوفای خود که منجم بوده، به قدرت و مقام والای او در نجوم اشاره کرده و می‌گوید: تخت او نکش بنات النکش، میلش عطارد (تیر)، زیجش قوس قزح و اسطرلابش ماه بود؛ یعنی، منجمی بود که ابزار کار او اجرام فلکی بود. ۴۳- گهر: استعاره از مضمون شعری - عقد: استعاره از شعر.

آن طفل دبستان من: منظور مجیرالدین بیلقانی شاگرد خاقانی است. (ف. ۵۸۶ هـ). وی از مردم بیلقان از توابع شروان بود که گویا از مادری حبشی نژاد در آنجا به وجود آمد. تحصیلات ادبی و شعری خود را نزد خاقانی کرده است. مجیر از شعرای دربارهای اتابکان آذربایجان یعنی شمس‌الدین ایلدگز و نصره‌الدین جهان پهلوان محمدبن ایلدگز و قزل ارسلان ایلدگز بوده و علاوه بر آنان، مدایحی از رکن‌الدین ارسلان بن طغرل سلجوقی و سیف‌الدین ارسلان نامی که گویا صاحب دربند بوده است، در دیوان او دیده می‌شود. قبر او در «مقبرة الشعرا» ی تبریز است. دیوان مجیر قریب به ۵۰۰۰ بیت شعر دارد و مشحون است به قصاید عالی و غزل‌های لطیف. (۲)

نکات: گهر، عقد: مراعات نظیر - «ک» در «مردک»، کاف تحقیر است.

معنی: می‌دانم که آن شاگرد دبستانی من، آن مردک کذاب، بار دیگر از اشعار من مضمون خواهد دزدید.

توضیح: دکتر «سجادی» در مقدمه دیوان صفحه چهل و هشت می‌نویسد: «خاقانی

ضمن قصیده معذرت از مردم اصفهان، مجیر را دیو رجیم و دزد بیان خویش خوانده و گفته است:

- دیو رجیم آنکه بود دزد بیانم گردم طغیان زد از هجای صفاهان
او به قیامت سپید روی نخیزد زانکه سیه بست بر قفای صفاهان»
(صفحه ۳۵۶)

۴۴- هندو بچه: استعاره از شعر زشت - ترک ضمیر: استعاره از شعر زیبای برخاسته از دل - جلباب: پیراهن و چادر زنان، در اینجا به معنای پوشش و لباس ظاهر است.
توضیح: این نوع سرقت ادبی را «مسخ و اغاره گویند و در اصطلاح آن است که اثر دیگری را از لفظ و معنی بردارند و در آن به تقدیم و تأخیر کلمات و بسط عبارات، یا نقل کردن به مرادفات و امثال این امور، تصرف کنند»^(۱)
نکته: هندو، ترک: طباق یا تضاد.

مفهوم: شعر والا و زیبای مرا می دزدد و در آن دست برده، آن را به شکل پست و زشتی ارائه می کند و برای اینکه متوجه این دزدی نشوند، تغییراتی ظاهری در آن ایجاد می کند.

۴۵- اطناب: «اطناب آن است که الفاظ، زاید بر مقدار لازم و حد متعارف باشد به شرط اینکه زیادت آن برای حصول غرض و فایده ای باشد»^(۲)؛ مقابل ایجاز.
نکات: خیمه، طناب: مراعات نظیر - اطناب، طناب: جناس زاید - خیمه ایات و طناب سخن: هر دو اضافه تشبیهی - «از»: برای بیان جنس است و جنس خیمه را که نظم باشد، بیان می کند؛ قس:

- ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک^(۳)
معنی: چون که تعداد ایات نظم به چهل و پنج رسید، رشته کلام به سبب اطناب زیاد، پاره گشت و از هم گسیخت.

۱- فنون بلاغت و صناعات ادبی صفحه ۳۶۱

۲- معالم البلاغه، صفحه ۱۹۳

۳- بوستان سعدی، کلیات، صفحه ۲۹۷

شرح قصیده دو

وزن قصیده: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان. بحر: مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور عروض و ضرب - کلمات قافیه: خراب، سراب، کباب...

حروف قافیه: «اب» (ا = ردف اصلی؛ ب = حرف روی) - ردیف: «شد»

قصیده در سوگ امام محمد یحیی، فقیه مشهور شافعی در روزگار خاقانی، سروده شده است. خاقانی در این قصیده در عین بیان تأثر خود از این واقعه، به گونه‌ای متفاوت با قصایدی که در رثای وابستگان نزدیک خود سروده، از واقعه شوم «فتنه غز» سخن گفته و دنیا را بر اثر این فتنه «دار ظلم» می‌خواند که مفرّ و گزیری از آن نیست. وی در این ماتم، اجرام آسمانی و فرشتگان را هم عزادار می‌بیند و معتقد است که دنیا، «دارالخلافة آدم»، بعد از این فرزند خلف ویران شده است. شاعر در این قصیده به قصد سفر خود، به خراسان اشاره کرده و از آنجایی که «بوی امان» از آن دیار رخت بر بسته است، از مقصد خود منصرف می‌شود و چاره‌ای جز ساختن در «حبسگاه شروان» نمی‌بیند.

خاقانی در این قصیده نیز به شیوه معمول خود از برتری و معجزه شعر خود سخن گفته و به حاسدانِ تر دامن خود تاخته و آنان را به باد استهزا گرفته است. این چکامه از نظر کثرت ترکیبات اضافی، اظهار اطلاعات طبّی، نجومی، دینی، اجتماعی و همچنین

کاربرد تشبیهات و استعارات بدیع، قصیده‌ای تأمل‌انگیز است.

توضیحی در مورد فتنه غز:

«طوایف غز در سلطنت سلطان سنجر (۵۱۱ - ۵۵۲ ه.ق) به سبب استیلای گورخانیان بر مساکن آنها در ماوراءالنهر، ناچار مساکن خود را رها کرده به خراسان آمدند و هر سال ۲۴۰۰۰ رأس گوسفند به عنوان خراج به مطبخ سلطانی می‌دادند؛ اما چون فرستاده خوانسالار سلطان در اخذ این گوسفندها تعدی و بدرفتاری کرد، او را کشتند و چون امیر قُماج (والی بلخ)، به سبب دوستی و ارتباطی که غزها با دشمن دیرین او، زنگی‌بن علی (امیر طخارستان) داشتند، از آنان رنجش داشت؛ به پیشنهاد خود و به امر سلطان سنجر، لشکر به حدود مساکن آنها برد؛ ولی غزان او را با پسرش شکست دادند و به قولی کشتند؛ اما چون از تلافی و انتقام سلطان سنجر می‌ترسیدند، اظهار پشیمانی نمودند و از در طاعت درآمدند. سنجر عذر آنها را نپذیرفت و به آنها حمله برد؛ ولی عاقبت از آنان شکست خورد (جمادی‌الاولی ۵۴۸ ه.ق) و خودش با زوجه‌اش به دست غزان اسیر شد. غزان اُمرای سنجر را کشتند؛ اما خود او و زوجه‌اش را به ظاهر حرمت کردند و نزد خود نگه داشتند. پس از آن غزان به مرو ریخته، در طی سه روز متوالی آن را غارت کردند و بسیاری از مردم را گرفته، شکنجه کردند تا نهانگاه ذخایر و اموال خویش را باز گویند؛ سپس از مرو به نسا‌بور رفتند و چون اهل نسا‌بور چند تن از آنها را کشتند، آنها به انتقام کشتگان خویش، شهر را غارت کردند و مردم را از دم تیغ گذرانیدند و مسجد بزرگ زیبای شهر را بسوختند و مردم را خاک نرم در دهان می‌کردند تا خفه می‌شدند و عده‌ای از مشاهیر علما را بدین گونه هلاک کردند... سنجر مدت سه سال و چند ماه در دست اُمرای غز اسیر بود و آنها در آن مدت وی را بنابر مشهور، شب در قفس آهنین می‌کردند و روز بر تخت می‌نشاندند و به نام او احکام و فرمانها اجرا می‌کردند...

و چندی بعد، مؤید آی‌ابه، وسیله فرار سنجر را که زوجه‌اش، ترکان خاتون، وفات

یافته بود، فراهم نمود...»^(۱)

برای آگاهی بیشتر در مورد فتنه غزان و حبس سنجر و رهایی اش، به کتاب «راحة الصدور و آية السرور» از صفحه ۱۷۷ تا ۱۸۳ رجوع کنید.

انوری ابیوردی در قصیده‌ای به مطلع

- به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه اهل خراسان به بر خاقان بر^(۲)
که از زبان اهل خراسان به خاقان سمرقند، رکن الدین قلع طمغاج خان پسر خوانده سلطان سنجر، سروده و در آن از خاقان سمرقند خواسته تا کین و انتقام اهل خراسان را از غزان بگیرد:

باز خواهد ز غزان کینه که واجب باشد خواستن کین پدر بر پسر خوب سیر^(۳)
جریان فتنه غزان و وضعیت اهل خراسان را در آن موقع به نظم کشیده است.

۱- مصر: شهر بزرگ و جامع، کشور معروف - مصر مملکت: در اینجا منظور سرزمین خراسان است. - مکرم: کرم و بخشش، جوانمردی - سراب: کنایه از معدوم و نابود^(۴) - سراب شد: خشک شد، نابود شد.

نکات: مصر، نیل: مراعات نظیر - مصر مملکت: اضافه تشبیهی (سرزمین آباد و بزرگ چون سرزمین مصر) - نیل مکرم: اضافه تشبیهی، رود نیل به سبب اینکه تمامی اراضی مصر را فرا می‌گیرد و سیراب می‌کند به بخشندگی موصوف است؛ قس:

- نیل دهنده تویی به گاه عطیت پیل دهنده به گاه کینه‌گزاری^(۵)
معنی: آن سرزمین بزرگ و آباد چون مصر (خراسان) - که تو قبلاً آن را دیده بودی - اکنون ویران گشته و به سبب ویرانی آن سرزمین، نیل مکرم‌ها و بخشندگی‌ها - که

۱- به تلخیص از دایرة المعارف فارسی - ذیل ماده «غز».

۲- دیوان انوری، جلد اول، صفحه ۲۰۱

۳- همان.

۴- برهان قاطع.

۵- دیوان رودکی، صفحه ۱۵۰

وصفش را شنیده بودی - خشک شده و از بین رفته است.

۲- خذلان: بی‌یار و یاور، مجازاً خواری و بدبختی - زغال: زغال.
نکات: جگر، زغال، کباب: مراعات نظیر - سرو سعاد: اضافه تشبیهی - تف خذلان:
اضافه استعاری (خذلان به آتشی تشبیه شده که حرارت و گرمی دارد).
معنی: سرو سعاد و خوشبختی از حرارت آتش خواری و بدبختی سوخت و زغال
شد و اکنون بر آن زغال جگرها کباب می‌شود.
مفهوم: سعاد از بین رفت و به خاطر این درد بزرگ، انسانها سخت متألّم و متأثر
شدند.

۳- نکات: (سیل، طوفان) و (سیل، حباب) و (اشک، خوناب): مراعات نظیر - سیل اشک
و طوفان واقعه: هر دو اضافه تشبیهی.
معنی: به دنبال این حادثه جانگداز (حمله غزا و کشته شدن امام محمد یحیی) که
چونان طوفانی مهیب بود، سیل اشک خونین روان شد؛ آن چنانکه خونابه‌ها قبه قبه به
شکل حباب درآمدند.
۴- گز: واحد طول معادل ذرع.

نکته: ماهتاب: مجازاً به معنای ماه (مجاز به علاقه لازمیت)
معنی: آنقدر اشک خونین روان شد که به ارتفاع چهل‌گز از روی زمین فاصله
داشت؛ نه اشتباه کردم، بلکه چهل قدم فراتر از ماه رفت.
۵- نظارگیان: تماشاگران، نگرندگان.

نکات: پیکر سلامت و نقش عافیت: هر دو اضافه تشبیهی.
مفهوم: در اثر این حادثه، مردمان آن دیار، دیگر روی سلامت و عافیت ندیدند.
۶- دل سرد کردن: قطع مهر و علاقه کردن - فتنه: محنت، عذاب، آشوب، بلا، در اینجا
منظور فتنه غزان در خراسان است. - اندیشه کن: بترس - هم جفت خواب شد: به خواب
رفت.

توضیح: گویند وقتی فیل به خواب رود، خواب هندوستان بیند و بیتاب شود و فتنه

آغازد.

نکته: مصراع دوم تمثیل است.

معنی: مهر و علاقه روزگار را از دل خود بیرون کن! چرا که روزگار همدست و شریک این فتنه شده است؛ همچنان که بایستی از فیلی که به خواب رفته است، بترسی.

۷- سست رأی: ضعیف العقل، بی تدبیر، بی تمیز- سست رایی ایام: در این جا منظور شاعر این است که روزگار نه تنها در برابر این فتنه هیچ تصمیم و تدبیری به کار نبرد، بلکه با فتنه همدست شد؛ آنچنان که در بیت قبلی گفته بود. - قدر بخت گیر شد: یعنی قدر نیز بخت و اقبال را از خراسان و ساکنان آن سلب کرد.

توضیح: موقعی که قضا و قدر الهی برسد، از اوهام و افکار کاری ساخته نیست؛
قس:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِنْفَادَ قَضَائِهِ وَ قَدَرِهِ سَلَبَ ذَوِي الْعُقُولِ عُقُولَهُمْ حَتَّى يَنْفَذَ فِيهِمْ قَضَاؤُهُ وَ قَدَرُهُ فَإِذَا مَضَى أَمْرُهُ رَدَّ إِلَيْهِمْ عُقُولَهُمْ وَ وَقَعَتِ النَّدَامَةُ».^(۱)

ترجمه: زمانی که خداوند بخواهد قضا و قدرش را جاری سازد، عقول صاحبان عقل را از ایشان سلب می کند، تا اینکه قضا و قدرش بر ایشان جاری گردد. پس موقعی که امر الهی اجرا شد، عقول ایشان را به خودشان برمی گرداند و پشیمانی به جای می ماند. (پشیمان می شوند).

نکات: (رأی، اوهام) و (قدر، قضا): مراعات نظیر - کند، تیز: طباق یا تضاد - در بیت صنعت موازنه یا مماثله وجود دارد. - در هر دو مصراع استعاره مکئیّه وجود دارد. (سست رأی ایام، بخت گیری قدر، کند پایی اوهام، تیز پایی قضا) - در مصراع دوم، قضای الهی به شاهین تیزبالی تشبیه شده که شکار کند پای خود را - که اوهام انسانی باشد - به سرعت دریافته و شکار می کند.

معنی و مفهوم: روزگار در برابر این فتنه، بی تدبیر و تصمیم شد و قدر الهی، بخت و

اقبال را از آن سرزمین و ساکنان آن سلب کرد. اوهام انسانی نیز از تدبیر در برابر قضای مبرم الهی - که بسان شاهینی تیزبال سریعاً شکار کند پای خود را یافته و می‌گیرد - عاجز و زبون گشت.

توضیح: در مورد عجز انسان در برابر قضا و قدر الهی احادیث و امثال فراوان است؛ از جمله:

۱ - «اِذَا جَاءَ الْقَدَرُ عَمِيَ الْبَصَرُ» «يَا عَشِيَّ الْبَصَرُ»^(۱)

- سبالت را بر کند یک قدر تا بدانی كَالْقَدَرِ يُعْمِي الْحَذَرَ^(۲)

۲ - «اِذَا جَاءَ الْقَضَاءُ ضَاقَ الْفُضَاءُ»^(۳)

- چون قضا آید شود تنگ این جهان از قضا حلوا شود رنج دهان^(۴)

۸ - بارگیر: مرکب، اسب - تیزتاب: سریع، تندرو.

توضیح: در اینجا منظور از آه شبانه، متوسل شدن از طریق دعا و ناله و زاری و آه کردن به درگاه خداوند متعال می‌باشد که مطابق روایت ذیل در دفع قضا و قدر مؤثر است.

«لَنْ يَنْفَعَ حَذْرٌ مِنْ قَدَرٍ وَلَكِنَّ الدُّعَاءَ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ وَمِمَّا لَمْ يَنْزِلْ فَعَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ عِبَادَ اللَّهِ.»^(۵)

قس:

- به صور نیم شبی در شکن رواق فلک به ناوک سحری بر شکن مصاف قضا

(صفحه ۸)

نکات: کندرو، تیزتاب: طباق یا تضاد - کندرو بودن شب: استعاره مکنیه - بارگیر قضا:

۱ - علی - علیه السلام - امثال و حکم دهخدا، جلد ۱، صفحه ۹۱

۲ - مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۵۱

۳ - امثال و حکم دهخدا، جلد ۱، صفحه ۹۲

۴ - مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰

۵ - احادیث مثنوی، صفحه ۱۰

اضافه استعاری (قضا به سواری تشبیه شده که مرکبی دارد).

معنی: اگرچه مرکب قضا تندرو گشته و سریعاً می‌رسد، شما قضا را به وسیله آه شب دراز و بی‌پایان (بدون سحر) دفع کنید!

۹- آتش درشت: آتش تند و تیز و شعله‌ور.

توضیح: «درشت» طبیعت و صفت آتش است؛ همانگونه که «نرم» طبیعت و صفت آب است.

نکات: (آتش، آب) و (درشت، نرم): طباق یا تضاد - نبات، آب: مراعات نظیر - این بیت برای بیت قبلی تمثیل است.

معنی و مفهوم: شاعر می‌خواهد بگوید، که برای دفع هر چیز مهلک و خطرناکی، راه چاره و درمانی وجود دارد؛ به عبارت دیگر، هر چیزی با ضدّ خودش دفع می‌شود؛ به عنوان مثال؛ اگر آتش تند و شعله‌ور برای گیاه حکم عذاب را دارد و آن را می‌سوزاند و از بین می‌برد، آب نرم نیز در مقابل برای آتش به منزله عذاب است و آتش را از بین می‌برد و به همین ترتیب، آهی که در نیم شب از دل دردمندی برآید، می‌تواند فضای الهی را - که همه چیز در برابر آن عاجز و زبون است - دفع بکند.

۱۰- نحل: زنبور عسل - چریدن: در اینجا به معنای مطلق غذا خوردن (تغذیه) است.

نکات: نحل، گیا: مراعات نظیر - مصراع دوم تمثیل است.

معنی: دنیا خانه ظلم و ستم شده است؛ در این صورت، عاقل کجا می‌تواند برود؟ و به کجا می‌تواند پناه ببرد؟ گیاهی که زمانی مملوّ از شهد و شیرینی بود، اکنون پر از زهر خالص است؛ پس زنبور عسل از کجا تغذیه بکند؟

۱۱- رُبُع زمین: ربع مسکون زمین، قسمت معمور و مسکون کره زمین که معادل یک چهارم سطح آن است، زیرا سه چهارم دیگر را آب فرا گرفته. ^(۱) - تب ربع: تبی که سه روز قطع می‌شود و روز چهارم برمی‌گردد، ^(۲) تب که یک روز آید و دو روز نیاید،

چون در سه شبانه‌روز هیجده ساعت می‌گیرد و آن، ربع سه شبانه‌روز است، از این رو ربع خوانده می‌شود.^(۱)

تب ربع برده پیر: پیری که دچار تب ربع شده است. - هزاره: فتنه‌ای که مردم را به جنبش در آورد، جنبش سپاه در جنگ.

نکات: تب، لرزه: مراعات نظیر - رُبُع، ربع: جناس ناقص.
معنی: رُبُع مسکون زمین، از لرزشها و فتنه‌ها مانند پیری که دچار تب ربع شده باشد، گرفتار ناآرامی و تشویش شد.

۱۲ - ترکناز: ترکنازی، تاخت به شتاب و ناگاه بر سبیل تاراج و غارت کردن مانند ترکان قدیم.^(۲) - خیال: هر صورتی که از ماده مجرد باشد مانند شیء در آینه؛^(۳) قس:

- راست چو از آینه عکس خیال پری گاه همی شد پدید گاه همی شد نمان
(صفحه ۳۵۱)

کیوان: زحل، ستاره‌ای است در آسمان هفتم که به نحس اکبر معروف است.
تیره‌رویی کیوان مشهور است؛ قس:

- رنگ سیاهی لاله ماناک اندر دل مشتریست کیوان
(صفحه ۳۴۵)

اطلس: پارچه ابریشمی، در اینجا پارچه ابریشمی سرخ رنگ مراد است.
توضیح ۱ - معمولاً در ترکنازیها و شبیخونها و راهزنی‌ها، افراد نقاب به صورت می‌زدند.

توضیح ۲ - هندوها به ترکنازی و دزدی و راهزنی معروف بودند؛ قس:
دلم گر برد زلفت دلپذیر است که هندو را ز دزدی ناگزیر است^(۴)

۱ - دهخدا.

۲ و ۳ - معین.

۴ - خسرو و شیرین نظامی، صفحه ۲۸۲

چون موی زنگی اش سیه و کوته است روز از ترکناز هندوی آشوب گسترش
(صفحه ۲۱۹)

نکات: ترکنازی فتنه: استعارهٔ مکنیه - در مصراع دوم شاعر این نکته را به ذهن تداعی می‌کند که کیوان نیز جزو ترکنازان نقابدار شد. - ترک، هندو: طباق یا تضاد.
معنی: در قتل و غارت‌هایی که در ضمن این فتنه صورت گرفت، آنقدر خون بر زمین ریخته شد که از انعکاس تصویر خون، کیوان به شکل هندوی سیاهی درآمد که نقابی از اطلس سرخ بر چهره زده باشد.

توضیح: انوری نیز در جایی کیوان را هندوی هفتم چرخ خوانده است:
- ای به رسم خدمت از آغاز دوران داشته طارم قدر تو را هندوی هفتم چرخ، پاس^(۱)
۱۳ - وبال: سختی، شدت، عذاب - خدنگ: درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر وزین سازند، مطلق تیر.

توضیح: منظور از کار جهان: ستمها، عذابها و بی‌عدالتی‌هایی است که دنیا در حق انسانها مرتکب می‌شود و همانطور که، هر ستم و ظلمی عاقبت گریبانگیر ستم‌کننده و ظالم خواهد شد، وبال و گرفتاری ستمهای دنیا نیز عاقبت دامنگیر خود دنیا خواهد شد.
نکات: پرعقاب، خدنگ: مراعات نظیر - مصراع دوم تمثیل است.
معنی: بدان و یقین داشته باش! که کارهای جهان نهایتاً موجب وبال و گرفتاری خود جهان خواهد شد؛ همانطور که پرعقاب - که بر عقب تیرها تعبیه می‌شود - عاقبت موجب آفت و بلای جان عقاب می‌شود.

توضیح: مصراع دوم هم مضمون است با بیتی از ناصر خسرو:
- زی تیر نگه کرد و پر خویش بر او دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست^(۲)
۱۴ - وقایه: قسمی چادر ابریشمی یا پنبه‌ای که زنهای مشرق زمین بر روی سر

۱- دیوان انوری، جلد اول، صفحه ۲۶۳

۲- دیوان ناصر خسرو، صفحه ۵۲۶

می انداختند و صورت و پایین تر از زانو‌ها را نمی پوشانیدند، معجز زنان، روبند زنان،
 ۷۶ پهرده، حجاب.

معنی ادبیات نکات: پلاس مصیبت: اضافه تشبیهی، ضمناً اشاره‌ای دارد به رنگ کبود آسمان که
 رنگ ماتم و عزاست و شاعر می‌خواهد بگوید که آسمان نیز به خاطر این ماتم و
 مصیبت، کبود پوش شده است.

وقایه ظلمت: اضافه تشبیهی - در مصراع دوم به طور مضمر، اجرام آسمانی به زنانی
 تشبیه شده‌اند که از روبند ظلمت و تاریکی برای خود حجاب و پوشش دارند.
 معنی: پلاس مصیبت و بلا، بساط افلاک گشت و روبند تاریکی، حجاب و پوشش
 اجرام آسمانی شد.

مفهوم: مصیبت و ظلمت آسمانها را فراگرفت، چنانکه اجرام آسمانی نیز تیره و تار
 شدند.

۱۵ - سپهر چهارمین: فلک چهارم، فلک آفتاب - روح الامین: نام دیگر جبرئیل، فرشته
 وحی، که مأخوذ از آیه ۱۹۳ از سوره شعرا می‌باشد؛ «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»
 ترجمه: آن قرآن را روح الامین (جبرئیل) نازل کرده است.
 تعزیت: ماتم پرسی، تسلیت گفتن به صاحب مرده.

توضیح: اینکه چرا شاعر از میان اجرام آسمانی «آفتاب» را به عنوان صاحب
 مصیبت برگزیده، نکته جالبی دارد و آن اینکه، خراسان (= خور آسان) مشرق و محل
 برآمدن آفتاب است، و طبیعی است که به خاطر فتنه‌ای که در خطه خراسان به پا شده و
 آن سرزمین را به خاک و خون کشیده است، آفتاب مصیبت زده باشد.
 نکات: (ماتم، تعزیت) و (سپهر چهارمین، آفتاب): مراعات نظیر - صاحب ماتم بودن
 آفتاب: استعاره مکثیه.

معنی: در اندوه خراسان، فلک چهارم، سرای ماتم و عزراگشته است و به همین
 خاطر، جبرئیل برای عرض تسلیت به حضور آفتاب رفته است.
 ۱۶ - کبوتر شتاب: آنکه شتابی چون کبوتر دارد، تیز رُو، چابک.

برای آگاهی بیشتر از وضعیت کبوتران نامه بر در دیوان خاقانی رجوع شود به شواهدی که در تعلیقات کتاب «بزم دیرینه عروس» (صفحات ۵۳۳ - ۵۳۴) مذکور است.

نکات: نامه: پیک، کبوتر: مراعات نظیر - شام و سحر: طباق یا تضاد - پیک شدن شام و سحر: استعاره مکنیه.

معنی: شام و سحر به خاطر اینکه پیام تسلیت را به همگان برسانند، تبدیل به دو پیک تندرؤ شدند.

توضیح: خاقانی در جایی دیگر نیز «شب و روز» را به دو کبوتر نامه‌رسان تشبیه کرده است؛ قس:

- زین دو رنگین کبوتر شب و روز به عدو نامه عذاب رساد
(صفحه ۴۸۹)

۱۷ - عبیرین: منسوب به عبیر که ماده‌ای خوشبو است و مرکب است از: مشک و گلاب و صندل و زعفران و غیره. - خضاب: آنچه موی سر و صورت یا پوست بدن را بدان رنگ کنند، مانند وسمه، حنا، گلگونه.

نکات: طرّه شب: اضافه استعاری - شانه کردن چرخ: استعاره مکنیه - موی سپید دهر: اضافه استعاری - (طرّه، شانه، موی) و (عبیر، خضاب): مراعات نظیر

معنی: دیشب، هنگامی که چرخ طرّه شب را شانه کرد، موی سپید روزگار با خضاب آمیخته به عبیر، رنگ کرده شد.

مفهوم: هنگامی که شب فرا رسید و روز سپری شد، (موقوف المعنی با بیت بعد)

۱۸ - ارغنون: معرّب ارگانن یونانی، سازی است که یونانیان و رومیان می‌نواختند. ارغنون زن: نوازنده ارغنون، ارغنون ساز - ارغنون زن گردون: منظور زهره یا ناهید است که در ادبیات فارسی به مطربی و رامشگری و نوازندگی و... شهرت دارد. - رباب: آلتی موسیقی از ذوات الاوتار که در قدیم آن را با ناخن و سپس با آرشه می‌نواختند و آن

طنبورمانندی بود و دسته‌ای داشت.^(۱) - کمانچه رباب: کمان کوچکی که بدان رباب را نوازند. - موی رباب: منظور تارهای رباب است.

توضیح: در نسخه مرحوم عبدالرسولی به جای «بی دست»، «در دست» ضبط شده که مرجح است؛ ولی اگر برای نسخه سجّادی بخواهیم توجیهی بیابیم، بایستی «دست» را در معنای مجازی آن یعنی «دخالت» فرض بکنیم.

نکات: (ارغنون، کمانچه، رباب) و (موی، کمانچه، رباب) و (موی، دست) و (گردون، شب، ماه): مراعات نظیر - رنگ، شب و شکل، ماه: لفّ و نشر مرتّب. معنی: در دست (یا مطابق نسخه سجّادی، بدون دخالت) ناهید که ارغنون زن گردون است، شب به رنگ موی سیاه درآمد و شکل ماه مانند شکل کمانچه رباب شد. (هلالی شد).

توضیح ۱ - «حافظ» ناهید را ارغنون ساز فلک نامیده است: - ارغنون ساز فلک رهن اهل هنر است چون از این غصّه ننالیم و چرا نخروشیم؟ توضیح ۲ - مصراع دوم هم مضمون است با مصراع دوم بیت زیر: - پیش چنین مجلسی، مرغان جمع آمدند

شب شده چون شکل موی، مه چو کمانچه رباب

(صفحه ۴۲)

۱۹ - چندانکه: ۱ - آن مقدار که، ۲ - همینکه: به محض اینکه - خطیب سحر: منظور خروس است که خطبه صبح را می‌خواند. توضیح: با توجه به اینکه «چندانکه» دو معنا دارد، بیت نیز با دو وجه معنی خواهد شد.

نکات: خطیب، خطاب: اشتقاق - نوحه گر: قید حالت است. معنی ۱ - فرشتگان را بر چرخ دیدم که از شب تا زمانی که خروس می‌خواند (سحر)،

به خاطر این ماتم، نوحه سرایی می کردند.

معنی ۲- به محض اینکه خروس سحری شروع به آواز خواندن کرد (سحرگاهان)، فرشتگان را بر چرخ دیدم که به خاطر این ماتم، نوحه سرایی می کنند. (البته این وجه بهتر است.)

۲۰- چشم زخم: آسیبی که از چشم بد به کسی رسد. - ناصواب: نابسامان و مشوش.

نکات: گوش، چشم: مراعات نظیر - گوش صبح: اضافه استعاری.

معنی: در گوش صبح گفتم: که این چه چشم زخمی است که اوضاع و احوال چرخ این چنین نابسامان و مشوش گشته است.

توضیح: جالب است بدانیم که امیرالمؤمنین علی (ع) نیز تأثیر چشم زخم را پذیرفته اند؛ چنانکه در نهج البلاغه مندرج است:

«قال (ع) - أَلْعَيْنُ حَقٌّ وَالرُّقْنُ حَقٌّ وَالسَّخَرُ حَقٌّ وَالْقَالُ حَقٌّ وَالطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ وَالْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ وَالطَّيْبُ نُشْرَةٌ وَالْعَسَلُ نُشْرَةٌ وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ وَالنَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ»^(۱)

۲۱- زآب شد: از رونق افتاد، کساد شد.

توضیح: این بیت جواب بیت ماقبل است.

نکته: گفتن و آه کشیدن صبح: استعاره مکنیه.

معنی: صبح در جواب من آهی سوزناک از جگر برآورد و گفت: دردا و دریغا که امور خطه خراسان از رونق افتاد و کساد شد.

۲۲- محمدبن یحیی:

- «محبی الدین» محمدبن یحیی بن منصور نیشابوری، فقیه و دانشمند بزرگ شافعی، کنیه او را بعضی ابوسعد و بعضی ابوسعید نوشته اند. او در سال (۴۸۶ هـ) در طریثیت

(ترشیز که در آن زمان ضمیمه نیشابور بود) به دنیا آمد. از شاگردان امام ابوحامد محمد بن محمد غزالی و ابومظفر احمد بن محمد خوارزمی (متوفی به سال ۵۰۰ هـ) بود. یک چند هم در نظامیه نیشابور درس می‌گفت و فرمان تدریس او نیز از طرف سلطان سنجر در دست است. در سال ۵۴۹ هـ. ق پس از استیلای غزان بر نیشابور، امام محمد یحیی را به وضع فجیعی کشتند؛ به این ترتیب که: خاک در دهان او کردند و طبلسان بر گردنش پیچیدند...»^(۱)

سنجر: معزالدین ابوالحارث احمد بن ملک شاه سلجوقی، آخرین پادشاه از سلجوقیان بزرگ، (جلوس: ۵۱۱ هـ. ق، وفات: ۵۵۲ هـ. ق) که عاقبت در جنگی که با غزان کرد، اسیر گردید و به مدت چهار سال در حبس غزان بود و بعد از حبس، گریخته و در ۷۳ سالگی در گذشته است.^(۲)

رقیب: مراقب، نگهبان، موکل - رقاب: جمع رقبه به معنای گردن - مالک رقاب: صاحب گردنها، مجازاً صاحب اختیار انسانها.

نکات: سر، رقاب: مراعات نظیر - رقیب، رقاب: اشتقاق.

به باد دادن سر محمد یحیی توسط گردون و رقیب شدن محنت: هر دو استعاره مکئیّه - مالک رقاب: مجاز به علاقه جزئیت (ذکر جزء و اراده کل).

معنی: گردون، سر محمد یحیی را به باد داد و رنج و محنت، نگهبان و مراقب سنجر شد که صاحب اختیار و پادشاه انسانها بود. (رنج و محنت قرین سنجر شد).

توضیح: شاعر در مرثیه دیگری نیز امام محمد یحیی را با سنجر یکجا آورده است: - دهر از سر محمد یحیی ردا فکند گردون ز فرق دولت سنجر کلاه برد (صفحه ۸۷۱)

۲۳ - خدیو: پادشاه، خداوند - این خدیو: اشاره به سنجر (اشاره به نزدیک) - خلیفه:

۱ - مقدمه دیوان خاقانی، به قلم دکتر ضیاءالدین سجّادی، صفحه چهل و پنج.

۲ - با تلخیص از فرهنگ معین.

مقصود «المقتفی لِأَمْرَالله» سی و یکمین خلیفه عباسی است که از سال ۵۳۰ تا ۵۵۵ ه. ق. خلافت کرده است. کنیه اش ابو عبدالله و نامش محمد و نام پدرش احمد است.^(۱)

مصائب: مصیبت زده - آن امام: منظور امام محمد یحیی است. (اشاره به دور) توضیح ۱ - خدیو با خلیفه از این جهت تناسب دارد، که در دوره خلفای عباسی، پادشاهان و سلاطین ایرانی تا حدودی تحت فرمان خلفای بغداد بوده اند و مناسبت امام محمد یحیی با پیامبر از این جهت است، که وی فقیه و عالم شرع بوده و پیامبر صاحب شریعت.

توضیح ۲ - چنانکه در بیت ۲۲ ذکر شد، سنجر به مدت چهار سال در حبس غزان بود. معنی: از حبس سلطان سنجر، خلیفه عباسی افسوس خورد و از کشته شدن امام محمد یحیی، پیامبر (ص) مصیبت زده گشت.

۲۴ - بدعت: نوآوری در دین - هدی: راهنمایی و هدایت، به کنایه دین اسلام؛ قس: تا نگیرد دست مردان دامن دین هدی دین و دنیاشان همی گوید «وَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ»^(۲) رجم: سنگ باران کردن، در اینجا به معنای اسم فاعل خود «راجم»، به کار رفته است؛ یعنی، سنگ باران کننده.

توضیح ۱ - حادثه در واقع چیز است خلاف قاعده و روال همیشگی. توضیح ۲ - مصراع دوم تلمیحی دارد به آیات، «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ - وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ - إِلَّا مَنْ اشْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِینٌ»^(۳) و در آیات ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ از سوره «الصفات» نیز به این مسئله اشاره شده است.

۱ - معین.

۲ - دیوان سنایی، صفحه ۵۳۴

۳ - آیات ۱۶، ۱۷ و ۱۸ از سوره الحجر.

توضیح ۳- شاعر، امام محمدحیی را مظهر شرع و هدایت و مبارزه با شیطان قلمداد می‌کند و مدعی است که با مرگ وی بدعتها جای هدایتها و دین حقیقی را گرفته و شیطان تسلط یافته است. و در ضمن، غزان و قاتلان وی را نیز شیطان خوانده است.

نکات: شیطان، رجم، شهاب: مراعات نظیر - شکستن بدعت پشت هدی را: استعاره مکئیّه - پشت هدی: اضافه استعاری

معنی: به خاطر این حادثه، بدعتها جای دین را گرفت و بر آن غلبه کرد و برخلاف قاعده همیشهگی، که شهاب شیطان را سنگ باران می‌کرد، این بار شیطان شهاب را سنگ باران کرد.

توضیح: حافظ در بیتی زیبا «شهاب و دیو» را با هم آورده است:

- زرقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم مگر آن شهاب ثاقب مددی کند خدا را

۲۵- حربه: آلت حرب و نزاع، مانند شمشیر، خنجر، سلاح - حربه زرّین آفتاب: تیغهای آفتاب، شعاعهای خورشید - قراب: غلاف، نیام شمشیر - در غلاف شدن شمشیر: کنایه از ترک مخاصمه و پیکار است و در این بیت، علامت موفق نشدن در جنگ و شکست خوردن و تسلیم شدن است.

نکات: حربه، شمشیر، قراب: مراعات نظیر - حربه کشیدن آفتاب: استعاره

مکئیّه - «ی» در «سنجری» «یای نسبت» است؛ یعنی، شمشیر منسوب به سنجر.

معنی: ای آفتاب! تیغ زرّین خود را از نیام بر میاور! زیرا شمشیر سنجری که برای قلع و قمع دشمنان آخته شده بود، در اثر فضای الهی، دوباره در نیام جای گرفت. (موافقت و همراهی آفتاب با سنجر مورد نظر شاعر است.)

مفهوم: ای آفتاب طلوع مکن! زیرا که سنجر شکست خورد.

۲۶- مشتری یا برجیس: ستاره‌ای در فلک ششم که سداکبر است و قاضی فلک و خطیب فلک و پیر ششم چرخ از القاب اوست. - ردا: بالا پوش، جبّه، جامه‌ای که بر سر و قد گیرند. - طیلسان: نوعی ردا و فوطه که عربان و خطیبان و قاضیان مسیحی بر دوش

اندازند. (۱)

توضیح ۱- مشتری چون قاضی فلک و پیر ششم چرخ است، ردا و طیلسانی دارد؛
قس:

- هر سال محرمانه ردا گیرد آفتاب وز طیلسان مشتری آرند میزش
(صفحه ۲۱۶)

توضیح ۲- بیت اشاره‌ای دارد به نحوه قتل امام محمدیجی که در مقدمه همین
قصیده ذکر شده است.

توضیح ۳- شاعر در این بیت، مشتری را دعوت به همراهی و موافقت با محمد
یحی می‌کند؛ همچنان که در بیت ما قبل نیز آفتاب را به موافقت و همراهی با سنجر
(شمشیر نکشیدن) می‌خواند و در بیتی دیگر نیز، جبرئیل از ملایکه می‌خواهد، که به
عنوان موافقت و همراهی با محمدیجی، خاک بخورند؛ قس:

- جبریل بر موافقت آن دهان پاک می‌گوید از دهان ملائک صلا‌ی خاک (۲)
نکات: (ردا، طیلسان، مشتری) و (سر، گردن): مراعات نظیر - ردا از سر نهادن مشتری:
استعاره مکنیه.

معنی: ای مشتری! ردای قضاوت و ارشاد را از تن خود دور کن! زیرا که طیلسان
محمدیجی در گردنش طنابی شده که با آن او را خفه کردند.

۲۷- الغیث: کلمه جمله، شبه جمله است به معنای «به فریاد برس!» - دارالخلافة: سرای
خلیفه، پایتخت - بیاب: زمین ویران و خراب.

توضیح: دارالخلافة آدم (ع) زمین است؛ چنانکه خداوند آدم را به عنوان جانشین
خود در زمین تعیین فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۳)

۱- رک، بزم دیرینه عروس، صفحات ۳۰۱-۳۰۰

۲- بیت ۳۰، قصیده ۵

۳- آیه ۳۰، سورة البقرة.

نکات: خلف، خلافه: اشتقاق - بیت تلمیحی به جانشینی (خلیفه بودن) آدم دارد.
معنی: ای آدم! به فریاد رس! چرا که بعد از مرگ این فرزند خلف و شایسته تو
(محمد یحیی)، زمین که سرای خلافت توست، خراب و ویران گردید.

۲۸ - عندلیب گلبن دین: ۱ - استعاره از علما و فقهای دین، ۲ - استعاره از خود شاعر،
۳ - ولی به نظر می‌رسد که در اینجا منظور شاعر خطابی کلی باشد و شخص یا گروه
خاصی مورد نظر شاعر نباشد. شاعر دین را به گلبن تشبیه کرده و برای آن عندلیبی قایل
شده و عندلیب گلبن دین می‌تواند استعاره باشد از هر کسی که مشتاق و عاشق دین مبین
اسلام است و در واقع مؤمن و دیندار واقعی که خود را وقف دین کرده باشد.
طوطی حاضر جواب: استعاره از امام محمد یحیی که در جوابگویی به مسایل و
مشکلات دینی، حاضر جواب بود.

نکات: (عندلیب، گلبن، شاخ، طوطی) و (دین، شرع): مراعات نظیر - گلبن دین: اضافه
تشبیهی - شاخ شرع: اضافه استعاری (شریعت به درختی تشبیه شده که شاخ دارد). - «زار»:
«زار» دومی برای تأکید است.

معنی: ای مؤمنین واقعی یا ای علما و فقها! که ببلان گلبن دین هستید، زار، زار بنالید!
زیرا که امام محمد یحیی، که بسان طوطی حاضر جواب دین بود، از شاخه درخت
شریعت پرید و رفت. (به کنایه؛ یعنی، کشته شد).

۲۹ - بوتراب: کنیه حضرت علی (ع) - آن بوتراب علم: منظور امام محمد یحیی است.
هَدی: (رک. بیت ۲۴)

توضیح: احکام شرع مبین اسلام به ذوالفقار علی (ع) تشبیه شده و همانگونه که
ذوالفقار به خودی خود و بدون دست مبارک امیرالمؤمنین علی (ع) برندگی و تأثیر لازم
را در قلع و قمع دشمنان دین نمی‌توانست داشته باشد، به نظر شاعر، احکام قاطع دین
اسلام نیز بدون فقیه و مفتی عالمی چون امام محمد یحیی که از احکام و معتقدات دینی
برای قلع و قمع افکار و عقاید ضد دینی استفاده می‌کرده، نمی‌تواند تأثیر لازم را داشته
باشد. پس ذوالفقار مشبه به هر وسیله‌ای است که برای پیشبرد دین مؤثر باشد.

نکات: دستِ هُدی: اضافه استعاری - ذوالفقار، بو تراب: مراعات نظیر - «زنگ»: زنگ دوم برای تأکید است.

معنی: ای ذوالفقار بَران دست دینِ حق! بعد از این کاملاً زنگ بگیر! زیرا که امام محمد یحیی که در علوم دینی به مانند ابوتراب بود، مُرد و به زیر خاک رفت.

۳۰ - تنگیاب: آنچه دشوار و دیر به دست آید و یافته شود، نادر، کمیاب.

توضیح: در مورد بی وفایی روزگار و اهل آن (رک. بیت ۴، قصیده ۱)

نکته: تنگنای دهر: اضافه تشبیهی.

معنی: ای خاقانی! از اهل روزگار، وفاداری مطلب! چرا که در تنگنای روزگار، وفا دیریاب و نادرگشته است.

۳۱ - توضیح: بیت تلمیحی دارد به داستان لشکرکشی اصحاب فیل به سرکردگی ابرهه برای ویران کردن خانه کعبه، که در قرآن کریم، سوره مستقلی به نام «سوره فیل» راجع به این داستان است.

نکات: کعبه وفا: اضافه تشبیهی - پیل حوادث: اضافه تشبیهی - تلمیح به داستان اصحاب فیل.

معنی: آن قبله گاه وفا که نامش خراسان بود، اکنون در زیر پای فیل حوادث (حملة غزان) خراب و ویران گشت.

توضیح: خاقانی در دو مورد دیگر خراسان را «کعبه دِیان» و «کعبه کعبه» می نامد؛ قس:

- یا من آن پیل غریوان در ابرهه ام که سوی کعبه دِیان شدنم نگذارند (صفحه ۱۵۳)

- نزد من کعبه کعبه است خراسان که ز شوق کعبه را محرم گردان به خراسان یابم (صفحه ۲۹۵)

۳۲ - جناب: درگاه، آستان - بوی: در این بیت، به معنای اثر و نشان.

توضیح: بیت اشاره به وضع مشوش خراسان در حملة غزان دارد.

معنی: شاعر خطاب به خود می‌گوید: ای خاقانی! که تصمیم جدی و قطعی برای رفتن به سوی درگاه خراسان گرفته بودی، عزم خود را فسخ کن! زیرا که نشان و اثر امانت و آرامش از آن درگاه رخت بر بسته است.

توضیح: «اشتقاق سفر به خراسان، که همچون آرزویی محال و حسرتی غم‌انگیز برای همیشه در دل خاقانی به جای می‌ماند، گذشته از ابیات پراکنده که در جای جای دیوان به چشم می‌خورد، موجب سرودن سه قصیده زیبا و غزلی می‌شود که بجاست آنها را «خراسانیه» های دیوان خاقانی بنامیم. تنها همان ردیف این قصاید: «شدنم نگذارند»، «به خراسان یابم» و «شوم ان شاء الله» خود مفسر این شوق و آرزوست؛ هر چند مطالعه تمامی این اشعار نیز روشنگر نکات تازه‌ای در حدود شوق حسرت بار خاقانی به سفر خراسان است. خراسانیه‌های خاقانی به مطلع‌های زیرند:

- چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند عندلیم به گلستان شدنم نگذارند
(صفحه ۱۵۳)

- رهروم مقصد امکان به خراسان یابم تشنه‌ام مشرب احسان به خراسان یابم
(صفحه ۲۹۴)

- به خراسان شوم ان شاء الله آن ره آسان شوم ان شاء الله^(۱)
(صفحه ۴۰۵)

۳۳- بر طاق نهادن: کنایه از فراموش کردن (رک. بیت ۳۰، قصیده ۱) - طالع: در اصطلاح منجمین، جزویست از منطقة البروج که بر افق شرقی است، حین ولادت مولد یا سوال سایل،^(۲) بخت و اقبال - انقلاب: «در نجوم، تغییر فصل است از تابستان به زمستان و از بهار به تابستان. نخستین را انقلاب شتوی، و دوم را انقلاب صیفی گویند.»^(۳) برگشتن از

۱- بزم دیرینه عروس، صفحات ۱۲-۱۳

۲- معین.

۳- فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۶۰

حالی به حالی، دگرگونی؛ قس:

- دوش برون شد ز دلو، یوسف زرّین نقاب کرد بر آهنگ صبح، جای به جای انقلاب
(صفحه ۴۷)

نکته: طالع، انقلاب: مراعات نظیر.

معنی: خاقانی! موضوع سفر به خراسان را فراموش کن! زیرا که روزگار نیز مانند
بخت و اقبال تو، دچار تحول و دگرگونی شده است.

۳۴- شروان: زادگاه شاعر، ولایتی در جنوب شرقی قفقاز، در حوزه علیای نهر ارس و رود «کورا» و آن در قدیم از نواحی باب الابواب در بند محسوب می شد. «شروانشاهیان» بدانجا منسوبند.^(۱) - «یوم الحساب»: یکی از نامهای روز قیامت که در آن روز به حسابها رسیدگی می شود. در قران کریم در پنج مورد، روز قیامت، با نام «یوم الحساب» آمده است، از جمله در آیه ۱۶ از سوره «ص»:

«وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْعًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ».

ترجمه: و گفتند: ای پروردگار ما! نامه اعمال ما را پیش از رسیدن روز حساب به دست ما بده!

و آیات دیگر عبارتند از: ۱- آیه ۴۱، ابراهیم؛ ۲- آیه ۲۶، ص؛ ۳- آیه ۵۵- ص؛ ۴- آیه ۲۷، غافر.

نکته: حبسگاه شروان: اضافه تشبیهی.

معنی: خاقانی! در شهر شروان که مانند زندانی است، با درد دل بسوز و بساز! زیرا که آن درد، توشه تو برای روز قیامت خواهد بود.

توضیح: خاقانی از زادگاه خویش بشدت بیزار است و شروان را «حبسگاه» و «دیار منحوس» و «شرّ البلاد» و «دارالظلم» می خواند؛ قس:

- یارب از این «حبسگاه»، باز رهانش که هست شروان «شرّ البلاد»، خصمان «شرالدّواب»
(صفحه ۴۵)

- هر چند در این «دیار منحوس» بسته است مرا قضای مبرم

(صفحه ۲۷۸)

- چون ز «دارالظلم شروان» ناتوانش یافتی شربت عدلش مصفا دادی احسنت ای ملک

(صفحه ۸۹۶)

۳۵- دردسر: در مصراع اول کنایه از محنت و رنج است و در مصراع دوم در معنای

حقیقی خود (سردرد) به کار رفته است.

توضیح: قدما گلاب را دافع درد سر می دانستند و خاقانی بارها به این مسئله اشاره

کرده است؛ قس:

- ما به تو آورده ایم دردسر از چه بهار دردسر روزگار برد به بوی گلاب

(صفحه ۴۳)

- از نوحه جغد، الحق ماییم به دردسر از دیده گلایی کن دردسر ما بنشان

(صفحه ۳۵۸)

نکات: (گل، کوره، گلاب) و (دردسر، گلاب): مراعات نظیر - گل، گلاب: جناس

مذیل - دردسر کشیدن گل: استعاره مکثیه - دردسر، دردسر: جناس تام - این بیت تمثیل

است برای بیت ماقبل و در واقع، منظور شاعر این است که: با تحمل رنجها و دردها و

مرارتها، انسان می تواند به کمالاتی نایل گشته و مفید واقع بشود.

معنی: گل در میان کوره، رنجها و دردهای فراوانی را تحمل کرد، تا گلایی شد و

برای دفع و درمان دردسر به کار رفت.

۳۶- آب کشیدن از چاه دولت: یعنی بهره مند شدن و استفاده کردن از بخت و اقبال - از

تاب شدن رسن: از هم گسستن طناب، سست و پوسیده شدن و در نتیجه پاره شدن طناب.

نکات: آب، تاب: جناس زاید - (چاه، آب، دلو، رسن) و (رسن، تاب): مراعات نظیر -

چاه دولت: اضافه تشبیهی.

مفهوم: انتظار بهره مندی و استفاده از بخت و اقبال را نداشته باش! زیرا در اثر این

حادثه، تمامی اسباب لازم برای بهره مندی از بخت و اقبال از بین رفت.

۳۷- حصرم: غوره انگور (رک. بیت ۱۱، قصیده ۱)

توضیح: خاقانی در جایی دیگر، مضمونی مشابه با این مضمون آورده و در آن، صهبا شدن حصرم را پس از شش ماه می داند؛ قس:

- روزگار وفا هم به روزگار آید که حصرم از پس شش ماه می شود صهبا (صفحه ۸)

نکات: حصرم، شراب: مراعات نظیر - مصراع دوم تمثیل است به اینکه هر چیزی با گذشت زمان نتیجه می دهد.

معنی: اثر بخت و اقبال با گذشت روزگار نمایان می شود؛ همانگونه که غوره انگور بعد از چهار ماه تبدیل به شراب می شود.

۳۸- فتح: گشودن، گشایش و فتوح عرفانی، کشف و شهود سالکانه (به معنای عرفانی با عزلت متناسب است). - از سر: از طریق - کشت زرد: کشت خشک و زرد شده، کشت پژمرده؛ قس:

- تا به استسقای ابر رحمت آمد بر درت کشت زرد عمر فانی رابه باران تازه کرد (صفحه ۸۴۹)

- زان نظر کشت زرد عمر مرا تا ابد فتح باب دید ستند (صفحه ۸۷۸)

- کشت زرد امید دیدم لیک وعده فتح باب نشنیدم (صفحه ۸۹۹)

فتح باب: گشودن در، گشایش کار، «هر آن دو کوکب که خانه های ایشان به مقابله یکدیگرند؛ چون میان ایشان اتصال بود او را فتح باب خوانند؛ ای، گشایش در. پس اتصال قمر یا آفتاب به زحل را فتح باب خوانند و دلیل باران و برف آرمیده بود و اتصال زهره بر مریخ، فتح باب باران و سیل و تگرگ و رعد و برق بود و اتصال عطارد به

مشتري فتح باب بادها»^(۱)

نکات: (فتح، عزلت) و (کشت زرد، فتح باب): مراعات نظیر - کشت زرد عمر: اضافه تشبیهی.

معنی: از طریق گوشه‌نشینی و عزلت، در قلعه سعادت برای تو گشوده می‌شود، چرا که عزلت برای عمر تباه شده تو، به منزله فتح باب باران زایی است که آن را تازه و سرسبز می‌کند.

مفهوم: از طریق عزلت، سعادت را به چنگ می‌آوری، زیرا عزلت برای عمر تباه شده تو مایه گشایش و نجات است.

۳۹ - برات: نوشته‌ای که بدان دولت بر خزانه یا بر حکام، حواله وجهی دهد، حواله کتبی، سند - صاحب خراج: خراج ستان، شاه، سلطان؛ قس:

- بر در فقر آی تا پیش آیدت سرهنگ عشق گوید ای صاحب خراج هر دو گیتی مرحبا (صفحه ۱)

زکات دریا: منظور زکاتی است که دریا به ابر می‌دهد و آن بخارهایی است که بر اثر گرمای خورشید از آب دریا به آسمان رفته و ابرها را تشکیل می‌دهد. - نصاب: مقدار مالی که زکات بر آن واجب گردد. - صاحب نصاب: واجب الزکات، که مالش به حد نصاب رسیده و زکات بر او واجب شده، کنایه از متمول و ثروتمند؛ قس:

- جمع رُسل بر درش مفلس طالب زکات او شده تاج رُسل تاجر صاحب نصاب (صفحه ۴۴)

نکات: (برات، خراج) و (زکات، نصاب): مراعات نظیر - در بیت صنعت «موازنه یا مماثل» وجود دارد. - برات عزلت: اضافه استعاره (عزلت به پادشاهی محتشم تشبیه شده که به عقل حواله می‌دهد و از برکت این حواله، عقل فرمانروای سرزمین وجود انسان می‌گردد).

صاحب خراج گشتن عقل: استعارهٔ مکنیه - زکات دریا: اضافهٔ استعاری - صاحب نصاب شدن ابر: استعارهٔ مکنیه - مصراع دوم تمثیل است.
معنی: عقل به سبب حواله‌ای که از عزلت گرفته، فرمانروای وجود شده است؛ همچنان که ابر هم به سبب زکات دریا متمول گشته و به درجهٔ واجب الزکاتی رسیده است.

مفهوم: به سبب گوشه‌نشینی، عقل انسان حاکم بر نفس او می‌شود؛ همچنان که به واسطهٔ بخارهایی که از سطح آب دریا برمی‌خیزد، ابر تشکیل شده و بعد به صورت باران از آسمان می‌بارد.

۴۰- عنان کش: آنکه عنان اسب را بکشد، غلام و چاکر - فسرده: در دیوان خاقانی، عموماً در مفهوم «گرانجان، دم سرد و شخص فرومایه» به کار رفته است؛ قس:
- فسرده‌گان را همدم چگونه بر سازم فسرده‌گان ز کجا و دم صفا ز کجا؟
(صفحه ۲۹)

همرکاب: دو تن که با یکدیگر سواری کنند و به همراهی یکدیگر به راهی روند، همراه.

نکات: عنان، رکاب: مراعات نظیر - عنان کش بودن معجزه: استعارهٔ مکنیه (سخن به حاکم و پادشاهی تشبیه شده که معجزه، غلام و چاکریست که عنان اسب او را می‌کشد).
همرکاب شدن دهر: استعارهٔ مکنیه.

معنی: معجزه، غلام عنان کش سخن توست؛ هر چند که روزگار در وفاداری، با هر انسان گرانجان و پستی همراه شده است.

مفهوم: شاعر خطاب به خود می‌گوید: ای خاقانی! شعر و سخن تو، بالاتر از معجزه است؛ هر چند که روزگار، نسبت به افراد سرد و گرانجان، وفادار است.

۴۱- نهادن: در اینجا به معنای تعیین کردن، مقرر کردن - غراب: زاغ، کلاغ.
توضیح: «و همانطور که جامهٔ سفید شعار امویان بود، عباسیان جامهٔ سیاه رنگ را شعار خود قرار دادند و هر کس که بر خلیفهٔ عباسی وارد می‌شد، مجبور بود روپوش

سیاهی برکند که آن را سواد می‌گفتند...»^(۱)

نکته: این بیت تمثیل است برای بیت ما قبل.

معنی و مفهوم: ای خاقانی! این تویی، که حاکم ملک سخن هستی و همراهی دهر و وفاداری‌اش نسبت به فسرندگان، دلیل برتری آنها نیست؛ همانگونه که غراب سیاه اگرچه هم لباس خلیفه می‌باشد؛ لیکن سیمرغ را به عنوان خلیفه مرغان تعیین کرده‌اند. توضیح ۱- خاقانی در جایی دیگر نیز عنقا (سیمرغ) را «خلیفه مرغان» خوانده است؛ قس:

- جمله بدین دآوری بر در عنقا شدند کوست خلیفه طیور داور مالک رقاب

(صفحه ۴۳)

توضیح ۲- در بیت زیر نیز به رایت و چتر سیاه خلفای عباسی اشاره شده است: - علم خاص خلیفه زده بر لشکر حاج چتر شام است کزو ماه شب آرا بینند (صفحه ۹۷)

۴۲- نگرستن: توجه کردن، مراقب حال بودن، اعتنا.

نکته: مصراع دوم تمثیل است.

معنی: روزگار، نخست به افراد ناقص توجه می‌کند؛ همچنان که شمارش را با انگشت کوچک دست شروع می‌کنند. ۴۳- طمطراق: کز و فرّ، شأن و شکوه، در اینجا به معنای خودنمایی و تظاهر - گره تر: تر دامن، افراد ناپاک و فاسق - این گره تر: اشاره شاعر به حاسدان و خصمانش می‌باشد که در بیت بعد نیز از خصمانش با عنوان «شرالدواب» یاد می‌کند. - دهل زن خیل: طبال لشکر.

نکات: باد، سحاب: مراعات نظیر - خیل سحاب: اضافه تشبیهی.

مصراع دوم تمثیل است. («خیل سحاب» مشبه به «گره تر» و «باد» مشبه به طمطراق).

معنی: خاقانیا! از خودنمایی‌ها و کز و فرّ این گروه ناپاک و فاسق، ترسی نداشته باش! به خاطر اینکه این خودنمایی‌ها و کز و فرّها هیچ تأثیر سوئی در تو نمی‌تواند داشته باشد؛ همچنان که طَبال لشکر ابر، باد است و از باد هم هیچ کاری بر نمی‌آید.

توضیح: خاقانی در تحقیر حاسدان و خصمان خود در جایی دیگر گوید:

- خاقانیا! ز غرّش بیهوده‌شان مسترس کز آب و نار هیچ ندارد سحابشان

(صفحه ۳۳۰)

۴۴- خیر الطیور: بهترین پرندگان، با قرینه «قصر»، منظور «هما» می‌باشد؛ قس:

- او همایی بود، بی او قصر حکمت شد دمن کز غراب البین؟ کو؟ تا بر دمن بگریستی^(۱)

تیه: بیابان بی آب و علف که در آن سرگردان شوند. - شرالدواب: بدترین جنندگان،

بدترین چهارپایان، استعاره از افراد نادان، این ترکیب مأخوذ از قرآن کریم است:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ»^(۲)

ترجمه: همانا بدترین جنندگان نزد خدا این کران و لالان هستند که نمی‌فهمند.

نکات: (قصر، تیه) و (عقل، جهل) و (خیر، شر): طباق یا تضاد - در بیت صنعت

«موازنه یا مماثله» وجود دارد. - قصر عقل و تیه جهل: هر دو اضافه تشبیهی

معنی: ای خاقانی! بر کاخ عقل، تو بهترین پرندگان - که هما می‌باشد - نامیده شدی و

دشمن تو در بیابان نادانی بدترین چهارپایان (جنندگان) نام گرفت.

مفهوم: ای خاقانی! تو عاقل‌ترین انسانها هستی و دشمن تو نادان‌ترین موجودات

است.

توضیح: خاقانی در جایی دیگر، بخت ممدوح خود، خاقان اکبر منوچهر شروانشاه،

را «خیر الطیور» و دشمنش را «شرالدواب» نامیده است؛ قس:

- ای کف تو جان جود، رای تو صبح وجود بخت تو خیر الطیور، خصم تو شر الدواب

(صفحه ۴۸)

۴۵- آمین: کلمه‌ای است که پس از دعا گویند، به معنی «برآور!» «پذیر!» اجابت کن! نکات: دعا، آمین، مستجاب: مراعات نظیر - کف آرز: اضافه استعاری - در بیت صنعت «تجريد» وجود دارد. (شاعر خودش را مورد خطاب قرار داده است). معنی: ای خاقانی! دعا کردی و گفتی: که پروردگارا! مرا از دست حرص و طمع رهایی بده! چرا آمین می‌گویی؟ که دیگر آمین گفتن لازم نیست، چون دعایت مورد اجابت خداوند قرار گرفته است.

شرح قصیده سه

وزن قصیده: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فَعْلان - بحر: رمل مَثَن مخبون اصلم مسبغ عروض و ضرب - کلمات قافیه: جگر، تر، سر... - حروف قافیه: «ر» (ر = حرف روی) - ردیف: «بگشاید».

این قصیده دو مطلعی که «ترنم المصاب» نام دارد، از مشهورترین مرثیه‌های خاقانی در سوگ «رشیدالدین» فرزند اوست. تمامی قصیده، توصیه برگریستن و تشدید شیون و فغان است و مضمون کلی قصیده، چیزی جز این نیست و خاقانی، این پدر داغدیده، در عین شیون و زاری بر مرگ جگر گوشه خویش، دست از هنرمندیهای شاعرانه و صنعت‌گریهای ماهرانه برنداشته و با استفاده از بدیع‌ترین و غریب‌ترین تشبیهات و استعارات و استمداد از ذخیره بی‌پایان معلومات طبّی، نجومی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی و غیره خویش به سرودن این مرثیه پرداخته است. این چکامه به ویژه از نظر تصاویری که شاعر از آرایش خانه و باغ و بهو و طرز در روزگار خویش به دست داده و اشاراتی که به البسه روزگار خود نموده و نیز اشارات ضمنی که به زیورآلات و آرایش زنان کرده و تصویری نسبتاً روشن از پاره‌ای آداب و رسوم سوگواری به دست داده است، قصیده‌ای پر بار و قابل استفاده در موارد مذکور است و

مثل اغلب قصاید خاقانی در عین برخورداری از رقت و لطافت در خور مرثیه، از فخامت و استواری و طنطنه خاصّ شاعر نیز برخوردار است.

۱- ژاله صبحدم: استعاره از اشک سحرگاهی - نرگس تر: استعاره از چشم اشکبار. توضیح: مصرع اول اشاره به عقیده مشهور قدما دارد که محلّ اشک را جگر می دانستند و مفهوم مصراع اول این است که «خون بگرییدا»؛ قس: صبر اگر رنگ جگر داشت جگر صبر نداشت

اهل کوتا سر خوناب جگر باز کنم

(صفحه ۵۴۳)

نکته: ژاله، صبحدم، نرگس: مراعات نظیر.

معنی: سحرگاهی، شروع به بارش اشک خونین کنید و از چشم اشکبارتان که همچون نرگسی تازه و مرطوب، است اشک جاری کنید!

۲- نکات: دانه، گره، رشته، تسبیح: مراعات نظیر - گهر اشک: اضافه تشبیهی.

معنی: همچنان که باگشودن گره رشته تسبیح، دانه های آن به صورت متوالی، پراکنده شده، بر زمین می ریزد، شما نیز قطرات اشکتان را چون دانه های گوهر نثار کرده، آنها را به زمین بریزید!

توضیح: قطره های پیایی و پیوسته اشک که به دانه های تسبیح تشبیه شده، در بیت

زیر نیز به چشم می خورد:

- اشک داوود چو تسبیح ببارید از چشم خوش بنالید که داود نوایید همه^(۱)

۳- سقر: دوزخ، جهنم - آب آتش زده: کنایه از اشک گرم که از آتش و سوز دل، گرم شده است.

نکات: (خاک، آب، آتش)، (لب، سر، دل)، (خون، دل)، (چشمه، آب)، (آب، چاه)

و (آتش، سقر): مراعات نظیر - لب تشنه بودن خاک: استعاره مکنیه - سرچشمه دل:

اضافه تشبیهی.

معنی: خاک تشنه خون است و عطش سیر نشدنی در خون آشامی دارد؛ از سرچشمه دل خود، اشکی گرم و خونین چون ماء حمیم دوزخ، بر زمین جاری کنید! [تا شاید قدری از عطش این خاک تسکین پذیرد.]

۴- سفره زر: سفره زرکش و زربافت - چشمه خوناب: استعاره از دل یا جگر. توضیح: روی پُرچین شده، حالت صورت انسان قبل از اشک ریختن است، که در این حالت؛ عضلات دور چشم منقبض می شود و با اشک ریختن این انقباض برطرف و به عبارت دیگر، چینهای صورت باز می شود.

معنی: پی در پی از چشمه خوناب دلتان اشک بریزید! تا روی پُرچین و زرد خود را که مانند گل، لای به لای و پر آژنگ است، همچنان که سفره زربفت را می گشایند، باز کنید؛ به عبارت دیگر، این گل برای شکفتن نیاز به آب دارد؛ آنقدر اشک خونین بریزید! تا این گل بشکفتد و این چهره درهم و زرد، سرخ و شکفته گردد.

۵- توضیح: سیل معمولاً از بالا به پایین سرازیر می شود؛ ولی چون محلّ سیلاب اشک؛ یعنی جگر نسبت به دماغ، که به بامی تشبیه شده، در زیر قرار دارد؛ بنابراین، شاعر می خواهد، که راه این سیلاب را از پایین به بالا باز کنند؛ به عبارت دیگر، سیلاب اشک خونین را از جگر به سوی مغز کشیده، از آنجا به طرف مژه چشم سرازیر کنند. نکات: (جگر، دماغ، مژه) و (سیل، بام، ناودان): مراعات نظیر - بام دماغ: اضافه تشبیهی - ناودان مژه: اضافه تشبیهی.

معنی: اشکی سیل آسا و خونین از جگر برآورید و این سیل را به سوی بام مغزتان جاری کنید و راه عبور ناودان مژه را برای ریزش این سیلاب باز کنید!

۶- توضیح: در مورد این بیت، در بیت ماقبل توضیح داده شد.

نکات: سیل، سیلاب: جناس مذّیل - زیر، زیر: طباق یا تضاد.

معنی: معمولاً سیل از بالا به پایین سرازیر می شود و اگرچه سیلاب شما که جگر باشد در زیر قرار دارد، راهش را به سوی دماغ، که در بالا قرار دارد، باز کنید! تا از دماغ نیز به

سمت مژه آمده و جاری شود.

۷- سیاهی عنب: انگور سیاه، که اگر فشارش دهند، آب سرخ رنگ از آن بیرون آید. سرخی خون: خون سرخ - سیاهی بصر: چشم سیاه.

نکات: سیاه، سرخ: مراعات نظیر - نکته: شاعر در به کار بردن سیاهی عنب، سرخی خون و سیاهی بصر به جای عنب سیاه، خون سرخ و بصر سیاه، تعمّد داشته و می خواهد بگوید، که از چیزی سیاه رنگ، شئی سرخ رنگ ممکن است حاصل شود؛ همانطور که از سیاهی انگور، آب سرخی بیرون می آید. پس شما نیز از سیاهی چشم خود، سرخی خون بیرون بدهید!

معنی: همچنانکه انگور سیاه آب سرخ می دهد، شما نیز از چشم سیاه خود، اشک خونین سرخ جاری کنید!

۸- ز مهریر: سرمای بسیار سخت، استعاره از آه سرد - آبله ور: آبله دار، مجذّر - لب آبله ور: لب تبخال زده.

توضیح: قدما، گرمی و حرارت را موجب ورم و آماس می دانستند و تبخال را نتیجه حرارت و سورت تب می دانستند؛ قس:

- از تفّ آه بر لب خاقانی آبله است تبخال حسرت است مگر کز تو باز ماند
(صفحه ۵۳۲)

- پر آبله شد لبم ز بس تف کز سینه به سوی لب کشیدم
(صفحه ۷۸۴)

و برای تسکین ورمها، مالیدنی های خنک روی آنها می گذاشتند و خوردن غذاهای سرد را تجویز می کردند. صاحب «هدایة المتعلّمین» در باب «فی اصناف الاورام» برای معالجه ورمها می نویسد: «و آنگاه طلی (قطران مالیده) کند از اول به چیزهای سرد و قابض چون صندل سرخ و سپید و گلاب و کافور...»^(۱)

نکته: مژه، لب: مراعات نظیر.

معنی: تلالو و درخشندگی اشک خونین که از مژه به لب اصابت کرده، موجب تبخال زدن لب گردید؛ حال برای علاج این تبخال، آهی سرد و زمهریر آسا از دل برآوردید! [تا موجب تبرید این گرمی و معالجه آن شود].

۹- نکته: نمک، شکر: مراعات نظیر.

معنی: شاعر در توصیه و دعوت به گریستن بسیار می‌گوید: چهره از شوری اشک بسیار، همچون نمک‌زاری شد و از آه سوزان، سفت و منجمدگشت؛ حال برای اینکه این نمک‌زار سفت و منجمد، حل بشود، همچنان که شکر را با آب حل می‌کنند، شما نیز با اشکی دیگر این نمک‌های روی صورت خود را حل کرده، جاری سازید!

۱۰- به وفای: برای وفاداری با - شعوده‌گر: شعبده‌باز.

توضیح: تشبیه فلک به شعبده‌باز و استفاده شعبده‌بازان از مهره و حقه و چنبر، نکته‌ای قابل توجه در اشعار خاقانی است و چنان که پیداست چنبر این شعبده‌باز (فلک) چیزی جز خودش نیست؛ قس:

- دور فلک را به گرد من نرسد و هم گرچه مهندس نهاد و شعوده باز است
(صفحه ۸۲۸)

- قضا به بوالعجبی تا کی ات نماید لعب به هفت مهره زرین و حقه مینا؟
(صفحه ۸)

- با قوت عزم او عجب نیست گر چنبر آسمان گشاید
(صفحه ۵۱۱)

معنی: برای وفاداری و همدردی با دل من، آن چنان ناله سر دهید! که صدای ناله شما حلقه این فلک شعبده‌باز و حيله‌گر را درهم بشکند و طاق فلک را درهم بریزد.

۱۱- دوشش: از اصطلاحات بازی نرد، آوردن دو طاس که هر یک شش خال داشته باشد، جفت شش؛ قس:

مقامری صفتی کن طلب که نقش قمار دو یک شمارد اگرچه دوشش زند عذرا
(صفحه ۱۱)

یاران مسیح: حواریون عیسی که دوازده تن بودند. «ابوالفرج بن الجوزی در المدهش، نام حواریون عیسی را به شرح زیر آورده است: ۱ - شمعون الصفا؛ ۲ - شمعول القنانی؛ ۳ - یعقوب بن زندی؛ ۴ - یعقوب بن حلقی [حلفا]؛ ۵ - قولوس [فیلیفوس]؛ ۶ - مارقوس؛ ۷ - یوحنا؛ ۸ - لوقا؛ ۹ - توما؛ ۱۰ - اندراوس [اندرواس]؛ ۱۱ - برثملا؛ [مصحف برثملا]؛ [برطلمی]؛ ۱۲ - متی^(۱)؛ این کلمه پنج بار در قرآن کریم ذکر شده است:

«إِذْ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.»^(۲)

و موارد دیگر عبارتست از: ۱ - آیه ۱۱۱، مائده؛ ۲ و ۳ - دو بار در آیه ۱۴ از سوره الصفا؛ ۴ - آیه ۵۲، آل عمران. برای آگاهی از اتمولوژی این کلمه به کتاب «واژه‌های دخیل در قرآن مجید» صفحات ۱۸۶ - ۱۸۷ رجوع شود؛ قس: - نه عیسی راست از یاران کمینه سوزنی دربر

نه سوزن شبه دجالست یک چشم و صفاهانی

(صفحه ۴۱۳)

ششدر: از اصطلاحات بازی نرد، چنان است که یکی از بازیکنان، شش خانه مقابل مهره‌های حریف را گرفته باشد و او نتواند مهره‌های خود را حرکت بدهد، کنایه از بسته بودن راه خروج و نجات^(۳)؛ قس:

خاقانی اگر ز خود نهی گام برون

مهرت شود از ششدر ایام برون

(صفحه ۷۳۰)

۱ - به نقل از لغت‌نامه دهخدا.

۲ - ۱۱۲، مائده.

۳ - معین.

نکات: دو شش، ششدر: مراعات نظیر - ششدر ایام: اضافه سببی (ششدری که مسبب آن، ایام است).

معنی: مانند دوشش نرد - که موجب پیشرفت نراد در بازی می شود - و یاران مسیح، با هم متحد شوید! تا شاید بتوانید مرا که مسیح دورانم، از ششدر روزگار نجات بدهید.
۱۲- نیل: گیاهی است از تیره پروانه واران که از آن، رنگ آبی نیلی به دست می آید و در نقاط گرم می روید^(۱) - بام خمخانه نیلی: آسمان کبود رنگ (نیل در رنگریزی به کار می رود). - تبر: استعاره از ناله و فریاد.

توضیح: رنگ کبود، علامت ماتم و عزا بوده است؛ قس:
- گیتی سیاه خانه شد از ظلمت وجود گردون کبود جامه شد از ماتم وفا
(صفحه ۱۶)

نکات: نیل، خمخانه: مراعات نظیر - نیل فلک: اضافه تشبیهی.
معنی: در ماتم فرزندی، دل من مثل آسمان نیلگون، لباس ماتم پوشیده است. اگر می توانید، با ناله و فریادی سهمگین و آسمانخراش، طاق و رواق گردون را درهم بشکنید! چون گردون موجب این مصیبت شده است.
توضیح: این نکته نیز در ذهن شاعر بوده: که بام این خمخانه نیلی را درهم بشکنید! تا آنقدر از این خمخانه نیلی، نیل به زمین بریزد که همه کرة زمین مثل دل من کبودپوش و معزاً باشد.

۱۳- دو نان: استعاره از خورشید و ماه؛ قس:
- زین دو نان سپید و زرد فلک فلکت ساز خوان نخواهد داد
(صفحه ۱۶۷)

- در مطبخ فلک که دو نان است گرم و سرد غم به نواله من و خون جگر مدام
(صفحه ۳۰۲)

تا: مبادا! زنهار!

توضیح: فلک نیز جزو دونان است.

نکات: دونان، دونان: جناس ناقص - نان، خوانچه: مراعات نظیر

«چه»: در واژه «خوانچه»، علامت حقارت است. (منظور شاعر حقارت و بی منزلتی سفره افراد دون است؛ با همه عظمت صوری و ظاهری که این نوع سفره ها دارند.)
معنی: اگر در سفره افراد پست و لثیم به جای قرص نان، ماه و خورشید نیز وجود داشته باشد، مبادا! دهان را برای خوردن و استفاده از اطعمه و اشربه این سفره باز کنید.
۱۴- از طرب روزه گرفتن: شادیه‌ها را کنار گذاشتن - خوان ریزه: ریزه خوان، آنچه که بعد از اتمام طعام از خرده نان و غذاهای دیگر بر سفره می ماند، نان ریزه - خوانچه زر: استعاره از خورشید؛ قس:

رُستی خورم به خوانچه زرین آسمان و آوازه صلا به مسیحا برآورم
(صفحه ۲۴۴)

خوان ریزه خوانچه زر: می تواند اشعه خورشید باشد.

توضیح: شاعر در این بیت، علاوه بر بیان سوز و گداز خود، به تحقیر انسانهای فریفته و بیخبر پرداخته و تمتعات دنیوی را به نان ریزه هایی تشبیه کرده که جلوی حیواناتی مثل سگ و گربه می اندازند و توصیف شاعر قطع تعلق از تمتعات دنیوی است.
نکات: خوان، خوانچه: جناس مذیل - روزه گرفتن، روزه گشودن: طباق یا تضاد.
معنی: از شادی و طرب روزه بگیریدا (شادیه‌ها را ترک کنید!) و هنگام روزه گشایی، با نان ریزه این خوانچه زرین (خورشید) افطار نکنیدا! بلکه روزه خود را با اشک خونین که بر لبانتان جاری می شود، باز کنید!

۱۵- پشت بستن: کنایه از تکیه کردن، اعتماد، استظهار.

نکته: پشت جهان: اضافه استعاری.

معنی: به دنیا اعتماد نکنید و به زندگی دنیوی مستظهر نباشیدا! بلکه با آهی مؤثر و نافذ، مهره های ستون فقرات دنیا را از هم جدا کنید! به عبارتی دیگر، آنچنان آه بکشید

که صدمه و آسیب آه شما، دنیا را فلج کند و این عجزه نابکار را از کار بیندازد.
 ۱۶- از او نیست گذر: ۱- راهش مسدود و بسته است. (راه عبوری از سمت او وجود ندارد). ۲- اجتناب ناپذیر است.

نکات: (گریه، مژه) و (راه، گذر): مراعات نظیر - راه ندانستن گریه: استعاره مکنیه - «را»: فک اضافه.

معنی: اگر بغض کرده‌اید و اشک در گلوی شما گیر کرده و راهی به سوی مژه نمی‌شناسد (راهی به مژه ندارد) تا از آن جاری شود، راه مژه را به سوی گریه، که گذرگاه و معبرش مسدود شده (یا ریخته شدنش اجتناب ناپذیر است)، باز کنید!
 مفهوم: به طریقی گریه کنید! زیرا گریستن اجتناب ناپذیر است.

۱۷- قندز: بر وزن هرمز، نام ولایتی است نزدیک به ظلمات (برهان قاطع)، بیدستر، جانوری شبیه به روباه - آتل: «بر وزن ساحل، نام رودخانه‌ای که ابتدای آن از بلاد روس و بلغار است و منتهی به خزر می‌شود. گویند هشتاد نهر از او منشعب می‌شود که از هیچ یک، اسب به آسانی نتواند گذشت.»^(۱)

نام قدیم رودخانه بزرگی که در روسیه از شمال به جنوب جریان دارد و امروزه ولگا خوانده می‌شود و آن نزدیک هسترخان به بحر خزر می‌ریزد.^(۲) - خزر: و بعضی گویند نام ولایتی است از ترکستان که مردم آنجا بسیار سفید می‌باشد و قندز از آن ولایت آورند و آن جانور است آبی شبیه به سگ^(۳). در اینجا استعاره از «رخ» می‌باشد؛ قس: - ساقیان ترک فنک عارض قندز مژگان کز رخ و زلف حبش با خزر آمیخته‌اند (صفحه ۱۱۶)

- به نمک ماند گریه به گه بست و گشاد گرچه او را ز دی و تیر خبر می‌نرسد

۱- حواشی عبدالرسولی، صفحه ۱۵۹

۲- معین.

۳- برهان قاطع.

گه که بگشاید، جیحون سوی آموی شود گه که بسته شود، آتل به خزر می نرسد
(صفحه ۵۴۳)

نکات: (قندز، خزر) و (آتل، خزر) و (مژگان، اشک): مراعات نظیر - قندز مژگان: اضافه تشبیهی (وجه شبه «سیاهی» است). - آتل اشک: اضافه تشبیهی.
معنی: اگر آتل اشک به سوی قندز مژگان نمی‌رسد، راه آتل اشک را سوی قندز مژگان به طرف خزر رخ باز کنید!
مفهوم: اگر اشک راهی به مژگان ندارد، به طریقی این راه را باز کنید! تا از سوی مژگان به طرف رخسار جاری گردد.
۱۸- زیر: ازبر، از حفظ.

نکات: لوح عبرت: اضافه تشبیهی - کف خرد: اضافه استعاری - مشکل غصه: اضافه تشبیهی - «را» در هر دو مصراع، فک اضافه است (لوح عبرت که به کف خرد است - مشکل غصه که زیر جان است).

معنی: عبرت چون لوحی در دست خرد است؛ این لوح را بخوانید! (با عقل و خرد خود از این واقعه عبرت بگیرید!) و مشکل غصه را - که روح من آن را حفظ کرده و به عبارتی، با روح و جان من عجین شده - حل کنید!

توضیح: با توجه به قرائنی نظیر «لوح» و «خواندن» و «ازبر داشتن»، کلمه «مشکل» در اینجا به معنای اشکال ریاضی به کار رفته و همچنان که مشکلات و مسایل ریاضی، قابل حل است؛ شاعر غصه خود را به چنین مشکلی تشبیه کرده و از دیگران می‌خواهد تا این مشکل را حل بکنند.

۱۹- خونین بچگان: استعاره از قطرات اشک خونین - زه: زهدان، رجم - وقت شمر: وقت شمارنده، منتظر - آن حامله وقت شمر: لعبت چشم.

توضیح: لعبت علاوه بر معنای «خویروی و زیبا»، به معنای «بازیچه» نیز هست و از این جهت با «بچگان» مناسبت دارد، چون بچه‌ها لعبت بازی می‌کنند؛ قس:

– جان مده در عشق زور و زر که ندهد هیچ طفل

لعبت چشم از برای لعبتی از استخوان

(صفحه ۳۲۶)

نکات: حامله، زه، بچه: مراعات نظیر – لعبت چشم: در اینجا اضافه تشبیهی؛ قس:

– هر دم هزار بچه خونین کنم به خاک تا لعبتان دیده به زادن در آورم

(صفحه ۲۴۰)

معنی: چشم پر از اشک خونین است و تو گویی زنی حامله و پا به ماه است که منتظر فارغ شدن است؛ زهدان این حامله چشم به راه را باز کنید! تا اشکهای خونین را از خود بیرون بریزد و راحت شود.

توضیح: مصراع دوم عمل «سزارین» را به ذهن تداعی می‌کند.

۲۰ – ناهید: زهره، از سیارگان منظومه شمسی که در فلک دوم جای دارد، خنیاگر فلک،

مطر به فلک^(۱) – کرنای: نای بزرگ که آن را می‌نوازند، شیپور، بوق؛ قس:

کوس حاج است که دیو از فزعش گردد کر زو چو کرنای سلیمان دم عنقا شنوند

(صفحه ۱۰۱)

بربط: معرب «بربت» به معنی سینه بَط (مرغابی)، زیرا که ساز بربط شبیه است به سینه

بط^(۲). خاقانی این ساز را با کاسه‌ای بزرگ و هشت تار معرفی کرده و از هشت تار آن با

عنوان «هشت زبان» یاد کرده و هشت پیچ یا کوک آن را که تارها به آن بسته می‌شود، با

تعبیر «هشت گوش» معرفی کرده است. کری بربط نیز مشهور است؛ قس:

– بربط کریست هشت زبان کش به هشت گوش هر دم شکنجه دست توانا برافکند

(صفحه ۱۳۵)

توضیح: باز کردن پیچ‌های بربط و بریدن تارهای چنگ و... از علایم عزاداری و

۱ – رک. ارغنون زن گردون، بیت ۱۸، قصیده ۲

۲ – غیاث اللغات به نقل از دهخدا.

ماتم بوده است. (رک. بیت ۴۵)

نکات: ناهید، کرنای، بربط: مراعات نظیر - قابل شدن «گوش و سر و کری» برای بربط: استعارهٔ مکنیه است.

معنی: اگر فریاد و فغان چون کرنای خود را به ناهید برسانید، هشت پیچ بربط او را باز کرده، مانع از رامشگری او می‌شوید و بدین وسیله، او نیز در این ماتم، همدرد شما خواهد شد.

توضیح ۱ - مصراع دوم می‌تواند به این صورت نیز توجیه شود:

چنان فریاد بنید! که گوشهای بربط کر نیز باز شود. (کرها هم بشنوند).

توضیح ۲ - شاعر در جایی دیگر هم از ناهید با عنوان «رعنای صاحب بربط» یاد کرده است؛ قس:

- ساز آن رعنای صاحب بربط اندر بزم چرخ سوز آن قزای صاحب طیلسان انگيخته

(صفحه ۳۹۵)

۲۱ - دم: جوش و خروش - راه خبر: راه شنیدن خبر، راه دریافت صدا.

توضیح: کر بودن گوش ماهی در جایی دیگر نیز به چشم می‌خورد؛ قس:

- جوش دریا درید زهره کوه گوش ماهی بنشوند که کر است

(صفحه ۶۴)

نکات: دریا، ماهی: مراعات نظیر - دریای سرشک: اضافهٔ تشبیهی.

معنی: اگر دردمندانه گریه کنید، با جوش و خروش دریای اشک خودتان، راه دریافت خبر (گوش) ماهی را - که کر است - هم باز می‌کنید، تا این خبر دردناک به گوش ماهیان کر نیز برسد تا آنها هم در این ماتم شریک بشوند.

۲۲ - رصد: نگهبان، راهبان. از اشارات خاقانی در دیوان پیداست که در فواصل راههای مسافرتی، مراقبین و نگهبانانی وجود داشته‌اند که اموری از قبیل امان نامه دادن به کاروانیان، دیده‌بانی و باج‌گیری از مسافران بر عهدهٔ آنان بوده و شاعر از آنان، گاه با عنوان «رصد» و گاه «رصدبان» و «رصددار» یاد کرده است؛ قس:

- غم ز لب باج نفس می گیرد عمر در کار رصدبان چه کنم؟

(صفحه ۲۵۱)

- شام و سحر هست رصددار عمر زین دو رصد خط امان کس نیافت

(صفحه ۷۵۸)

نکات: (رصد، باج) و (لب، نفس): مراعات نظیر - رصد غم: اضافه تشبیهی - باج گیری غم: استعاره مکنیه.

معنی: غم همچون رصد بانی، به خاطر نفس کشیدن هم از لب باج می گیرد؛ پس، از ترس این مأمور باج گیر، لبان را با احتیاط و به آرامی از هم بگشاید و دور از چشم او نفس بکشد!

مفهوم: غم به شما مجال نفس کشیدن هم نمی دهد.

۲۳ - یار کهن: یعنی دوست وفادار و قابل اعتماد و صمیمی - عمر شکر: شکرنده عمر، شکار کننده عمر.

توضیح: اگر سر بار را باز کنند، بار می ریزد و سبک می شود.

نکات: تازه، کهن: طباق یا تضاد - یار، بار: جناس خطی و لاحق - بار غم: اضافه تشبیهی.

معنی: در این غم تازه، شما یاران دیرین من هستید؛ با غمخواری و همدردی خود، سر این بار غم را - که عمر مرا سوده و از بین برده - باز کنید! تا قدری از بار غم سبک شود.

۲۴ - سده بستن: منعقد شدن، لخته شدن خون؛ قس:

- سائلان را ز نعمت جودش در جگر سده گران بستند

(صفحه ۴۸۹)

این: اشاره به خون - آن: اشاره به سده.

نکات: خون، دل، جگر: مراعات نظیر - (گشاد، بست) و (ببندید، بگشاید): طباق یا تضاد - در بیت، لف و نشر مرتب وجود دارد. (خون را ببندید، سده را بگشاید!)

معنی: از دلم خون جاری شد و این خون دل در جگرم لخته گشت (منعقد شد) و به صورت عقده‌ای درآمد؛ با تلاش و کوشش، جلوی این خون جاری را بگیرد و بلافاصله آن غده و عقده جگر را هم باز کنید!

۲۵- رگ جان: شریان و آن رگی است که به دل تعلق دارد، شاه‌رگ^(۱)؛ قس: چون درخت رز اگر تان رگ جان نبریدند آب چندان زرگ چشم مزایید همه^(۲) توضیح ۱- اگر رگ جان به معنای فوق در نظر شاعر باشد: منظور، خون گریستن پیوسته و لاینقطع شاعر می‌باشد و اگر رگ جان را اضافه استعاری بگیریم، دردمندی روحی شاعر مورد نظر است.

توضیح ۲- «وسوسه گر» صفت کلی و عمومی دل است و در اینجا منظور، دلی است که با مشاهده گریه دیگری، انسان را وسوسه می‌کند که بگیرد. نکات: (جان، دل) و (خون، دل): مراعات نظیر - رگ جان: با توجه به معنای دوم، اضافه استعاری.

معنی ۱- می‌دانید که به سبب گریه‌های خونین لاینقطع که ریخته‌ام، تا چه اندازه از شریانم خون رفته است؛ شما نیز برای همدردی و همراهی با من، از رگهای دل وسوسه گر خود، خون جاری کنید! (خون دل گریه کنید!)

معنی ۲- می‌دانید که روح من تا چه اندازه دردمند است و خون می‌گرید، شما نیز برای همراهی با روح من، از رگهای دل وسوسه گر خود، خون جاری کنید! (از دل خون بگیرید!)

۲۶- رگ گشودن شجررز: اشاره به ریختن قطرات آب از مقاطع درخت مو در فصل بهار است که شاعر از آن با تعبیر «اشک مو» یاد می‌کند، که در بیت ماقبل به عنوان شاهد بر رگ جان ذکر شده و صائب نیز گوید:

۱- دهخدا.

۲- بیت ۷، مطلع دوم قصیده ۸

- گریه‌ای از سرمستی به تهیدستی خویش چون رگ تاک نکردیم در این فصل بهار^(۱)
معنی: از درخت مو، که رگ آب خود را گشوده و پی‌درپی آب می‌ریزد که کمتر
نیستید، شما نیز رگ خون خود را مثل رگ تاک بگشایید!

۲۷- دستخون: بازی آخرین نرد است، آنگاه که کسی همه چیز را باخته، دیگر چیزی
ندارد و گرو بر سر خود یا یکی از اعضای بدن خویش بندد و حریف ششدر کرده او را بر
هفته کشیده باشد^(۲)؛ قس:

- در قمره زمانه فتادی به دستخون و امال کعبتین که حریفیست بس دغا
(صفحه ۱۶)

قمره: قمارخانه - قمره خاکی: استعاره از دنیا - ششدره: ششدر. (رک. بیت ۱۱)
دور قمر: «یا دور قمری، دور آخر کواکب سیاره؛ گویند دور هر کوکبی هفت هزار
سال است؛ هزار سال به خودی خود صاحب عمل است و شش هزار سال به مشارکت
کوکب دیگر. ظهور آدم، پدر انسان، در اول دور قمری بوده است و ما، در اواخر دور
قمری به سر می‌بریم.

و نیز، دور قمر مدت بیست و هشت روز تقریبی در منطقه البروج در بیست و هشت
منزل است و دوازده دور آن، یک سال قمری است و هر یک از سیارات را مانند ماه،
دوری است؛ دور زحل سی سال و دور مشتری دوازده سال و دور مریخ دو سال و زهره
و عطارد و خورشید هر یک، یک سال است؛ اما دور قمر و دور قمری در شعر فارسی
همان هفت هزار سال دوران خلقت آدم و زندگی آدمی است که چون دور آخر کواکب
سیاره است، آخر الزمان هم گفته‌اند.»^(۳)؛ قس:

- کردت قمار چرخ مسخر به دستخون مسخش کناد دور قمر کز تو باز ماند
(صفحه ۵۳۱)

۱ - دیوان صائب، جلد ۵، صفحه ۲۲۵۵

۲ - معین.

۳ - فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۲۹۳

- از چنگ منش اختر بد مهر بدر برد آری چه کنم دولت دور قمری بود
(حافظ)

توضیح: آقای «سید ابوالقاسم انجوی» در توضیح بیت مذکور از حافظ، می نویسد:
«بنابه عقیده قدما، دور قمر، دور فتنه و مصیبت است.»^(۱)

نکات: دستخون، قمره، ششدره: مراعات نظیر - قمره، قمر: شبه اشتقاق - ششدره دور -
قمر: ششدره روزگار، اضافه سببی (ششدره ای که مسبب آن دور قمر است) - به طور
مضمر دور قمر (روزگار، زمانه) به نژادی تشبیه شده است.

معنی: در قمارخانه دنیا، من به دست آخر بازی و مرحله خطرناک دستخون
رسیده ام. ای کاش! بتوانید این ششدر و تنگنار، که دور قمر مرا در آن اسیر کرده،
بگشایید و مرا از این مصیبت برهانید.

توضیح: واژه «آه» در این بیت، بار معنایی خاصی دارد و شاعر با استعمال کلمه
«آه»، بعید بودن این آرزو و تمنا را بیان کرده است.

۲۸ - قواره: پارچه ای مدور که خیاط، وقت برش پیراهن از محل گریبان برمی آورد و
ساحران از آن استفاده می کردند. خاقانی به استفاده ساحران از قواره و بی خواب و خور
کردن مردم با این جادو، فراوان اشاره کرده و در بسیاری موارد، چرخ را جادوگری
دانسته که با قواره های ماه و خورشید سحر می کند؛ قس:

- بر قواره ماه سحری کرد چرخ تا سر از خواب گران بر کرد صبح
(صفحه ۴۹۰)

- چرخ جادو پیشه چون زرین قواره کرد گم دامن کحلش را جیبی مقور ساختند
(صفحه ۱۱۲)

بند: در اینجا به معنای طلسم است، کلمه «بند» که نیز به معنای «گره و عقده» است،
یادآور استفاده جادوگران از گره و دمیدن در آن می باشد؛ چنانکه در «آیه ۴، سوره

۱ - دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، صفحه ۴۸ پاورقی.

فلق» آمده است.

«مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»

ترجمه: و از شرّ زنان دمنده در گره‌ها.

این ساحر: اشاره به چرخ.

هاروت: هاروت و ماروت نام دو تن از فرشتگان افسانه‌ای که به زمین آمدند و مرتکب گناه شدند و در چاه بابل زندانی گشتند...

شرح حال این دو فرشته چنین است: که اینها به زمین بابل نازل شدند و به علت گناهی که مرتکب شدند، در چاه بابل آویخته شدند. هاروت و ماروت به خاطر آن که برای آموختن سحر به مردم جهت آشکار کردن مفاسد آنان به زمین آمدند و برای آزمایش و تنبیه دیگر فرشتگان معذب شدند، مشهورند و به سبب این روایات، نام هاروت و ماروت در سحرآموزی و حيله‌گری و عصیان و غرور، در ادبیات پارسی و تازی مثل گردید.^(۱)

نام این دو فرشته در قرآن مذکور است:

«... وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مارُوتَ...»^(۲)

ترجمه: ولی شیاطین که به مردم سحر می‌آموختند، کافر بودند و نیز آنچه که (آن افسون که) بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابل نازل شد...

هاروت سیر: آنکه سیرتی چون هاروت دارد، جادوگر قهار؛ قس:

- سحر و نیرنج و طلسمات که سودی نمود هم به افسونگر هاروت سیر باز دهید^(۳)

۱- فرهنگ معین.

۲- آیه ۱۰۲، بقره.

۳- بیت ۳۵، قصیده ۴

هاروت فن:

- یارب آن کوس چه هاروت فن زهره نواست که ز یک پرده صدالحانش به عمدا شنوند
(صفحه ۱۰۱)

نکات: سحر، ساحر، اشتقاق - (سحر، ساحر، قواره، خواب بستن) و (مه و خور):
مراعات نظیر - سحر چرخ: اضافه استعاری - دو قواره مه و خور: اضافه تشبیهی.
معنی: چرخ به وسیله دو قواره خورشید و ماه سحر کرده و مرا بی قرار کرده است.
کاری کنید که طلسم این جادوگر قهار - که در جادوگری بسان هاروت است - بشکند و
جادویش خنثی گردد.

۲۹ - همخوابه: در اینجا به معنای مونس و یاور است. - تنگ: در مصراع دوم به معنای:
۱ - تسمه و نواری پهن که به کمر مرکوب بندند، دوالی که بدان، بار را بر پشت چهارپا
محکم سازند. ۲ - بار، حمل.

توضیح: «تنگ» در این بیت با هر دو معنی قابل توجیه است، زیرا که «تنگ مرکب
را بستن» و «بار بر مرکب بستن» هر دو نشانه «آماده کردن مرکب» برای سفر است و به
نظر می رسد شاعر با مهارت در این کاربرد، هر دو معنی کلمه را اراده کرده است.
نکات: التزام «هم» در کلمات همه، همخوابه، همدرد - تنگ، تنگ: جناس تام -
مرکب، تنگ: مراعات نظیر - مرکب خواب: اضافه استعاری.

معنی: همه شما مونس و همدرد دل تنگ و سوگووار من هستید و تا به حال با من
همدلی و همدردی کرده اید. خواب من، سفری شده و عازم رفتن است؛ باز هم
همدردی کرده، مانع از مسافرت وی بشوید و آن را به چشمان من برگردانید!
مفهوم: من در اثر این مصیبت، خواب و قرار ندارم. کاری کنید که بتوانم قدری
بخوابم و استراحت کنم.

۳۰ - میناد: صیغه دعایی - رگ جان: (رک. بیت ۲۵) - «ش» در جانش به «چشم»
برمی گردد. - سهر: بیداری، بیدار ماندن به شب، شب زنده داری.

نکات: خواب، سهر: طباق یا تضاد (سهر به طور مضمر به نشتری تشبیه شده است). -
خواب ندیدن چشم و قایل شدن رگ جان برای چشم: استعاره مکنیه - «نه» دومی برای

تأکید است.

معنی: نه‌نه، امیدوارم چشم من نه تنها نخوابد، بلکه حتی خواب خوابیدن و آسودگی را هم نبیند و آرزوی خواب به دلش بماند و اگر جز این باشد و خیال خواب به سرش بزند، شاهرگش را با نشتر شب زنده‌داری و بیداری ابدی بزنید! تا هرگز نتواند به خواب رود.

توضیح: چنانکه مشاهده می‌شود، خاقانی هر بار که چیزی می‌گوید که به منزله تسکین و تسلی طلبی است، به زودی پشیمان شده و خود را ملامت می‌کند و در اینجا هم از اینکه یک لحظه به فکر خواب افتاده و از یاران خواسته تا خواب سفر کرده او را به چشمانش برگردانند، نادم شده و می‌گوید: اگر چشم من به فکر خواب بیفتد سزاوار مردن و کشته شدن است.

۳۱- بوی: در اینجا به معنای «احساس» است. - بدرنگ: بدحال، مکدر؛ قس: به بوی بود دوروزه چرا شوی بدرنگ؟ که بدو کار محالست و مهر کار فنا (صفحه ۱۲)

توضیح ۱- رنگ صورت با خواب بد ارتباط دارد. وقتی انسان خواب بد یا کابوسی می‌بیند، رنگ صورتش پریده یا تیره رنگ می‌شود.

توضیح ۲- خاقانی در جای دیگری نیز از خواب بدی که در بیماری فرزندش دیده، سخن گفته است که پیداست بیان واقعیتی است؛ نه احساسی تخیلی و مضمونی شاعرانه؛ قس:

- دیده چون خفت که تا خواب بدش باید دید

دیده بد کرد جوابش به بتر باز دهید^(۱)

نکات: بو، رنگ: مراعات نظیر - بد، بند: جناس زاید - نیک، بد: طباق یا تضاد.

معنی: خواب بد دیدم و از احساس خطرناکی این کابوس، بسیار بدحال شدم، بیاید

و بند این خطر موهوم را باز کنید!

مفهوم: خواب مرا تعبیر کرده و راز این خطر را به من بگوید!

۳۲- پیر: مُثْمِر، بارور («باء» اتّصاف است.)

معنی: در خواب دیدم که آتشی باغ مرا سوزاند. راز آن آتش و آن باغ بارور را

بگوئید! به عبارتی دیگر، بگوئید که تعبیر آتش و باغ در خواب چیست؟

۳۳- توضیح: کتاب خدای تعالی قرآن مجید، جزو چیزهایی است که اصول تعبیر را از

آن اخذ می‌کنند. در کتاب «یواقیت العلوم و دراری التّجوم» در باب «علم تعبیر خواب» می‌خوانیم:

«مسئله ۵: اصول تعبیر از چند چیز باید گرفتن؟

جواب: از شش چیز: کتاب خدای تعالی، و حدیث پیغامبر (ع) و مثل و عدد و فال، و

افعال پرسنده؛ اما از کتاب چنان باشد که کشتی بیند، نجات باشد. و قال الله تعالی:

فَأَنْجِنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ»^(۱)

معنی: اگر نمی‌توانید این خواب را تعبیر کنید، متمسک به قرآن بشوید و کلید تعبیر

این خواب را از آیات و سور قرآن به دست بیاورید!

۳۴- معنی: من خود می‌گویم که تعبیر آتش، مرگ و تعبیر باغ بارور، فرزند است. فرزند

من از دست رفت، شما زور و زیور و آنچه مایه جلال و شکوه و شادی است، از خود دور کنید و عزادار باشید!

۳۵- مردن چراغ: خاموش گشتن چراغ؛ قس:

- غلطم من چراغ دلتان مرد شاید از سوگواری و ممتحنید

(صفحه ۵۴۰)

چراغ دل: استعاره از فرزند - خواب جگر گشودن شمع: گریه شمع، اشاره به فطراتی که

هنگام سوختن شمع بر کنارش می‌ریزد و این به گریه شمع معروف است؛ قس:

- روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست

بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع

(حافظ)

نکات: (چراغ، شمع) و (دل، جگر): مراعات نظیر - (مردن چراغ و خوناب جگر گشودن شمع): استعارهٔ مکنیه - «ا»: در «منا»، الف «نداست».

معنی: ای نازنینان من! فرزندانم که چراغ و مایهٔ روشنایی دلم بود، مُرد. به خاطر این مصیبت، شمع وار از مژهٔ خود، خوناب جگر روان کنید! (خون بگریید!)

۳۶- جگر گوشه: گوشهٔ جگر، پارهٔ دل، استعاره از فرزند.

نکات: (جگر، گوش، چشم) و (جگر، خون): مراعات نظیر - (گوش، گوشه) و (چشم و چشمه): جناس مذتل - (چشم عبر): اضافهٔ اقترانی.

معنی: خبر مرگ فرزندم را، که جگر گوشهٔ من است، گوش کنید! از اندوه این ماتم، جگر من چشمهٔ خون شده است. چشم عبرت بین خود را باز کرده از این واقعه عبرت بگیرید!

۳۷- اشک داوود: حضرت داوود (ع) به سبب ذلت و خطایی که از وی سر زد، بسیار بگریست تا آمرزیده شد. در باب گریستن داوود (ع) «در قصص قرآن مجید» می خوانیم:

«گفته اند: سبب آمرزش وی آن بود که داوود بسی بگریست و زاری کرد. گویند: که در سجود چندان بگریست که نبات از اشک وی برست و بیالید، چون سر بر آورد بنالید به نفسهای گرم؛ چنانکه از حرارت و نفس و نالهٔ وی نبات بالیده بسوخت و چهار هزار کتاب خوان را بنشانند تا ایشان می خواندندی و داوود (ع) بر سر ایشان می گشتی و نوحه می سرایدی؛ دو دست به دعا همی برداشتی و پر اشک می کردی و به روی خویش فرو می آوردی و هر طعام که پیش وی آوردندی، آن را به آب چشم تر کردی و بیاغشتی، آنگه بخوردی، چنین گویند: اگر اشک داوود با اشک جهانیان بر سنجند، از آن همه

افزون آید»^(۱)

زَلَّت داوود: داستان عاشق شدن داوود بر زن «اوریا» و فرستادن اوریا به جنگ و کشته شدنش و تصاحب کردن داوود زن وی را، به تفصیل در تورات^(۲) و نیز در بعضی تفاسیر اسلامی از جمله تفسیر کمبریج^(۳)، آمده است؛ اما پرواضح است که این داستان تا چه اندازه بی اساس و باطل است. «عَلَامَةُ طَباطبایی» در «تفسیر المیزان» این داستان را از قول صاحب «مجمع البیان» نقل کرده و باز از قول او می افزاید: «آنگاه صاحب مجمع البیان می گوید: و چه خوب هم می گوید - داستان عاشق شدن داوود سخنی است که هیچ تردیدی در فساد و بطلان آن نیست، برای اینکه این، نه تنها با عصمت انبیا سازش ندارد، بلکه حتی با عدالت نیز منافات دارد...»^(۴)

ماجرای آزمایش داوود (ع) و قضاوت وی در باب اختلاف آن دو برادر و اینکه داوود پی به امتحان حق برده و توبه کرده و خداوند هم توبه او را پذیرفته، در آیات ۲۱ تا ۲۵ از سورة مبارکه «ص» ذکر شده است؛ ولی به صراحت از ماهیت زَلَّت و خطای داوود سخنی نرفته است و آنچه از این آیات دستگیر می شود، این است که گویا خطای داوود (ع) در مورد قضاوت بوده است؛ نه آن اراجیفی که بافته اند.

اشک داوود کنایه از گریستن بسیار است؛ قس:

- اشک داوود چو تسبیح ببارید از چشم خوش بنالید که داوود نوایید همه^(۵)
نوحه نوح: ۱ - نوحه و زاری و گریستن نوح به سبب گناهی بود که از وی سر زده بود و گناهش، همان تأکید وعده ای بود که خداوند در باب نجات قوم و اهل نوح به وی داده بود؛ آنجا که نوح می گوید:

۱ - صفحات ۳۶۵ - ۳۶۶

۲ - کتاب دوم سموئیل، باب ۱۱ و ۱۲

۳ - جلد دوم، صفحات ۳۲۰ - ۳۱۳

۴ - جلد ۱۷، صفحات ۳۱۲ - ۳۱۳

۵ - بیت ۴۴، قصیده ۸

«وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ»^(۱)

و خداوند پاسخ می‌دهد: که او (کنعان) از خاندان تو نیست. از سر نا آگاهی از من چیزی
مخواه و نوح توبه کرده و می‌گوید: خداوندا! اگر مرا نمی‌بخشیدی و بر من رحم
نمی‌کردی، از زیانکاران بودم. در «تاج العروس، جلد دوم» آمده است.
«نوح: بالضم، اسمُ نَبِيٍّ وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ اسْمُهُ عَبْدُ الشَّكُورِ أَوْ عَبْدُ الْغَفَّارِ وَإِنَّ
نُوحًا لَقَبُهُ لِكَثْرَةِ نُوحِهِ وَبُكَائِهِ عَلَى ذَنْبِهِ.»

ترجمه: نوح به ضمّ اول نام پیامبری است و عده‌ای می‌گویند که نامش
عبدالشکور یا عبدالغفار است و نوح لقب اوست، به خاطر کثرت نوحه کردن و
گریستن وی بر گناهش. جامی گوید:

به حق نوحه نوح و صدای ناله او کزان فتاد در ارکان زلّتش زلزال^(۲)
۲ - نوحه و زاری نوح به خاطر غرق شدن فرزندش کنعان، در کتاب «فرهنگ
تلمیحات» آمده است:

«سرانجام آب به کنعان نزدیک شد و نوح که در کشتی، غرق شدن پسر خود را
می‌دید، نوحه کرد که خدایا او را نجات بده!»^(۳)
«نوحه نوح» یعنی نوحه‌ای از سر سوز و دردمندی بسیار؛ قس:

- خاقانی از انده رشیدت تاکی بود اشک و نوحه برخیر
کاین نوحه نوح و اشک داوود در یوسف تو نکرد تأثیر
(صفحه ۷۷۷)

خون هدر: یعنی خونی که باطل شده و بایستی ریخته شود.

۱ - ۴۵، هود

۲ - به نقل از فرهنگ تلمیحات، صفحه ۵۹۲

۳ - صفحه ۵۸۷

نکات: (اشک، مژه) و (داود، نوح) و (نوح و طوفان): مراعات نظیر.

معنی: نوحه‌ای چون نوحه نوح سر بدهید و پس از آن داوود آسا اشک بریزید و از طوفانی که در مژه به پا شده، سیل خون جاری سازید!

۳۸- بَهِو: صفه، ایوان و کوشک و بالاخانه را گویند.^(۱) از قراین اشعار خاقانی برمی آید که بَهِو، نوعی «مضیف و مهمانخانه» بوده است.

طرز: ترز، تَجَر، بر وزن «شرر»، خانه زمستانی را گویند که در آن تنور و بخاری باشد.^(۲) در پهلوی تَجَر و ترز، اصلاً به کاخ زمستانی اطلاق می‌شده. در تخت جمشید، کاخ کوچک داریوش بزرگ که در ضلع شمالی صحن «صد ستون» به پا شده به «تَجَره» موسوم است. همین ترز (طرز) است که در کتب لغت عرب مقلوباً «طرز» آمده^(۳)؛ قس: هر چه دارم بُنه و سکنه بسوزم ز پَسْت بیشتر سوختن از بَهِو و طزر درگیرم (صفحه ۵۴۴)

در چیزی را بستن: یعنی آن را تعطیل کردن، موقوف کردن آن چیز، کنار گذاشتن و ترک آن چیز. - سر جایی سر بسته مانند صفه و خانه را باز کردن: یعنی سقف آن را برداشتن و کلاً ویران کردن آن.

نکات: (باد، موج) و (لهو و طرب): مراعات نظیر - (در، سر): جناس لاحق - (بربندید، بگشاید): طباق یا تضاد - در بیت صنعت «موازنه یا مماثل» وجود دارد. - باد غم: اضافه تشبیهی - در لهو: اضافه استعاری.

معنی و مفهوم: باد غم وزیدن گرفت؛ لهو و طرب را موقوف کنید! (کنار بگذارید!) موج خون به پا شد؛ بَهِو و طزر را - که محل آسایش و تنعم است - درهم بریزید و ویران کنید! به عبارتی دیگر، مصیبت به حدّ اعلی رسیده و آنچه نشانی از آسایش و شادی

۱- برهان قاطع.

۲- برهان قاطع.

۳- حواشی برهان قاطع.

دارد، دیگر به درد نمی خورد و باید آنها را نابود کرد.

توضیح: این نکته قطعاً مورد نظر شاعر بوده که وقتی باد می وزد، درها را می بندند و وقتی چیزی لبریز می شود، سر آن را برمی دارند.

۳۹- سرسر و لب لب: در لغت نامه ها برای این دو لغت معنایی ننوشته اند؛ ولی به نظر می رسد که هر دو به معنای «دورادور» باشد. خاقانی در بیت دیگری نیز «سرسر» را به کار برده است؛ قس:

- زمی از خیمه، پر افلاک و زبس فلکه زر سرسر هر فلکی کوکب رخشا بینند
(صفحه ۹۷)

خُضر: جمع خضرة به معنای سبزه، گیاه تر و تازه - رگ گشودن: رگ زدن.

توضیح: دورادور باغچه ها را با گل و گیاه زینت می دهند و لبه حوضها و برکه های قدیمی، مرمرین و مزین بوده است.

نکات: (باغچه، برکه، مرغان، سرو، خضر) و (سر، لب، رگ): مراعات نظیر - (سر، سرو): جناس مذیل.

معنی: شاعر در سوگ فرزند از خویشان می خواهد تا همه زیتها و مایه های سرور و شادی خانه را نابود کنند و می گوید: دورادور باغچه و لبه مزین برکه را ویران کنید و رگ پرندگان خوش آوازی را که روی سرو و سبزه ها نشسته و نغمه سرایی می کنند، بزنید! [تا بمیرند و دیگر آوازی از آنها به گوش نرسد.]

۴۰- نکات: (گلشن، گل) و (گلبن، گل): جناس مذیل.

(گلشن، گلبن، گل، شاخ، ثمر): مراعات نظیر - در بیت لفّ و نشر مرتب وجود دارد. (از سر گلبن نارسیده، گل را بچینید و از سر شاخ ناپخته، ثمر را بچینید.)

معنی: گلشن را بسوزانید و از سر گلبن، گل نشکفته (غنچه) و از سر شاخ، میوه خام را بچینید! [تا غنچه باز نشود و میوه خام پخته نگردد.]

۴۱- نخل مومین: نخی که نخلبند از موم برای تزیین سازد؛ قس:

- گر به اوّل نستدندی اصل شیرینی ز موم نخل مومین را رطب شیرین تر از قند آمدی

(صفحه ۹۲۹)

معنی: شاعر در چند بیت متوالی می‌خواهد، تا تمام آرایه‌ها و زینت‌های طبیعی و مصنوعی را از بین برده، نشانی از شادی و حیات باقی نگذارند و در ادامه این مطلب می‌گوید: نخل بستان و ترنج سر ایوان را ببرید و دور بیفکنید و برگهای زیبای نخل مومین را از هم باز کرده و متلاشی کنید!

۴۲- تیغ سیم: استعاره از زبان طوطی، به خاطر اینکه رنگ زبان طوطی، سفید مایل به زرد است و «منوچهری دامغانی» از زبان طوطی با تعبیر «زر زده» یاد می‌کند:

- سمنِ سرخ بسان دو لب طوطی نر که زیانش بود از زرّ زده در دهنا^(۱)
طوق مشک: اشاره به خطی سیاه چون حلقه بر دور گردن قمری. «منوچهری دامغانی» گوید:

- گردن هر قمری معدن جیمی ز مشک دیده هر کبککی مسکن میمی ز دم^(۲)
نکات: (طوطی، قمری) و (دهن و گلو): مراعات نظیر - (سیم، مشک): طباق یا تضاد.
معنی: زبان طوطی سخنگوی را از دهانش بیرون بکشید [تا دیگر با پیش آمدن این مصیبت، بلبل زبانی نکند.] و طوق زیبای سیاه رنگ قمری را - که نشانی از زینت اوست - از گلوی قمری باز کنید و او را بکشید! [تا دیگر صدای او هم به گوش نرسد.]

۴۳- پر طاووس مگس ران: در گذشته از پر طاووس به عنوان مگس ران سفره بزرگان استفاده می‌کردند؛ قس:

- به دست همّت از خاطر برانم غم که سلطانان

مگس رانها کنند از پرّ طاووسان بستانی

(صفحه ۴۱۲)

- بادیه باغ بهشت و بر سر خوانهای حاج

پر طاووس بهشتی را مگس ران دیده‌اند

(صفحه ۹۱)

۱- دیوان منوچهری، صفحه ۱

۲- دیوان منوچهری، صفحه ۷۰

مایده: خوردنی، خوانی که بر آن طعام باشد. - بطر: در شادی و تنعم از حد در گذشتن - آن مایده آرای بطر: اشاره به پر طاووس.

نکات: (خوان، مایده، پر طاووس): مراعات نظیر - خوان غم: اضافه تشبیهی. معنی: از پر طاووس، به عنوان مگس ران خوانهای شادی و سرور استفاده می کنند. خوان ما، خوان غم و اندوه است؛ مگس رانی که از پر طاووس باشد، به درد این خوان نمی خورد. بند این مگس ران زیبا را - که زینت بخش خوان شادی و بی خیالی است - باز کنید و آن را بر هم بریزید!

توضیح ۱ - «خوان غم»، علاوه بر مفهوم تشبیه در بیت، اشاره به «غرس و ولیمه» مراسم سوگواری نیز دارد.

توضیح ۲ - «بطر» به معنای غرور و کبر نیز هست و از این جهت با «طاووس» مناسبت دارد که به صفت «غرور و تکبر» معروف است.

۴۴ - حَضَر: محل حضور، شهر، اقامت در شهر، مقابل سفر.

توضیح ۱ - نوحه زاغ مشهور است؛ قس:

- زاغ پوشیده سیه چون نوحه گر در گلستان نوحه کرده بر خُضر^(۱)

توضیح ۲ - بلبل نماینده فصل بهار و زندگی و زاغ نماینده فصل خزان و مرگ است و بعد از رفتن بلبل است که نوبت به زاغ می رسد. چنانکه سعدی فرموده است:
- سبزی دمید و خشک شد و گل شکفت و ریخت

بلبل ضرورت است که نوبت دهد به زاغ^(۲)

نکات: (بلبل، باغ، زاغ): مراعات نظیر - (باغ، زاغ): جناس لاحق - (سفر، حضر): طباق یا تضاد - (بلبل، زاغ) و (طرب، نوحه): در این بیت، طباق یا تضاد.

معنی: با مرگ فرزندانم، بلبلان نغمه سرا از باغ شادی کوچیدند و رفتند و بهار زندگی

۱ - مثنوی، دفتر اول، صفحه ۱۱۵

۲ - کلیات، مواعظ، صفحه ۷۹۷

تبدیل به خزان شد و حال جای آن را زاغان گرفته‌اند و چاره‌ای جز گوش کردن به نوحه زاغان وجود ندارد.

توضیح: بلبل نغمه‌گر، ایهامی به فرزند شاعر دارد، که از باغ شادی و زندگی، کوچیده و رفته است.

۴۵- گیسوی چنگ: سیمهای چنگ؛ قس:

- در لب باریک جام عاشق لب دوخته بر سر گیسوی چنگ زهره سر انداخته
(صفحه ۵۱۹)

رگ بازوی بربط: تارهای (سیمهای) بربط؛ قس:

- بربط کشیده رگ برون رگهایش را پالوده خون

ساقی به طاس زر درون خون مصفا داشته

(صفحه ۳۸۳)

چشم نی: سوراخهای نه گانه نی؛ قس:

- نای است چون طفل حبش ده دایگانش ترک فش

نه چشم دارد شوخ و خوش صد چشم حیران بین در او

(صفحه ۴۵۲)

توضیح ۱- نی، سازيست که آهنگی محزون دارد و به همین دلیل، شاعر می‌خواهد که شرح غم و اندوه او را با نواي محزون نی، که از آن با تعبیر «گریه نی» یاد کرده، بیان کنند.

توضیح ۲- پاره کردن تارهای آلات موسیقی از علایم ماتم و عزا بوده است.

نکات: (چنگ، بربط، نی): مراعات نظیر - (گیسوی چنگ و بازوی بربط و چشم نی) اضافه استعاره - گریستن نی: استعاره مکنیه.

معنی: در ماتم فرزندم، تارهای چنگ و بربط را ببرید! [تا صدای شادی و طرب از آنها برخیزد.] و چنان حزن‌انگیز در نی بدمید که خود نی نیز از این وضع متأثر شده، بگرید.

۴۶- مسند: جایی که بر آن نشینند یا بر آن تکیه زنند، تکیه گاه، بالش بزرگ، پشتی مخدّه: ناز بالش، پشتی - نمط: نوعی از فرش رنگین - حجله: اتاق آراسته، حجره زینت کرده جهت عروس و داماد - بهو: (رک. بیت ۳۸) - ستاره: ۱ - شمس، قبه‌های رنگین که معماران بر سقف منازل می‌سازند. ۲ - خیمه‌ای که از پارچه بسیار نازک دوزند به جهت منع مگس و پشه، پشه‌بند ۳ - نوعی چادر که آن را «شامیان» خوانند. ۴ - پرده؛ قس: «چون [هارون] به مجلس لهُو بنشستی نه از او صبر توانستی کرد و نه از جعفر و هر وقتی خواهر را از پس ستاره بنشاندی و خود پیش ستاره با جعفر نشست و هر ساعتی دامن ستاره برداشتی و خواهر را بدیدی. روزی جعفر گفت: ای برادر! بدان که بر من دشوار همی آید که هر وقتی از پس ستاره شدن و خواهر را دیدن.»^(۱) - حُجَر: حجره‌ها، اتاق‌ها.

توضیح: با توجه به کلمه «حجله» که در این بیت آمده، به نظر می‌رسد که شاعر، قصد دارد که تصویری از دامادی فرزند را در اذهان بیافریند و از کلمات و اصطلاحاتی که در چند بیت بعدی می‌آورد از جمله: ستاره و آرایش طاق و اسب مزین به طوق و دستارچه، مؤید این نظر است و شاعر در واقع می‌خواهد بگوید: حال که این عروسی مبدل به عزا شده، تمامی اسبابی را که برای این کار مهیا شده بود، از بین ببرید!

نکته: (مسند، تخت، مخدّه، نمط) و (حجله، بهو، ستاره، حجر): مراعات نظیر. معنی: پشتی‌ها را از تخت‌ها و مخدّه‌ها را از روی فرشها بردارید! و حجله‌ها را از ایوانها و مضیف‌ها و خیمه‌ها را از اتاق‌ها باز کنید! (چون همه اینها موجب زیبایی و زینت خانه است).

۴۷- معنی: اگرچه در ماتمکده ما دیگر نه حجره‌ای مانده است و نه بهوی؛ با وجود این، زیورها را از روی طاق باز کنید و دور ببندازید! به عبارتی دیگر، با ماتی که دارم، دیگر بهو و حُجَر برایم مفهومی ندارد؛ اما از شما می‌خواهم هر آنچه نشانی از زینت

دارد، نابود کنید!

۴۸- وشاق: اوشاق، اوشاخ (ترکی)، غلام بچه، غلام و نوکر، پسر ساده و زیبا - بتان: خوبرویان و کنیزکان - طوق: طوق مرصعی که ملوک پیشین در گردن می کرده‌اند و گاه به گردن اسب می انداختند.^(۱) - دستارچه: رومال که در گلوی اسب بندند؛^(۲) قس: - عنبرین دستارچه گرد رخت طوق غنغب در میان آویخته

(صفحه ۴۷۶)

توضیح: «جیب باز کردن» یعنی گریبان چاک کردن و جیب پاره کردن که از علایم ماتم و عزا بوده است؛ قس:

نیک عهدی در زمین شد جامه جان چاک زن

کز فلک زین صعبت ماتم نخواهی یافتن^(۳)

- بدرم خانگیان را جگر و سینه و جیب

اول از جیب وشاقان خزر درگیرم

(صفحه ۵۴۵)

و نیز «گیسوی بافته را باز کردن» و حتی «بریدن» از علایم ماتم و عزا بوده است.^(۴) و شاید «حافظ» در بیت زیر، از «خاقانی» متأثر بوده است:

- گیسوی چنگ ببرید به مرگ می ناب تا همه مغیجگان زلف دو تا بگشایند

«طوق و دستارچه اسب و استر را باز کردن» نیز از علایم عزاداری و ماتم بوده است و

همانطو که در بیت ۴۶ توضیح داده شد، شاید تزئین اسبها و استرها بخاطر مراسم عروسی فرزند شاعر بوده است و در بیت بعد می‌گوید که ساخت ویراق اسبان سیاه را باز

۱- دهخدا.

۲- دهخدا.

۳- بیت ۷، قصیده ۷

۴- رک. ابیات ۱، ۶، ۷، ۸ از مطلع دوم.

کنید.

نکات: (وشاقان، بتان) و (طوق، دستارچه) و (اسب، استر): مراعات نظیر.
 معنی: گریبان غلامان ساده‌روی و کنیزکان خوبروی را چاک کنید و گیسوان بافته
 آنها را از هم باز کنید و طوق و دستارچه مزین را از گردن اسب و استر بگشایید!
 ۴۹- سپیدان سمن بر: استعاره از کنیزکان ماهرو - ساخت: زین و برگ اسب و مرکوب -
 سیاهان: اسبان سیاه (صفت جانشین موصوف)؛ قس:
 - از پشت سیاه، زین فرو کرد بر زرده کامران برافکند

(صفحه ۵۰۹)

اغز: اسب سفید پیشانی.

معنی: روی بند و نقاب کنیزکان ماهروی را پاره کنید و زین و برگ را از پشت اسبان
 سیاه سفید پیشانی باز کنید!
 ۵۰- کُرتَه: ۱- پیراهن، قمیص ۲- جامه و قبای یک تهی، نیم تنه؛ قس:
 - کُرتَه فستقی بدرَد چرخ تا به مرغ نواگر اندازد

(صفحه ۱۲۲)

غزالان و گوزنان: استعاره از ماهرویان حرم، شاعر در مرثیه دیگری که برای فرزندش
 سروده نیز، زیبا رویان حرم را به «آهوان خطایی» و «گوزنان» و «کبکان» تشبیه کرده
 است؛ قس:

- سنبلستان خطم خشک نگشته است هنوز به من آید که آهوی خطایید همه^(۱)
 - چون گوزن از پس هر ناله ببارید سرشک کز سرشک مژه تریاک شفایید همه^(۲)
 - بر سر سبزه باغ رخ من کبک مثال زار نالید که کبکان سرایید همه^(۳)

۱- بیت ۵، قصیده ۸

۲- بیت ۲۷، همان قصیده.

۳- بیت ۲، مطلع دوم، همان قصیده.

شَمَر: تالاب، آبگیر.

توضیح: به عقیده قدما «تریاق گوزن» چیزی بوده که بعد از گریه بسیار، از چشم گوزن بیرون می آمده است. خاقانی بارها در دیوان به این موضوع اشاره کرده است:
- ندانی که تریاک چشم گوزنان ز دندان هیچ ازدهایی نیایی
(صفحه ۴۱۹)

- مهره افعی است آن لب، زهر افعی پاش چیست

ای گوزن آسا نه من زنده به تریاک توام

(صفحه ۶۳۴)

نکات: (کرته، قبا) و (غزال، گوزن) و (چشمه، شمر): مراعات نظیر - (چشمه و چشم) جناس مذیل.

معنی: جامه و نیم تنه خوب رویان غزال پیکر را مثل قبا چاک بزنید و از چشم زیبارویان گوزن آسا چشمه ای از اشک بسان آبگیر جاری کنید!

۵۱- قوقه: تکمه کلاه و گریبان و مانند آن (تکمه روی کلاه برای تزیین آن بوده است).
- صدره: جامه ای بی آستین که سینه را بپوشاند. - عَلم: نقش و نگار روی جامه - حمایل: بندهای شمشیر (جمع حماله و حمیله): آنچه که به شانه و پهلوی آویزند، مانند شمشیر و جز آن،^(۱) جواهر و زربینه ای که زنان در گردن اندازند و از زیر بغل به در آورند.^(۲)
در اینجا منظور پارچه و تسمه ای بوده که روی آن را با زر، منقش می کرده و از گردن آویخته و از زیر بغل به در می آورند.

دُرر: جمع درّ، مرواریدها.

نکات: (کله، صدره، حمایل) و (زر، درر): مراعات نظیر.

معنی: از کلاه، دگمه زینتی و از صدره، نقش و نگارها را بکنید و دور بیندازید و از

حمایل، زر و از گریبان خود، گردنبندهای مروارید را باز کنید!

۵۲- حلیت قلم: منظور کننده کاریها و زیورهای بوده که بر روی قلم حک می کردند. - حلی: جمع حَلی، زیورها و زینتها - حلی خنجر: می تواند، اشاره به قبضه و غلاف مزین و مرصع خنجر باشد. - کوکب: صورتی از زر و سیم و جواهر که بر کمر بند و قبضه کارد و شمشیر و ترکش و جز آن کنند.^(۱)

«بر سپر میخها مانند کوکب نصب کنند.»^(۲)؛ قس:

- مه سپر کرده و شب ماه سپر به سپر بر زده کوکب چه خوش است
(صفحه ۵۷۰)

- می جست همچو تیر و دو چشمش همی نمود

مانند کوکب سپر از روی چون سپر^(۳)

نکات: (دفتر، قلم) و (خنجر، سپر): مراعات نظیر.

معنی: نقوش و تصاویر را از دفتر پاک کنید و زیور و زینت های قلم را از بین ببرید!

خنجر جواهر نشان و سپر مکوکب را هم بی زیور و کوکب کنید!

۵۳- دود جگر: استعاره از آه - شنگرف: جسمی است سیاه؛ ولی در طبیعت به صورت توده یا رشته و رگه یافت می شود و گردش سرخ یا قهوه ای است که در نقاشی به کار می رود.^(۴) استعاره از اشک خونین.

توضیح: بیت ضمناً اشاره ای دارد به دود کردن اجاق و هیزم و سیاه شدن در و دیوار

و تصاویر خانه ها و زدودن و جلا دادن این تصاویر به وسیله شنگرف و غیر آن.

نکته: صور، شنگرف مراعات نظیر.

۱- دهخدا.

۲- حواشی عبدالرسولی، صفحه ۱۶۱

۳- دیوان مسعود سعد، صفحه ۱۹۸

۴- معین.

معنی: آن چنان آه از دل برآورید، که دود این آه، تصاویر و نقوش ایوان را تیره و تار کند و سپس با اشک خونین سنگرف وار خود، این دودها را از روی تصاویر پاک کنید و آنها را جلا بدهید!

مفهوم: با آهی که از دل برمی آورید، کاری شاق و با اشک خونینی که می ریزید کاری شاق تر بکنید!

۵۴- دارالکتب: کتابخانه - نظاره: هم می تواند مصدر باشد (نظارة) به معنای «نگریستن و تماشا» و هم می تواند مخفف (نظاره) باشد یعنی «تماشاگر» - مقرر: جای قرار گرفتن، در اینجا به معنای مطلق «جای».

توضیح: مصراع دوم بیانگر شدت ازدحام مردم برای تماشای کتابخانه و دبستان رشیدالدین می باشد.

نکات: (در، بام) و (دارالکتب، دبستان): مراعات نظیر - (در، دار): جناس زاید.

معنی: شاعر که نمی تواند کتابخانه و دبستان فرزندش را بدون او ببیند، از دیگران می خواهد، تا این مکانها را نابود و ویران سازند و می گوید: در کتابخانه و سقف دبستان را از جا درآورده، آنها را ویران کنید و برای تماشای تماشاگران، از در و بام راهی باز کنید!

۵۵- قلم زن: نویسنده - مقامات: جمع مقامه، شرح داستان، بیان سرگذشت، در ادبیات مقاله ای ادبی که به نثر فنی، مشحون به صنایع بدیعی و توأم با اشعار و امثال آورده شود، مانند: مقامات بدیعی و مقامات حریری در عربی و مقامات حمیدی در فارسی^(۱) - سمر: افسانه ای که زیر نور ماه گفته شود، افسانه، داستان.

نکات: (سرانگشت، قلم) و (مقامات، سمر): مراعات نظیر - (سر، بن): طباق یا تضاد - (سرانگشت قلم زن): مجاز به علاقه آلیت.

معنی: سرانگشت نویسنده خود را مثل قلم بشکافید! (اشاره به شکاف نوک قلم) [تا

دیگر این انگشتان نتوانند چیزی بنویسند.] و شیرازه کتب مقامه و داستان را از هم بگسلید!

مفهوم: نوشتن (مصرع اول) و خواندن (مصرع دوم) را - که مرا به یاد رشید می اندازد - کنار بگذارید!

۵۶- عبهر: نرگس که میان آن زرد باشد؛ به خلاف شهلا که سیاه باشد.^(۱) - نکت: جمع نکته، سخن لطیف و نغز، مضمون باریک - سلک: رشته را گویند عموماً و به معنی رشته مروارید و رشته سوزن باشد خصوصاً.^(۲) - غرر: جمع غره، برگزیده از هر چیزی، هر چیز گرانها، مضامین عالی شعری (در این بیت).

نکات: (عبهر، شاخ) و (جوهر، سلک) مراعات نظیر - (نثر، نظم) طباق یا تضاد - در بیت، صنعت «موازنه یا مماثل» وجود دارد. - عبهر نثر: طباق یا تضاد - شاخ نکت و جوهر نظم: هر دو، اضافه تشبیهی.

معنی: نثر همچون نرگسی زیباست؛ این گل زیبا را از شاخ نکته ها و دقایق نغز و بدیع برچینید و نظم را - که چون گوهری گرانهاست - از رشته مضامین بکر و برگزیده باز کنید! مفهوم: دیگر بعد از این، کلام نثر - که مشحون به نکات باریک و دقیق باشد - ننویسید و اشعار مشحون به مضامین بکر و نغز نسرایید و به عبارت دیگر بعد از این نثر و شعر را کنار بگذارید!

۵۷- عجم: نقطه گذاری و اعراب - نقط: جمع نقطه - زو: مرجع ضمیر، «نسخه رخ» است. نکات: نسخه، عجم، نقطه، خط، معماً: مراعات نظیر - نسخه رخ و خط اشک: هر دو، اضافه تشبیهی.

معنی: لوح چهره من از خطوطی که اشک ایجاد کرده، منقوط و منقش شده است. همچنان که معماً را با استفاده از رموز و خطوط حل می کنند، شما هم اگر توجهی به این

۱ - غیاث اللغات به نقل از دهخدا.

۲ - برهان قاطع.

نقاط و خطوط بکنید، می‌توانید معمای غیر قابل بیان و ناگفتنی غم مرا درک بکنید و راز غم مرا دریابید.

توضیح: استفاده از نقاط و خطوط در علم «رمل» برای پیشگیری از حوادث آینده و حتی بیان احوال گذشته بوده است.^(۱) مضمون این بیت قابل مقایسه است با بیت زیر:
 رقوم اشک اگر بینی به عجم و نقطه بر رویم رموز غم زهر حرفی به مدّ و همزه بر خوانی
 (صفحه ۴۱۱)

۵۸- نکته: قلم، لوح، دوات: مراعات نظیر.

معنی: اگر مادر به خاطر اینکه چشمش به وسایل و یادگارهای فرزندش نیفتد و غمگین نشود قلم و لوح و دواتش را شکست، شما هم وقتی به قلم و لوح و دوات رشیدالدین - که اکنون بی صاحب شده‌اند - نگاه می‌کنید، خون بگریید!

۵۹- این حال ضرر: اشاره به سوزاندن رسالات و دواوین و کتب در مصراع اول دارد که به نظر شاعر، وضعیتی بس زیانبار است.

نکته: رساله، دواوین، کتب: مراعات نظیر.

معنی: من [که وجودم در همه اذهان، متداعی رساله و دیوان شعر و کتب نثر بود و زندگی‌ام به اینها بستگی داشت،] همه رسالات و دیوانهای شعر و کتابهای منشورم را سوزانده‌ام. اکنون آن چشمی را که بتواند این حالت و وضعیّت زیانبار را ببیند و به عمق این خسران پی ببرد، باز کنید و این وضعیّت را ببینید!

۶۰- ناخوانده: مهمان ناخوانده و سر زده - نفر: دسته، گروه (اینجا) - نفر مویه گران: عده‌ای که پیشه آنها نوحه‌گری است و در مجالس عزا حضور می‌یابند و مجلس را با نوحه و مرثیه و مویه خود به گریه و ا می‌دارند؛ قس:

مویه گر ناگذران است رهش بگشایید نای و نوشی که از او هست گذر باز دهید^(۲)

۱- برای اطلاع بیشتر از این علم به لغت‌نامه دهخدا رجوع شود.

۲- بیت ۴۷، قصیده ۴

- هم بموید و هم از مویه گران در خواهید که بجز مویه گر خاص نشاید همه^(۱)
 وارشیده: منادای مندوب است (وا: حرف ندا؛ رشید: منادا؛ «ا»: الف زاید؛ «ه»: های
 سکت).

نکته: وارشیده کنان: قید حالت.

معنی: پای مهمانان سر زده و ناشناس و دسته مویه گران به این خانه باز شد. اکنون در
 حالی که «وای رشید» می گوید، راه را برای داخل شدن این گروه باز کنید!
 توضیح: شاید منظور از مهمان «ناخوانده» فرشته مرگ، «عزرائیل» باشد.
 ۶۱- توضیح: معمولاً در مراسم ماتم و عزا، به خلاف مراسم عروسی و جشن، دشمنان
 نیز مانند دوستان حضور می یابند، تا مصیبت وارده بر شخص را از نزدیک دیده و در دل
 شادیا کنند.

نکته: دشمن، دوست: طباق یا تضاد.

معنی: من با این مصیبت، دشمنکام شده ام! اکنون در خانه را به روی همه باز کنید!
 حتی به روی دشمنانی که دوست دارند من به چنین حالی گرفتار شوم.
 ۶۲- حشر: گروه، دسته، جماعت.

معنی: دوستانی که از ته دل وفادار آنها بوده ام، وقتی وارد شوند، از میان جمع برای
 آنها راه باز کنید!

مفهوم ابیات ۶۱ و ۶۲: برای همه، چه دوست و چه دشمن، راه باز کنید! تا بیایند و
 حال زار مرا ببینند.

مطلع دوم

۱- نهان داشتگان: پوشیدگان، مستورگان (صفت مفعولی) - موی گشادن: (رک. بیت ۴۸) - سرآغوش: سرآغوش، کیسه‌ای دراز که زنان گیسوی خود را در آن نهند، گیسوپوش^(۱)؛ قس:

- بادِ سر زلفت از سرآغوش دستارِ سرِ سرانِ ربوده

(صفحه ۶۶۳)

بزر: زرّین («ب»، بای اتّصاف است، نظیر: «بخرد»)

توضیح: «سرآغوش» همان «موی بند» در بیت ۶ از همین مطلع است.

نکته: موی، سر، سرآغوش: مراعات نظیر.

معنی: ای مستورگان حرم! گیسوان خود را آشفته کنید و گیسوپوش زرّین را از موی خود باز کنید! [تا زلفتان آشفته بشود.]

۲- تذروان: استعاره از نهان داشتگان در بیت ما قبل (تذرو نوعی قرقاول است).

معنی: (طوق، تاج) و (غبغب، سر، بر): مراعات نظیر - سر، بر: جناس لاحق.

معنی: ای مستورگان تذرو چهره من! آن گردتَبندی را که از غبغب خود آویخته‌اید، ببرید و تاج لعل را از سرتان بردارید و زیوری را که بر سینه خود دارید باز کنید!

۳- آفتاب: استعاره از «رشیدالدین»، فرزند شاعر - درگرو شام بودن آفتاب: غروب آفتاب.

نکات: (آفتاب، سحر)، (آفتاب، ستاره) و (شام، ستاره): مراعات نظیر - شام، سحر:

طباق یا تضاد - «و»: «واو» حالیه.

معنی: در حالی که فرزند من اسیر شام اجل است (مرده است)، شما به خود زیور بسته‌اید؟ آن زیورها را از خود دور کنید! همچنان که ستارگان به هنگام سحر از صحنه آسمان محو می‌شوند.

توضیح: شاید منظور از «در گرو شام بودن آفتاب» کنایه از تیره روزی و بدبختی باشد.

۴- گهر: استعاره از رشیدالدین، خاقانی در جایی دیگر نیز، عمّ متوفای خود را به گوهر تشبیه کرده است؛ قس:

- گوهری بود او که گردونش به نادانی شکست

جوهری کو تا بر این گوهر شکن بگریستی؟^(۱)

دست بر آوردن از جیب: کنایه از اقدامی کردن، کاری کردن - ندبه: گریه بر مرده و ذکر محاسن او - جیب گهر: جیب گوهردار، گریبان گوهر آگین - جیب گشودن: گریبان چاک کردن، (رک. بیت ۴۸)، مطلع اول.

نکات: (جیب و گهر) و (جیب، سر) مراعات نظیر - سر زنان و ندبه کنان: هر دو قید حالت.

معنی: فرزند من که بسان گوهری با ارزش بود، شکست و از بین رفت. دست بر سینه نایستید و کاری نکنید! در حالی که بر سر خود می‌زنید و ندبه می‌کنید، گریبان گوهر آگین خود را چاک بزنید!

توضیح: در نسخه عبدالرزولی به جای «گهرم»، «کمرم» ضبط شده که با توجه به معروفیت اصطلاح «کمرم شکست» که به هنگام بروز حادثه‌ای سخت چون مرگ عزیزان و... گفته می‌شود، خالی از لطف نیست.

۵- مهره: نوع عالی از سنگ‌های گرد کرده از جواهر یادَر یا مروارید و غیره^(۱). مهره را به بازو می‌بستند؛ قس:

سپهر مهره بازوی بندگان تو گشت از آن قیل ز قبول فنا شده است آزاد
(صفحه ۸۵۰)

معجز: در این جا، به معنای «روپوش» و «روی بند» زنان است.^(۲) انوری گوید:
غلام ملک تو بر سر نهاد تاج شرف عروس بخت تو بر روی بست معجز جود^(۳)
یاره: زیوری است که بدان آسایش ساعد کنند و به هندی کنگن گویند.^(۴)

یکدانه: نوعی از هار (رشته مروارید) باشد و آن چنان است که پنج شش رشته را بیاورند و در هر رشته، شش مروارید بکشند و همه را جمع کنند و بر مجموع، یک جوهری از جواهر بگذرانند که سوراخ آن گشاد باشد و باز، رشته را از هم متفرق سازند و هر یک چند دانه مروارید به طریق سابق کشند و همچنین همه را جمع کرده، جوهری که سوراخ آن گشاد باشد، بر همه بگذرانند و به همین دستور تا آن مقدار که خواهند و جوهری را نیز بگویند که بی مثل و مانند باشد و عدیل نداشته باشد و گردن بند را هم گفته‌اند.^(۵)

نکات: (مهره، معجز، یاره، یکدانه) و (بازو، جبین، ساعد، بر): مراعات نظیر.
معنی: شاعر از مستورگان حرم می‌خواهد که در این ماتم، زیور آلات خود را بکشایند و می‌گوید: مهره را از بازو باز کنید و معجز را از پیش روی خود به یکسو زنید! یاره را از ساعد و یکدانه را از سینه خود بکشایید!

۶- موی زره‌ور: موی بافته شکن در شکن («ور» پسوند دارندگی است، نظیر «بارور».

۱- دهخدا.

۲- رک. «پرده» در بیت ۴۹، از مطلع اول.

۳- جلد اول، صفحه ۱۴۸

۴- غیاث اللغات به نقل از دهخدا.

۵- برهان قاطع.

«تاج‌ور» - عقرب: استعاره از انتهای زلف بافته که شبیه دم عقرب است و یا استعاره از بندی که انتهای زلف بافته می‌زدند تا باز نشود؛ چنانکه در بیت هشتم از همین مطلع نیز آمده است. (بند هر خوشه که آن بافته‌تر بگشاید) - سنبله: استعاره از زلف بافته که در بیت هشتم از همین مطلع نیز به اسم خوشه آمده است (گیسوان بافته چون خوشه...) - ماه: استعاره از روی زیبا - سنبله ماه سپر: یعنی زلفی که ماه را سپرده و احاطه کرده است. نکات: (موی بند، موی) و (عقرب، سنبله، ماه): مراعات نظیر.

معنی: موی بند زرّین را از موی بافته و شکن در شکن خود - که رخسار ماه مانند شما را احاطه کرده است - باز کنید و گیسوانتان را پراکنده سازید! توضیح: «عقرب» علاوه بر مفهوم استعاری که در بیت داشت، از نظر نجومی نیز - که برج هشتم از بروج دوازدهگانه است. با «ماه» و «سنبله»، که ششمین برج از بروج باشد، مناسبت دارد:

۱ - مناسبت عقرب با ماه: «عرب آن سه کوکب که بر پیشانی عقرب است اکلیل نام داده است و کوکب سرخی که بر بدنه اوست قلب العقرب، شوله و زبانا نیز در عقرب‌اند و این هر چهار از منازل قمرند.»^(۱) و اصطلاح «قمر در عقرب» معروف است و آن «هنگامی است که ماه در منازل زبانا، اکلیل، قلب و شوله - که از اجزای صورت عقربند - سیر می‌کند و احکام خاصی در کتب نجوم دارد. به برخی از این احکام در شعر فارسی نیز اشاره شده است.»^(۲)؛ قس:

هر ماه که مه شود به عقرب مسهل خور اوست چرخ و کوکب^(۳)
۲ - مناسبت ماه با سنبله: سنبله «از صور دوازده گانه و او را عذرا خوانند و کوکب او به رصد قدیم، بیست و شش‌اند همه در صورت و کوکبی را که بر منکب چپ اوست، عوا

۱ - فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۵۲۵

۲ - فرهنگ اصطلاحات، نجومی صفحه ۶۰۰

۳ - تحفه العراقین خاقانی به نقل از فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۶۰۰

گویند که منزل سیزدهم ماه است.»^(۱)

۳- مناسبت عقرب با سنبله: عقرب و سنبله از این جهت که هر دو جزو صوری هستند که تعدادی از منازل ماه در آن دو قرار دارد، با هم مناسبت دارند؛ قس:
- سرد است سخت سنبله رزبه خرمن آر تا سستی به عقرب سرما بر افکند
(صفحه ۱۳۴)

۷- زَنار: کمربندی که ذمیان نصرانی در مشرق زمین مجبور بوده اند به کمر بندند، تا بدین وسیله از مسلمانان ممتاز گردند.^(۲)؛ قس:

- روم ناقوس بوسم زین تحکم؟ شوم زَنار بندم زین تعدّا؟

(صفحه ۲۵)

توضیح: همانگونه که در بیت ۴۸ از مطلع اوّل ذکر شد، «موی بریدن» نیز در ماتم و عزا مرسوم بوده است؛ قس:

برو که روز «اذا الشمس کوّرت» بینام بنات نعش فلک را بریده موی و مصاب

(صفحه ۵۳)

- دلبرانند بر سر کویش زلف ببریده رخ شخوده هنوز

(صفحه ۵۴۰)

نکات: کمر، زَنار: مراعات نظیر - بیداد فلک: اضافه استعاری.

معنی: شاعر، مرگ فرزندش را ستم و بیدادی می داند که فلک بر وی روا داشته و در اثر این مصیبت به قدری احساساتی و آشفته خاطر می شود که لب به کفرگویی می گشاید و می گوید: پس با مویی که به سبب ستم فلک از سر خود می برید، همگی زَنار کفر بر میان بندید و کمرهای خودتان را باز کنید!

۸- گیسوان بافته چون خوشه: (رک. بیت ۶ از همین مطلع).

معنی: چرا هنوز گیسوان خود را چون خوشه بافته نگه داشته‌اید؟ بند بافته‌ترین خوشه زلف خود را بگشایید!

۹- چشمه خور: چشمه خورشید، استعاره از چهره زیبا و درخشان و زرد.
توضیح ۱- «خراشیدن زر»، همان «حک کردن نقوش» است روی زر، به هنگام ضرب سکه.

توضیح ۲- هنگام شفق، رنگ سرخ و زرد هر دو دیده می‌شود.
توضیح ۳- در ماتم و عزای عزیز از دست رفته، زنان روی خود را با ناخن می‌خراشیدند و زخمی می‌کردند؛ قس:
- به سر ناخن غم روی طرب بخراشید به سر انگشت عنا جام بطر باز دهید^(۱)
نکات: (سکه، زر) و (روی، ناخن) و (شفق، خور): مراعات نظیر - سکه روی: اضافه تشبیهی.

معنی: چهره زرد و نزار سکه مانند خود را با ناخن بخراشید! همچنان که زر را می‌خراشند و نقوش بر آن حک می‌کنند و خونی به رنگ شفق، از چهره زرد و درخشان خود جاری کنید!

۱۰- شیون بردن: شیون کردن، «شیون کردن بر بامها»، گویا رسم بوده؛ قس:
- اندر سه دست ندبه زنان بر سر دو پای شیون به باغ و بام و خورنگه برآورید
(صفحه ۵۲۹)

آتشین آب مژه: اشک سوزناک، علت آتشین بودن آب مژه این است که از کوره دل می‌جوشد و شاعر می‌خواهد که این آب، تبدیل به شعله‌های آتش بشود.
نکات: (آب، موج) و (آتش، شر): مراعات نظیر - آتش، آب: طباق یا تضاد.
معنی: سحرگاهان، بر سر بام شیون و زاری کنید و از اشک سوزانتان، آتش به پا کنید!

۱۱- به وفا: به عنوان وفاداری، از روی وفا، (رک. بیت ۱۰ از مطلع اول) - زمزم: نام چشمه یا چاهی است نزدیک کعبه که با سودن پای اسماعیل پسر ابراهیم - صلوات الله علیها - بر زمین بگشاد،^(۱) استعاره از اشک - حجر: در مصرع دوم، استعاره از دل سخت و بی‌احساس.

نکات: (کعبه، حجر، زمزم) و (جان، دل) مراعات نظیر - ایهام تناسب: کلمه «حجر» با «کعبه» و «زمزم» مناسبتی دارد. (نسبت به «کعبه» و «زمزم»، همان «حجرالاسود» است و نسبت به «دل» در معنای خودش یعنی «سنگ سخت».)

معنی: بعد از درگذشت فرزندم - که قبله روح و جان من بود - نگذارید دلتان مثل سنگ باقی بماند؛ (سنگدل و بی‌احساس نباشید؛) بلکه به عنوان وفاداری با من، شما نیز از دل چون سنگ خود، چشمه‌ای از اشک خونین جاری سازید!

توضیح: جوشیدن چشمه از سنگ (حجر) معروف است. سعدی گوید:

- چشمه از سنگ برون آید و باران از میغ انگبین از مگس نحل و دُر از دریابار^(۲)

۱۲- مرکب چوبین: استعاره از تابوت؛ قس: «لاجرم چون سلطان (مسعود) پادشاه شد، این مرد (حسنک) بر مرکب چوبین نشست».^(۳)

قمر: استعاره از رشیدالدین - دروازه: استعاره از گور - آن تنگ مقرر: جایگاه تنگ، اشاره به مرکب چوبین (تابوت) در مصرع اول دارد.

نکات: مرکب، سوار: مراعات نظیر - قمر، مقرر: قلب بعض.

معنی: آن تابوتی که فرزند ماه من در آن جای گرفته، آنجاست. راه گور را - که دروازه ابدی است - بر آن تابوت - که جایگاهی تنگ است - باز کنید!

توضیح: «مرکب چوبین» در ضمن، اشاره به «اسب چوبین اطفال» نیز دارد. خاقانی

۱- دهخدا.

۲- کلیات، صفحه ۷۲۰

۳- تاریخ بیهقی، صفحه ۱۸۰

در بیتی به این مسئله اشاره کرده و «دروازه هلاک» را کنایه از «گور» گرفته است؛ قس: - مرکب از چوب کرده کودک وار پس به دروازه هلاک شده (صفحه ۵۴۱)

۱۳ - چشمه حیوان: استعاره از رشیدالدین - ظلمات: به عقیده قدما، قسمتی از سرزمین شمالی کره زمین که دائماً آنجا شب باشد و چشمه آب حیات بدانجاست...^(۱)؛ قس: - زندگی در مردن و در محنت است آب حیوان در درون ظلمت است^(۲) مدّار: کلوخ، قطعه خاک خشک به هم چسبیده، خاک، زمین (در اینجا منظور «گور» است). - تشنگان: تشنگان فرزند، استعاره از خاقانی و مادر رشید و سوگواران دیگر، که از دیدار رشیدالدین سیر نشده‌اند و تشنه دیدار او هستند. نکات: چشمه حیوان، ظلمات: مراعات نظیر - ظلمات مدر: اضافه تشبیهی و کلاً، استعاره مصرّحه.

معنی: اکنون فرزند من - که آب حیات من بود - در زیر ظلمات تیره و تاریک گور جای گرفته است. راه آن گور تیره و تاریک را برای من و کسانی که از دیدار فرزندم سیر نشده‌اند، باز کنید! [تا برای آخرین بار از دیدار وی - که بسان آب حیاتی است - سیراب شوند.]

۱۴ - یوسف احمدخوی: کنایه از رشیدالدین - چّه و غار: استعاره از گور تیره و تاریک مُصّر: قبیله‌ای از عرب که اجداد رسول اکرم (ص) از این قبیله‌اند.^(۳)

توضیح ۱ - مصر به زیور و زیبایی و آبادی، شهره آفاق بوده است. (رک. بیت ۱، قصیده ۲) - و از طرفی زیور افتخار و مباهات مصر، به خاطر وجود حضرت یوسف (ع) است؛ همانگونه که افتخار و مباهات قبیله مُصّر به خاطر وجود مبارک حضرت

۱ - معین.

۲ - مثنوی، دفتر ششم، صفحه ۵۵۲

۳ - دهخدا.

محمد (ص) می باشد که به گونه ای به آن قبیله منتسب است و شاعر می خواهد بگوید که اگر یوسف (ع) و محمد (ص) نباشند، بایستی همه افتخارات و مایه های مباهات را از سرزمین مصر و مُضَر محو کنند.

توضیح ۲- حضرت محمد (ص) به خوش خلقی و نرم خویی اشتها دارند.
نکات: (یوسف، چاه، مصر) و (احمد، غار، مُضَر): مراعات نظیر - فخر، فر: جناس زاید - مصر، مضَر: جناس خطی.

معنی: شاعر از راه اغراق در باره فرزندش می گوید: فرزند زیبای من - که جمالی چون حضرت یوسف (ع) و خلق و خویی چون حضرت محمد (ص) داشت - اکنون در چاه و غار گور گرفتار شده است. پس، تمامی مایه های فخر و مباهات را از مصر و مُضَر محو کنید!

توضیح: در مورد خوشخویی و نرم خلقی پیامبر، خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...»^(۱)

ترجمه: به خاطر رحمت خداست که تو نسبت به ایشان نرم خو و ملایم هستی و اگر تندخو و غلیظ القلب بودی، هر آینه، از پیرامون تو پراکنده می شدند.

- در بر خلقش که خلق آن است و بس حَلَّةُ فردوس خُلُقَان است و بس^(۲)

۱۵- تازه بهار: استعاره از رشیدالدین - دل خاک: میان خاک گور، داخل خاک گور.

نکات: بهار، سحاب، مطر: مراعات نظیر - دل، دل: جناس تام - سحاب مژه: اضافه

تشبیهی.

معنی: فرزند من - که موجب حیات و زندگی و شادابی دل من بود - اکنون در میان

۱- ۱۵۹، آل عمران.

۲- مصیبت نامه عطار، در نعت رسول، صفحه ۲۱

خاک گور مدفون است. از ابر مژه، باران اشک خونین جاری کنید!

۱۶ - سرو سیمین قلمزن: استعاره از رشیدالدین که اشاره‌ای به اشتغال وی به کتابت و تحصیل دارد. - غالیه: مرکب قلم - غالیه خور: خورنده غالیه، خورنده سیاهی، صفت قلم که مرکب خورد^(۱)؛ قس:

- بر دو ابروش کلاه زر شاهانه نهید پس به دستش قلم غالیه خور باز دهید^(۲)

نکات: (سرو، قد)، (سیمین، زرّین) و (قلم، غالیه): مراعات نظیر - سرو، سر: جناس مدّیّل.

معنی: فرزند سرو بالای نویسنده (قلمزن) من از دست رفت. حال جای آن است که در وصف قد و بالای او، قلمفرسایی کنید.

توضیح: بعید نیست، «قلمزن» اشاره‌ای به خطاط بودن و خوشنویس بودن رشید داشته باشد؛ چنانکه در جاهای دیگر نیز خاقانی اشاراتی دارد؛ از جمله:

- چون سر انگشت قلم گیر من از خط بدیع در خط مهر من انگشت نماید همه^(۳)

- خاک پای و خط دست گهر و مشک من است با چنین مشک و گهر عشق ز سر در گیرم

(صفحه ۵۴۴)

۱۷ - مهر گیا: گیاهی باشد شبیه به آدمی که عربان «یبروح الصنم» خوانند و بعضی گویند: گیاهی است که با هر کس باشد، محبوب القلوب خلق گردد...^(۴) این گیاه دارای ریشه ضخیم و گوشت دار و غالباً دو شاخه است و شکل ظاهری ریشه، شباهت به هیكل آدمی دارد (تنه و دو پا)^(۵)، مردم گیاه؛ قس:

۱ - دهخدا.

۲ - بیت ۵۵، قصیده ۴

۳ - بیت ۱۴، قصیده ۸

۴ - برهان قاطع.

۵ - معین.

در صف مردان بیار قوت معنی از آنک در ره صورت یکی است مردم و مردم گیا
(صفحه ۳۵)

- سبزه خط تو دیدیم و زستان بهشت به طلب کاری این مهر گیاه آمده ایم
(حافظ)

سرو: استعاره از رشیدالدین - حصن: استعاره از گور - حصن گرفتن: در قلعه‌ای پناهنده شدن - سواران: دلاوران، سوار دقیقاً معادل کلمه «فارس» عربی است.
ثغر: ۱ - درختی است که شکوفه سپید دارد. ۲ - دندانها یا دندانهای پیشین ۳ - سرحد ملک کفار، مرز^(۱).

نکات: سرو، مهرگیا، ثغر (با توجه به معنای سوم این کلمه): مراعات نظیر - سواران ثغر: اضافه تشبیهی (با توجه به معنای دوم این کلمه)
معنی: فرزند سرو بالای من مثل مهر گیاه در زیر زمین پناه گرفت. در قلعه او را به وسیله سواران ثغر بگشایید!

مفهوم: شاعر در نهایت تالم و دردمندی از دیگران می‌خواهد که گور فرزند او را با دندانهای خود بکنند و او را بیرون بیاورند.

توضیح: بیت ضمناً اشاره‌ای به مرزبانان قدیم دارد که دلاوران و پهلوانان بودند و قلعه‌های محکم و استوار داشتند و دائماً با قلعه‌های مقابل مرزهای دشمن، در جنگ و ستیز بودند.

۱۸ - معنی: مادر رشید بر سر تربت او غرق اشک خونین است و دم فرو بسته و با مردم سخن نمی‌گوید. اگر بتوانید او را به سخن گفتن وادارید، شگفت زده می‌شوم؛ به عبارتی دیگر، به سخن واداشتن مادر رشید در این حال، کاری بس دشوار است.

۱۹ - اشکال: شکلها، رسناها، معضله‌ها، امور دشوار - هنر: این کلمه، در واقع، به معنی آن درجه از کمال آدمی است که هوشیاری و فراست و فضل و دانش را دربر دارد و نمود

آن، صاحب هنر را برتر از دیگران می‌نماید،^(۱) فراست و دانش و کفایت.
 نکات: اشکال، مشکل: اشتقاق - به طور مضمر همهٔ انسانها به اسبانی تشبیه شده‌اند که
 «قَدَر»، شکال و بند بر پای آنها زده و آنها را اسیر خویش کرده است.
 معنی: ای کسانی که همگی در برابر قیود و معطلات تقدیر و سرنوشت در مانده و
 پای بسته‌اید! امکان ندارد که بتوانید مشکل غم مرگ فرزند مرا با دانش و فراست و
 زیرکی حل کنید.

۲۰ - عقده: در اینجا به معنای سحر و جادو و طلسم است. - بابلیان: اهل بابل، که به سحر
 و جادوگری اشتهار دارند، به سبب نزول «هاروت و ماروت» به آن سرزمین و یاد دادن
 ایشان، سحر را به بابلیان (رک. بیت ۲۸ از مطلع اول همین قصیده) و یا خود «هاروت و
 ماروت» مورد نظر باشد و ترکیب «هاروت بابلی» مشهور است؛ قس:

- بابلیان عید را نعل در آتش نهند کز حد بابل رسید عید و مه نو به هم
 (صفحه ۲۶۱)

- زهره با ماه و شفق گویی ز بابل جادوی است نعل و آتش در هوای قیروان انگیخته
 (صفحه ۳۹۴)

- سحر بابل گرت پسند نشد سوی جادوی بی‌نماز فرست
 (صفحه ۸۲۳)

- گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی صد گونه جادویی بکنم تا بیارمت
 (حافظ)

معنی: شما می‌توانید سحر و جادوی بابلیان را خنثی کنید؛ اما قادر به گشودن بندهای
 تقدیر نیستید.

۲۱ - توضیح: جمله «مادر به فراق پسر است»، جملهٔ معترضه است.
 معنی: شاعر پس از آن که از ناتوانی اشخاص در حلّ اشکال قدر و عجز ایشان در
 برابر مسئله مرگ سخن گفته، از یاران، درخواست کار ممکن را می‌کند و می‌گوید:

می‌دانید که مادر از فرزند دل‌بندش جدا شده است. تنها کاری که می‌توانید بکنید این است که در پیش مادر، سر تابوت پسرش را باز کنید، تا مادرش برای آخرین بار بتواند سیمای فرزندش را ببیند.

۲۲- معنی: پدر داغدار در حسرت دیدن روی پسر است. پیش پدر، کفن را از روی پسر کنار بزنید! [تا بتواند روی پسر خویش را ببیند.]

۲۳- سمن و سرو: استعاره از فرزند شاعر - به آیین و خطر: از روی رسم و آداب و به شکوه و بزرگی، با شکوه و جلال تمام - آن باغ: باغ حیات و زندگی شاعر. نکته: باغ، سمن، سرو: مراعات نظیر.

معنی: برای این که پدر (خاقانی) ببیند و برایش ثابت شود که در باغ زندگی‌اش، سمن و سروی نمانده است در آن باغ را از روی رسم و ادب و با شکوه و جلال باز کنید! (مطابق مراسم ماتم و عزا)

۲۴- چشم بشر: چشم انسانی.

توضیح: خاقانی معتقد است که آرزوها و هواهای نفسانی و دنیوی مثل چشم‌بندی جلوی چشم بصیرت انسانها را گرفته مانع از دیدن حقیقت و مسایل ژرف و دردهای عمیق می‌شود و درد خود را به قدری عمیق و معنوی احساس می‌کند که به نظرش برای دیدن اندوه و رنج او، بایستی آمال و آرزوها را به یکسو نهاد.

معنی: به خاطر این که بتوانید داغ مرگ فرزند خاقانی را دیده و عمق آن را درک کنید، بایستی از آمال و هواهای نفسانی و دنیوی - که مانند چشم‌بندی مانع از دید واقعی بشر می‌شود - دست بکشید. [تا با چشم بصیرت خود، قادر به دیدن عمق درد این واقعه بشوید.]

۲۵- نکات: گره عجز: اضافه تشبیهی - انگشت ظفر: اضافه تشبیهی.

معنی: جای عجز و بیچارگی است و تصور نمی‌کنم که شما بتوانید این گره عجز را با انگشت غلبه و پیروزی باز کنید.

مفهوم: به هیچ طریقی نمی‌توان بر مسئله مرگ فایق آمد و انسان در برابر این پدیده، چاره‌ای جز تسلیم و عجز ندارد.

شرح قصیده چهار

وزن قصیده: فاعلاتن فعلاتن فعِلان - بحر: رمل مَثَمَن مَخْبُون، مَخْبُونِ مقصور عروض و ضرب - کلمات قافیه: خبر، نظر، قدر... - حروف قافیه «ر» (ر = حرف روی) - ردیف: «باز دهید»

این چکامه نیز در وصف بیماری و مرثیه «رشیدالدین» فرزند شاعر است و از قصاید مشهور خاقانی در موضوع سوگنامه به شمار می‌رود. شاعر پس از مقدمه‌ای جانگداز در شکوه از جفای روزگار، با بیانی مؤثر و عبرت‌انگیز از باخت مطلق انسان در «دادوستد» روزگار و عشوه و فریب چرخ سخن گفته، از دنیا به عنوان «کوچه شرّ» یاد می‌کند و سپس به معالجات و تدابیری که برای نجات فرزندش به عمل آمده، اشاره کرده و همه آنها را عبث و بیهوده خوانده است. این قسمت از قصیده از نظر روشن کردن شیوه‌های علمی و خرافی در معالجه بیماری در آن روزگار و اعمال جادویی ساحران و جادو زنان و فالگیران آن عصر، قابل توجه بسیار است و در همین قصیده است که خواننده از اعمالی چون: استفاده از «رشته تب‌بر»، «پتر» و «آهن» و «تعوین»، «هیكل» و «نشره» و «حرز» و «سحر» و «نیرنگ» و «طلسمات» و «زگالاب» و «سپند» و استعمال «نوشدارو» و «مفرّح» و بهره‌گیری از «نسخه طالع» و «احکام بقا» و نظایر آنها باخبر می‌شود که از نظر شناخت

گوشه‌ای از جامعه آن روزگار، بسیار در خور توجه است. این قصیده همچنین از نظر اشارات وسیعی که به آداب و رسوم سوگواری در روزگار شاعر شده، از قصاید مهم و درجه اول دیوان خاقانی شناخته شده است.

۱- وام نظر: «مقرر است که باجگیران در حاصل عمل تجار نظر کرده، عشر یا آنچه معمول ولایت است اخذ کنند... و وام نظر، حق النظر است.»^(۱) و به اصطلاح امروزی، «وام نظر» همان «مالیات یا عوارض گمرکی» است.

توضیح: مصراع اول، استفهام انکاری است؛ یعنی، از حاصل عمر چیزی ندارید. شاعر انسان را به بازرگان و تاجری تشبیه کرده که در معامله زندگی و عمر خود از جانش به عنوان سرمایه استفاده می‌کند و به عبارتی، از جان خود مایه می‌گذارد تا از زندگی و عمر خود سود و فایده ببرد. بدیهی است که آدمی هیچگاه در این معامله سود نمی‌برد، به خاطر اینکه روزگار، هر چه را که به انسان داده، از او می‌گیرد؛ (رک. بیت ۶، از همین قصیده). تازه، به این هم قناعت نکرده و مثل رصدبانان (رک. بیت ۲۲، مطلع اول قصیده ۳) زورگو و ستمگر، از انسان طلب باج و خراج می‌کند و انسان نیز مجبور است از سرمایه خود - که جان اوست - باج و عوارض پرداخت کند و این عوارض و مالیات همان مصایب و بلاهایی است که از جان و روح او می‌کاهد، مانند: مرگ عزیزان و غیره. نکته: حاصل، مایه، وام نظر: مراعات نظیر.

معنی: بگویند که از حاصل و سود عمر چه دارید؟ قطعاً که هیچ حاصلی از عمر خود ندارید؛ ولی چون ناگزیر از دادن مالیات و عوارض به روزگار هستید، با تحمل بلاها و مصایبی از جمله: مرگ عزیزان و غیره، از جان خودتان - که سرمایه شما در این معامله است - مالیات و عوارض بپردازید!

توضیح شادروان «عبدالرسولی» در شرح این بیت می‌نویسند: «به شریکان مصیبت گوید که آنچه از سودا و سود روزگار در ایام عمر حاصل شده، خبر دهید که چیست؟

چون حاصل حیات و عمر، قطاع الطريق حوادث در رُبود، از جانی که مایه عمر است، وام باج گیران را باز دهید؛ یعنی، در عوض حاصل عمری که به دست شما نیامده، جان را تنخواه و حواله رصدداران نمایند! چه، رصدداران مقید نیستند که از فایده تجّار باج گیرند، بلکه از آنچه به نظرشان در آید، خواه مایه خواه فایده، حقّ النظر گیرند.^(۱)

۲- برات: حواله، حواله کتبی - معلوم: در اینجا به معنای «وجه، پول، نقدینه» است. - راندن: در اینجا به معنای «پرداخت کردن» است.

توضیح: فاعل «نراند»، کارگزاران روزگار است.

نکات: برات، معلوم، دیوان: مراعات نظیر - معلوم مراد: اضافه تشبیهی - هر براتی که امل راست: استعاره مکّیّه، شاعر برای آمال و آرزوهای انسانی، شخصیت قایل شده و آنها را صاحب برات می خواند.

معنی: هر حواله ای که از وجه و نقدینه مراد برای آرزوها و آمال است، اگر آن حواله را پرداخت نکنند، آن حواله را به دیوان قدر برگردانید.

مفهوم: وعده هایی که روزگار برای برآوردن آرزوها به شما داده است، در حکم چک بی محلّ و حواله بی پشتوانه و بی ضمانت است. پس، این حواله بی ارزش به درد شما نمی خورد و بهتر است آن را به قدر برگردانیده و دل به وعده های دروغین روزگار نبندید.

۳- توضیح ۱- در نسخه عبدالرسولی به جای «رخنه دل»، «رخنه لب» ضبط شده که مرجّح است، به جهت اینکه آه دل از سوی رخنه لب بیرون می آید.

توضیح ۲- وقتی که دود به چشم برسد، از چشم آب می آید و با دمیدن در آتش، آتش شعله ور می گردد.

نکات: آتش، دود، روزن، رخنه، شرر: مراعات نظیر - روزن چشم: اضافه تشبیهی. معنی: زمانی که دود آتش دل به روزن چشم رسید و آن را اشکبار کرد (زمانی که

چشم از سوز دل گریست)، با دمیدن آه از سوی رخنهٔ لب‌تان به آتش دل، جان و توانی
بخشیده، آن را همچنان شعله‌ور نگه‌دارید!

۴ - چهار طوفان؛ ۱ - طوفان آب بر قوم نوح؛ ۲ - طوفان باد بر قوم هود؛ ۳ - طوفان
آتش بر قوم لوط؛ ۴ - طوفان خاک بر قوم صالح؛^(۱) قس:

نه مرد این دبستان است هر کز جنبش دردی

به هر دم چار طوفان نیست در بنیاد ارکانش

(صفحه ۲۰۹)

- عدلش از بند طبایع نآمدی چار طوفان هر زمان برخاستی

(صفحه ۴۹۴)

چار گهر: عناصر اربعه (خاک، آب، باد، آتش) - جان ستمکش: منظور جان
ستم‌دیدهٔ فرزندش، رشید می‌باشد که در اثر بیماری، متحمل عذابها و مرارتها شده بود.
- گهر: استعاره از رشیدالدین (رک. بیت ۴، مطلع دوم، قصیده ۳).

توضیح: شاعر معتقد است، که زنده شدن دوبارهٔ فرزندش امری است غیر طبیعی و
خلاف نظم طبیعی عالم و چون نظم عالم همیشه به پا بوده و تاقیامت هم قایم خواهد
ماند، پس زنده شدن فرزند وی نیز امری محال است.

نکات: چار طوفان، چار گهر: مراعات نظیر - گهر، گهر: جناس تام.

معنی: اگر شما بتوانید جان ستم‌دیدهٔ فرزندم را دوباره به وی برگردانید، در واقع با
این کار خود، نظم عالم موجود را بر هم زده و گویی مجدداً از عناصر اربعهٔ عالم، چهار
طوفانی به پا می‌کنید و عالم را بر هم می‌ریزید. (و این امر از محالات است).

۵ - نکات: (ستد، داد) و (شام، سحر) و (ستانید، باز دهید): طباق یا تضاد - شام و سحر: در
مورد انسان، اول و آخر زندگی و عمر او است. - وجه شبه در تشبیه انسان به چراغ،
کوتاهی عمر و مدت حیات است.

معنی و مفهوم: شاعر در تأکید بر محال بودن زنده شدن دوبارهٔ انسان (که در بیت قبل به آن اشاره کرد.) و تأیید اینکه، نظم عالم ایجاب می‌کند که روزی انسان امانت جان را پس داده و زندگی را وداع کند، می‌گوید: همهٔ شما در معاملهٔ زندگی مانند چراغی هستید و همچنان که چراغ در آغاز روغن می‌گیرد و سپس ذره ذره آن را به صورت روشنایی پس می‌دهد و بالاخره به هنگام سحر، از روغن تخلیه شده، خاموش می‌شود، شما نیز نعمت جان را که در آغاز زندگی گرفته‌اید در پایان عمر پس داده، نهایتاً می‌میرید.

۶- عشوه: عنایات و توجهات گذرای روزگار، نعمتهای زودگذر و فریبندهٔ روزگار - آسیاوار: شاعر در این بیت، به وضعیّت آسیابها در روزگار خود اشاره کرده است، که آب از قسمت فوقانی آسیاب و از بالا به پایین سرازیر شده و موجب چرخش آن می‌شد. در واقع، توگویی آسیاب، آب را از گریبان خود گرفته و از دامن خود پس می‌دهد. این نکته در ابیات دیگری نیز مورد توجه شاعر قرار گرفته است، از جمله:

آتشین داری زبان زان دل سیاهی چون چراغ

گرد خود گردی از آن تردامنی چون آسیا

(صفحه ۱)

دامن تر: دامن آلوده به گناه و معصیت، دامن رسوایی و ایهاماً، دامن اشکبار.

توضیح ۱- مال و منال دنیوی ممکن است موجب آلوده شدن انسان به گناهان و معاصی بشود.

توضیح ۲- از دست دادن مال و منال و نعمتهای دنیوی توأم با ناراحتی و عذاب است.

نکات: (آب، چرخ، آسیا)، (آب، تر) و (جیب، دامن): مراعات نظیر.

معنی: همچنان که آسیاب، هر آبی را که از بالا گرفته از زیر پس می‌دهد، چرخ هم، هر آب عنایتی که در گریبان شما بریزد، مجبورید آن را از دامن آلودهٔ خود پس بدهید.

مفهوم: هر نعمتی را که روزگار به شما داده است، مجبورید آن را با رسوایی و

ناراحتی پس بدهید.

توضیح ۱- کلمات «عشوه و ریزد»، اصطلاح عشوه ریختن (ناز و کرشمه کردن) را تداعی می‌کند و نیز کلمات «عشوه ریزی و دامن تر»، این نکته را به ذهن یادآوری می‌کند که سرانجام هر عشوه ریختن، تر دامنی و گناهکاری است.

توضیح ۲- بیت هم مضمون با بیتی از «ناصر خسرو قبادیانی» است، آنجا که خطاب به زمانه بی‌وفا می‌گوید:

- امروز هر چه مان بدهی فردا از ما مکابر همه بریایی^(۱)

۷- خواب بد: اشاره به خواب بدی که شاعر در بیماری فرزندش دیده است. (رک. ابیات ۳۴-۳۱، قصیده ۳) - بتر: بدتر.

توضیح: جواب بدتر، در بیت بعد داده می‌شود.

نکات: خواب، جواب: جناس خطی - خفتن دیده، خواب بد دیدن دیده و بد کردن دیده: استعاره مکنیه.

معنی: شاعر با سرزنش خود از اینکه در چنین حالی یک دم به خود اجازه آسایش داده و خوابیده است، می‌گوید: چشم چگونه و چرا به خواب رفت تا خواب بد ببیند. چشم کار بد و خطای بزرگی مرتکب شد؛ جواب او را با تاوان و مکافاتی بدتر، بدهید! ۸- خون آرد خواب: یعنی خون‌ریزی (اشک خون ریختن) زیاد، موجب خواب‌آلودگی و حالت اغما و بیهوشی می‌شود.

توضیح: بدترین جواب و مجازاتی که شاعر برای چشمی که به خواب رفته و آن خواب بد را دیده، در نظر می‌گیرد، این است که او را همیشه بیدار نگه بدارند؛ چنانکه در بیت ۳۰ از قصیده ۳ نیز به آن اشاره کرده و گفته بود:

- نه نه، چشم پس از این خواب میناد به خواب

ور ببیند رگ جانش به سهر بگشاید

و به نظر شاعر، راه بیدار نگه داشتن همیشگی چشم، این است که هیچ موقع نگذارند که چشم بگرید، چون با گریستن بسیار، خسته شده و به خواب خواهد رفت و به همین جهت از دیگران (شریکان مصیبت) می خواهد که هر وقت گریه به سراغ چشم آنها آمد، به زور و با خون دل خوردن، جلوی اشک ریزی را بگیرند تا چشم همیشه بیدار بماند.

نکات: (خون، جگر) و (خواب، خون): مراعات نظیر - «را» فک اضافه.

معنی: به سبب گریه خونین بسیار، چشم به خواب رفت، زیرا که خونریزی بسیار موجب خواب می شود. پس، همه خون جگر را، که جمع شده تا به صورت اشک از چشم سرازیر بشود، به جگر برگردانید! [تا خواب زایل شده و چشم همیشه بیدار بماند].
۹ - شهر بند، زندانی، محبوس - حشر: گروه، دسته، لشکر و سپاهی نامنظم، چریک - غوغا: جماعتی از عوام الناس که برای مقصدی و بیشتر برای مخالفت با شاهی یا رفتن به جنگی همدست شده به قصد خود قیام کنند.^(۱) شورشیان.

توضیح: گو اینکه در کتب لغت برای کلمه «حَشْر» به جز معانی که ذکر شد، معنای دیگری نوشته اند؛ ولی با توجه به این بیت و بیتی که به عنوان شاهد نقل می کنیم به نظر می رسد، که «حَشْر» گروهی بوده که برای مقابله و دفع غوغا (شورشیان) از آنها استفاده می شده است؛ قس:

- شهر بند فلکم خسته غوغای غمان چون زیم گر به من از اشک، حشر می نرسد؟

(صفحه ۵۴۲)

نکات: شهر بند، حشر، غوغا: مراعات نظیر - شهرندان بلا: اضافه مسبب به سبب، آنهایی که محصور در بلا شده اند، گرفتاران بلا، اسیران بلا - حشر: مشبه به صبر - غوغای غمان: اضافه تشبیهی.

معنی: اسیران بلا، اگر بخواهند از صبر سپاهی فراهم آورده و به مدد آن شورشیان غم را سرکوب کنند، به آنها بگویند که دیگر نیازی به این کار نیست، حشر را برگردانید!

چون خانه دل را شورشیان غم چپاول و غارت کردند و کار از کار گذشت.
مفهوم: اگر مصیبت زدگان و بلادیدگان، با صبر و بردباری، غم و اندوه از دل خود
می‌زدایند، غم و اندوه ما به درجه‌ای رسیده که دل ما را ویران کرده است. پس، صبر و
بردباری به درد نمی‌خورد، بی‌صبری را پیشه خود سازید!
۱۰- کوچه شر: استعاره از دنیا که محل شرارتهاست.

نکته: کوچه، کوچ: جناس مذیل.

معنی: در این دنیا، این کوچه شرارتها و بدیها، غریب و بی‌کس هستید. به فکر کوچ
کردن از اینجا باشید و این کوچه را به ساکنان جدید (نو آمدگان) بسپارید!
توضیح: خاقانی در ابیاتی دیگر، دنیا را «کوچه باستان» و «کوچه خطر» می‌نامد:
- عمری به کران کنم که اهلی زین کوچه باستان ببینم
(صفحه ۲۶۵)

- دانم که کوچ کردی از این کوچه خطر ره بر چهار سوی امان چون گذاشتی؟
(صفحه ۵۳۱)

۱۱- جمّازه = شتر تیزرؤ، هیون - جمّازه نشانند: کنایه از اطراق کردن، رحل اقامت
افکندن - عنان دادن به کسی: زمام اختیار را به کسی سپردن؛ قس:
- تا یار عنان به باد و کشتی داده است چشم زغمش هزار دریا زاده است
(صفحه ۷۱۰)

عنان را به سفر دادن: کنایه از مسافرت کردن.

نکات: جمّازه، عنان: مراعات نظیر - نشانید، نشینید: اشتقاق - سر، سفر: جناس زاید -
چشمه آرز: اضافه تشبیهی و کلاً استعاره از دنیا، شاعر نوعی شخصیت برای «سفر» قایل
شده است.

مفهوم: چرا در این دنیا، که چشمه حرص و طمع است، رحل اقامت افکنده‌اید؟
برخیزید و به فکر سفر آخرت باشید!

۱۲- نفس غصّه: دم غصّه‌آلود، منظور شاعر، شعر پر از درد و اندوه خود می‌باشد. - عمر

شکر: (رک. بیت ۲۳، مطلع اول، قصیده ۳) - این حادثه عمر شکر: منظور مرگ فرزندش، رشیدالدین، است.

معنی: این سخنان آمیخته به غم و غصه مرا بشنوید و پس از شنیدن، شرح این وضعیت جانگداز و عمر سوز را به من بازگو کنید!

۱۳ - نکات: التزام کلمه «هم» (همه - هم حالت، هم غصه، همدرد) - حالت، حال: جناس مدّیل.

معنی: خاقانی به شریکان مصیبت گوید: همه شما، حالی مشابه حال من دارید و در غصه با من شریکید و همدرد من هستید. پس، با شیون و زاری، پاسخ مناسب تری به من بدهید و به نحوی احسن با من همدردی کنید!

۱۴ - جگر گوشه: کنایه از فرزند.

معنی: فرزندم - که جگر گوشه و پاره دل من است - نزد شما بیمار است. می دانید که دیشب حالش چگونه بود، خبر حالش را به من بدهید!

۱۵ - بیمار نواز: آنکه موجب آرامش و نوازش دل بیمار گردد، عیادت کننده، پرستار؛ قس:

- دلنواز من بیمار شما یید همه بهر بیمار نوازی به من آیید همه^(۱)

مسیحا نفس: آنکه نفسی شفاعت بخش چون نفس عیسی (ع) دارد، اشاره به نفس حیات بخش عیسی (رک. بیت ۴۱، قصیده ۱).

معنی: به شریکان مصیبت گوید: همه شما پرستاران مسیحا نفس (حیات بخش) و معجزه گر هستید. امید است که بتوانید مددی به جان این بیمار برسانید و جان در شرف نابودی او را، به وی بازگردانید.

۱۶ - ید بیضا: یکی از معجزات حضرت موسی (ع) که آن حضرت دست در گریبان خود کرده و بیرون می آورد و از دستش نور سفیدی نمایان می شد. در آیات متعددی

(۵ مورد) به این معجزه حضرت موسی (ع) اشاره شده است، از جمله در آیه ۱۰۸ از سوره اعراف:

«وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ»

ترجمه: و دستش را بیرون آورد. پس آن سفید و درخشان بود برای نگرندگان.

در آیات (۲۲، طه - ۳۳، شعراء - ۱۲، نمل - ۳۲، قصص) نیز اشاراتی به این معجزه هست. - ید بیضا نمودن: معجزه کردن.

شجر: منظور، شجر آتش است و این همان درختی است که از آن صدای «إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» به گوش موسی رسید، آن زمان که برای آوردن آتش به جانب طور رفته بود و برخی اسم این درخت را «عُلَيْق» گفته‌اند.^(۱) در آیات ۲۹ و ۳۰ از سوره «قصص» به این مورد اشاره شده است:

«فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

ترجمه: چون موسی مدت را به سر آورد و با زنش روان شد، از سوی طور آتشی دید، به کسان خود گفت، درنگ کنید. آتشی دیدم شاید از آن خبری یا پاره آتشی بیاورم تا گرم شوید - چون نزد آتش آمد، از کناره راست وادی در آن سرزمین مبارک، از آن درخت ندا داده شد که: ای موسی، من خدای یکتا پروردگار جهانیانم.

«حافظ» در بیتی بسیار زیبا به این درخت اشاره کرده است، آنجا که می‌گوید:

- یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی

سبز شجر: شجر سبز، استعارہ از رشیدالدین.

نکات: آتش حُسن: اضافۂ تشبیہی - تلمیح بہ یدیبضا، معجزہ حضرت موسیٰ (ع) و جریان وادی ایمن و شجر آتش.

مفہوم: در علاج فرزند من معجزہ بکنید! شاید کہ بتوانید زیبایی از دست رفتہ را دوبارہ بہ وی بازگردانید.

توضیح: با توجّہ بہ «یدیبضای» موسیٰ در مصراع اوّل، «شجر» مورد نظر در بیت، همان شجرى است کہ از آن صدای «اَنِ اَنَا اللّٰه» برآمده است و دو بیت شاهدی کہ از خود خاقانی ذیلًا نقل می‌شود، این نظر را تأیید و تأکید می‌کند:

- تیغ تو با آب و نار ساخت بسی لاجرم هم شجر اخضر است هم یدیبضا و نار
(صفحه ۱۸۰)

- من یافتم ندای «اناالله» حکیم وار تا نار دیدم از شجر اخضر سخاش
(صفحه ۲۳۴)

اما بہتر است بدانیم، کہ ترکیب «شجر سبز» عیناً، مأخوذ از آیہ ۸۰ از سورہ «یس» می‌باشد:

«الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا مِنْهُ تُوقَدُونَ»

ترجمہ: آن خدایی کہ از درخت سبز برایتان آتش پدید آورد و شما از آن آتش می‌افروزید.

«سعدی» اقتباسی زیبا از این آیہ دارد، آنجا کہ می‌گوید:

- گو نظر باز کن و خلقت نا رنج ببین ای کہ باور نکنی «فی الشجر الاخضر نار»^(۱)

۱۷- سرو و خورشید: هر دو استعارہ از رشیدالدین.

نکات: (سرو، سایہ) و (خورشید، فرّ): مراعات نظیر ولف و نشر مرتّب - خورشید،

سایہ: مراعات نظیر.

معنی و مفهوم: فرزند من در اثر بیماری، طراوت و شادابی و فروغ چهره خود را از دست داده و مثل سرو بی سایه و خورشید بی فروغ شده است. در جستجوی راه درمانی باشید و سعی کنید، هر طور شده، آن شادابی و طراوت و فروغ چهره از دست رفته را به فرزندم بازگردانید!

۱۸ - عقاقیر: جمع عَقَّار، داروهای نباتی، گیاهان دارویی - داروکده: داروخانه، از ترکیبات ابداعی خاقانی، نظیر مریم کده، عیسی کده، روغن کده، عصمت کده و غیره؛ قس:

- در آب خضر آتش زده، خمخانه زو مریم کده

هم حامل روح آمده هم نفس عذرا داشته

(صفحه ۳۸۲)

کابل: شهر معروف افغانستان کنونی، شاعر در قصیده «مرآت الصفا» نیز از «کَحَال کابل»، سخن گفته که نشان دهنده اشتهار کابل به داروخیزی است:

- فقیهی به ز افلاطون که آن کش چشم درد آید،

یکی کَحَال کابل به ز صد عطار کرمانش

(صفحه ۲۱۴)

نکته: داروکده، عقاقیر: مراعات نظیر.

معنی: برای بهبود فرزندم، هر دارویی را که در داروخانه کابل موجود است، فراهم کنید و در بهای آن کیسه زر بدهید به عبارتی دیگر، بدره‌های زر خرج کنید و بهترین داروها را بگیرید! [مگر فرزند من خوب بشود و سلامتی از دست رفته را باز یابد.]

۱۹ - پارانج: پامزد، حق القدم - بیمارپرستان: پرستاران، مراقبان بیمار؛ قس:

- همه بیمارپرستان ز غم سیر شدند آنکه این غم خورد امروز شما یید همه^(۱)

نکات: طبیبان، بیمارپرستان: مراعات نظیر - خواب، سهر: طباق یا تضاد.

معنی: هدیه‌ای به عنوان حقّ‌القدم پزشکان به میان بگذارید و با بیدار ماندن خود بر سر بیمار، خواب پرستاران را جبران کنید! به عبارتی دیگر، شما بیدار بمانید تا پرستارانی که بیداریها کشیده‌اند، قدری استراحت کنند و بخوابند.

۲۰- چک: برات، حواله - حاکم جان: صفت خداوند متعال - خط: سند، حجت، قباله، برات، التزام کتبی - خط دادن: سند دادن؛ قس: «بو عبدا... بازگشت، می آمد و می شد تا بر سیصد هزار دینار قرار گرفت و بدین خط بدادند»^(۱)

نکات: چک، خط: مراعات نظیر - بستانید، باز دهید: طباق یا تضاد - چک عافیت و خط بیزاری: اضافه بیانی.

معنی: برای اینکه حواله سلامتی بیمار را از خداوند، که حاکم جانهاست، دریافت کنید، باید سند بدهید که از خورد و خواب و آسایش، بیزاری جسته‌اید.

مفهوم: برای اینکه بیمار، سلامتی خود را باز یابد باید خورد و خواب و استراحت را کنار بگذارید و دایم بر سر بیمار بوده، از او مراقبت کنید!

۲۱- بالان: بالنده، نمو کننده - سرو بالان: استعاره از رشیدالدین.

توضیح: در نسخه عبدالرسولی به جای «بالان» در مصراع دوم، «نالان» به معنای بیمار و مریض، ضبط شده که مرجح است، به جهت اینکه این کلمه مناسب با وضعیّت فرزند شاعر است و از طرفی شاعر با به کار بردن «نالان» جناسی با «بالان» ساخته و از تکرار پرهیز کرده است.

نکات: سر، تن، بر: مراعات نظیر - بالان، نالان: جناس لاحق و خطی - بالین، بالین: جناس لاحق و شبه اشتقاق - «را»: فکّ اضافه.

معنی: رشید - که همچون سرو بالنده‌ای است - سرش از بالین و بستر به ستوه آمده و از خوابیدن خسته شده است. تن بیمار او را به آغوش دایگان بسپارید! به عبارتی دیگر، او را از بستر بلند کنید و به آغوش دایگان بدهید!

توضیح: خاقانی در مرثیه دیگری که برای رشیدالدین سروده، نیز او را «سرو بالان» خوانده است؛ قس:

- سرو بالان شمایم سر بالین مرا تازه دارید به نم کابر نمایید همه^(۱)
۲۲- نکات: (پنجم، هفتم) و (تب، خوی): مراعات نظیر - (روز، شب) و (گرم، سرد): طباق یا تضاد.

معنی: شاعر به مراحل بیماری فرزند خود اشاره کرده، می‌گوید: روز پنجم بیماری، دچار تب گرم و عرق سرد شد. حال بدتر دیگری را که در شب هفتم به آن دچار شد بازگو کنید.

۲۳- گل گل عرق: قطرات پراکنده عرق که بر پیشانی بیمار نشسته است. - آن صفِ پروین: اشاره به گل گل عرق در مصرع اول - قمر: استعاره از رخسار رشید.

نکات: گل، گلگون: جناس مذیل - ایهام تناسب: کلمه جهت به معنای پیشانی، با قمر نیز مناسبت دارد که نسبت به قمر، از منازل دهم قمر است و آن چهار ستاره است که بر پیشانی برج اسد واقع شده است. - جهت، پروین، قمر: مراعات نظیر.

معنی: نشستن گل گل عرق تب بر پیشانی برافروخته و سوزان، نشانه خطر است. این عرق را که چون خوشه پروین بر ماه چهره فرزندم نشسته است، پاک کنید!

۲۴- جو به جو: ذره به ذره، جزء به جزء - دانه زن: نوعی از ساحران و جادوگران باشند در هندوستان که دانه ارزن و جو را به زعفران زرد کنند و افسونی بر آن خوانند و بر کسی که خواهند بزنند تا مقصودی که دارند برآید.^(۲) «جو زن» نیز به همین معناست؛ قس:

- هر زنی هندو که او را دانه بر دست افکنم دانه زن پیدا نبیند خرمن سودای من^(۳)

۱- بیت ۱۰، مطلع اول، قصیده ۸

۲- برهان قاطع.

۳- دیوان خاقانی، نسخه عبدالرسولی صفحه ۳۲۸

نکات: التزام کلمه «جو» و «زن» - جو، دانه: مراعات نظیر.

معنی: شاعر در این بیت به وجود جادو زنان فالگیر که با دانه زدن پیشگویی می‌کردند، اشاره کرده، می‌گوید: جزء به جزء احکام زن دانه زن را که با استفاده از «جو» حال بیمار را دریافته است، چه خبر شفا و بهبود باشد و چه خطر و مرگ، بازگو کنید!

۲۵ - قرعه: قطعه‌ای کاغذ، چوب یا استخوان و مانند آن که به وسیله فال زدن با آن، نصیب کسی را معین کنند، پشک - قرعه‌انداز: فال زن، فالگیر، پشک انداز.

توضیح: به طور دقیق، کیفیت این نوع فال زدن و تشریح آن از قرآن معلوم نشد؛ اما با توجه به قرآینی که در این بیت وجود دارد، به نظر می‌رسد که قرعه اندازان، احکام خود را مستقیماً بیان نمی‌کردند و با استفاده از حروف ابجد به توصیف فال می‌پرداختند و بعد برای توضیح و تشریح این فال به آیات قرآن رجوع می‌کردند و احتمالاً از قرآن کریم استخاره می‌کردند.

نکات: (قرعه‌انداز، ابجد، فال) و (آیات، سور): مراعات نظیر.

معنی: قرعه‌انداز که از روی حروف ابجد به بیان فال پرداخت، شرح آن فال را با استفاده از آیات و سوره‌های قرآن (به وسیله استخاره از قرآن) بازگو کنید!

۲۶ - دانه در: استعاره از رشید.

نکته: امانت، ایمن: اشتقاق.

معنی: فرزندم را - که بسان دانه مرواریدی پیش شما امانت گذاشته‌ام - صحیح و سالم به من برگردانید!

۲۷ - ماه و شمع بصر: هر دو استعاره از رشید.

توضیح: از قرآینی که در مراثی رشید وجود دارد، چنان به نظر می‌رسد که وی به بیماری «سل» در گذشته است و از علایم بیماری سل، تب‌های تیز (سوزان و محرقه) و از نشانه‌های این نوع تب‌ها، سیاه شدن زبان است. صاحب «هدایة المتعلمین» در باب بیماری «سل» گوید:

«چون شوشه (شش) ریش گردد و تب‌ها تیز گیرد و تن لاغر گردد از پس، سرفه‌های

تیز افتد که از پس نزل‌های گرم افتاده بود یا از پس ذات‌الزیه یا از پس ذات‌الجنب، آن را «سل» خوانند و نشان وی آن بود که بیمار را ناخن‌ان کژ گردد، سرها اندر آورده و موی بریزد و به سرفه ریم بیرون آید...»^(۱) و در جایی دیگر «سیاهی زبان» را یکی از علایم تب‌های تیز (محرقة و سوزان) می‌خوانند: «و بود که به تب‌های محرقة بدان وقت که زبان سیاه گشته بود و دم زدن دمامد گشته بود و تشنگی و شتاب قوی گشته بود، تن بیمار از بیرون سرد گردد و آن از علامات بد بود.»^(۲)

خاقانی در مرثیه دیگری که برای رشید سروده نیز به «سیاهی زبان» او در اثر بیماری اشاره کرده است:

تا چو نوک قلم از درد زیانم سیه است از فلک خسته شمشیر جفا یید همه^(۳)
زبان سیاه شمع: اشاره به فتیله سیاه آن است به خصوص در وقت خاموشی.
نکات: (زرد، سیاه) و (ماه، نور) و (شمع، نور): مراعات نظیر.

معنی: ماه من (رشید) همچون شمع، زرد و زبانش در اثر بیماری و تب، سیاه گشته است. نور چشم من رو به خاموشی است. نور این شمع را به او باز گردانید و نگذارید این شمع خاموش شود!

۲۸- آن‌مه: اشاره به وجود معنوی و روح رشید - تن دشمن او: یعنی تنی که دشمن جان او بوده با بیماریها و دردها و غیره.
نکته: تن دشمن: بدل از «اثر».

معنی: دور از ماه وجود رشید، فقط اثری از او مانده که این اثر همان تن دشمن او است؛ به عبارتی دیگر، او رفته و فقط جنازه‌اش باقی مانده است. اگر می‌توانید حیاتی به این اثر بدهید و دوباره او را زنده کنید! (البته در اینجا رشید هنوز نمرده است؛ اما در

۱- صفحه ۳۳۴

۲- صفحه ۷۵۶

۳- بیت ۳۴، مطلع اول، قصیده ۸

وضعیتی قرار دارد که گویی مرده و جان از بدنش خارج شده است.)
 توضیح: ممکن است «دور از آن مه!»، جمله معترضه و دعایی باشد؛ چنانکه در زمان حیات عزیزی می‌گویند: «بلا به دور باشد!» و در این صورت معنی چنین می‌شود: الهی! این حال از او دور باشد! فقط تن دشمن او به عنوان اثری از او باقی مانده است. اگر می‌توانید حیاتی به این جنازه که از او اثری مانده، بدهید و دوباره او را زنده کنید! با وجود این، فهم بیت خالی از اشکال نیست.

۲۹- معنی: خاقانی از بهبودی و سلامت فرزندش ناامید گشته و می‌گوید: نه نه، بیمار در حالی است که امید بهبودی وجود ندارد. حال او که بد بود، اکنون بدتر شده است. همه اسباب و وسایلی را که برای بهبودی او و به خاطر احتیاط از بدتر شدن او، به کار می‌گرفتید، کنار بگذارید! [که کار از کار گذشته و این اعمال و اسباب سودی ندارد].
 ۳۰- مه چارده شب: ماه تمام، بدر، استعاره از رشیدالدین - سپر باز دهید: سپر را رها کنید! سپر را بیندازید! «سپر انداختن» علامت تسلیم است و شاعر می‌گوید که سپر اسباب و احتیاط را کنار بگذارید و در برابر این واقعه تسلیم بشوید! چون کاری از شما ساخته نیست.

نکات: (سیزده، چارده) و (ماه، شب) و (خدنگ، سپر): مراعات نظیر - شب، تب: جناس لاحق - خدنگ انداختن تب: استعاره مکثیه - خدنگ اجل: اضافه تشبیهی.
 معنی و مفهوم: فرزند ماه روی من سیزده روز تب کرده بود و بالاخره تب او را هدف تیر اجل قرار داده و او را از پای در آورد. حال کاری از شما ساخته نیست. همه اسبابی را که برای دفع این بیماری و تب فراهم کرده بودید، کنار بگذارید!

۳۱- خط دادن: (رک. بیت ۲۰) - خط به خون دادن: یعنی با خون خود سند دادن، با خون خود امضا کردن، کنایه از ضمانتی استوار؛ قس:
 - قبول - بندگی را ساز دادم کلامت را به خون خط باز دادم^(۱)

معنی: طبیب در مورد سلامتی جان بیمار، ضمانتی استوار کرد (با خون خود سند داد)؛ ولی روح بیمار از بدنش خارج شد (بیمار درگذشت). حال چه جواب خوشی برای گفتن دارید بگویید!

۳۲- طبیبان غلط بین: یعنی طبیبانی که تشخیص غلط و اشتباهی دارند و بدیهی است طبیبی که نتواند بیماری را درست تشخیص بدهد، در تجویز دارو و درمان بیمار نیز به خطا می‌رود. خاقانی در مرثیه دیگری که برای رشید و از زبان وی گفته، باز به تشخیص غلط طبیبان اشاره کرده است، آنجا که می‌گوید:

- ای طبیبان غلط گوی چه گویم که شما نامبارک دم و ناساز دویید همه^(۱)
محتال: حیلہ گر، مکار - به سر باز دهید: بر سرشان بزنید!
نکات: طبیب، نسخه: مراعات نظیر - «را» فکّ اضافه.

معنی: این طبیبان که تشخیص درستی ندارند، همگی مکارند. نسخه همه آنها را پاره کرده و بر سرشان بزنید!

۳۳- نوشدارو: پادزهر، تریاق، معجونی که قدما می‌پنداشتند که به وسیله آن زخمهای صعب‌العلاج را می‌توان معالجه کرد و مریض مشرف به موت را نجات داد؛^(۲) قس: وی کسانی که زایام و فاسا می‌طلبید نوشدارو طلب از زهر گیایید همه^(۳)
مفرّج: ۱- شادکننده، فرح‌بخش؛ ۲- دوائی که نشاط بخشد و فرح آورد، داروی مقوی دل، دوائی را نامند که تعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و حزن را زایل سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکوگرداند و کسالت را دور کند مانند شراب^(۴)؛ قس:

۱- بیت ۱۱، مطلع دوم، قصیده ۸

۲- معین.

۳- بیت ۱۷، مطلع دوم، قصیده ۸

۴- مخزن الادویه به نقل از فرهنگ معین.

نطقش معلّمی که کند عقل را ادب خلش مفرّحی که دهد روح را شفا

(صفحه ۴)

گویا در تهیّه بعضی از انواع مفرّح، «جو» نیز در آن به کار می‌بردند؛ قس:
- نوشین مفرّح آن لب، جو سنگ، خال مشکین

مشکین جو تو دیدم جو جو شدم برابر

(صفحه ۱۹۱)

جوی: ذره‌ای - فعل نکرد: کار نکرد، تأثیر نکرد - آسی: طیب - آسیمه نظر: کسی که
نظر قطعی و درست ندارد، پریشان حواس، در اینجا همان «طیب غلط بین». (رک. بیت ۳۲)
توضیح: منظور از نوشدارو و مفرّح، کلّ دارو و درمانهایی است که اطّبا برای درمان
رشید به کار برده ولی موفق نشده‌اند.

نکات: (نوشدارو، مفرّح، آسی) و (مفرّح، جو): مراعات نظیر - آسی، آسیمه: جناس
مذیل.

معنی: نوشدار و مفرّحی را که ذره‌ای در بهبودی فرزندان تأثیر نکرد، به خود طیب
پریشان حواس و غلط بین پس بدهید!

۳۴- طالع: برجی که هنگام ولادت یا وقت سؤال چیزی از افق شرقی نمودار باشد و اثر
هر طالع از بروج دوازدهگانه در نحوست و سعادت علی حده است.^(۱) نسخه طالع:
پیشگویی کتبی منجمان در مورد سرنوشت افراد با توجه به احکام نجومی - احکام:
«جمع حکم، علم کهن و خرافی برای پیشگویی در کارها و امور جهان و انسان به وسیله
مطالعه در آثار ستارگان بوده است.»^(۲)، علم پیشگویی آینده از روی اوضاع کواکب.^(۳)
احکام بقا: احکام منجمان در مورد طول عمر افراد و مرگ و زندگی آنها - خاقانی

۱- دهخدا.

۲- فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۲۰

۳- دهخدا.

در جایی دیگر نیز به نظر منجمان در مورد فرزندش تاخته و گفته است:
 - ای حکیمان رصد بین خط احکام شما همه یاوه است و شما یاوه سرایید همه^(۱)
 کذاب: صفت منجمان (صفت جانشین موصوف) - سطرلاب: اسطرلاب، ابزاری که برای
 اندازه گیری موقع و ارتفاع ستارگان و دیگر امور فلکی به کار می رفت.^(۲)
 اسطرلاب نگر: منجم.

معنی: شاعر در این بیت، به بی اساس بودن طالع بینی و پیشگویی منجمان - که در
 بیماری فرزندش احکامی صادر کرده و بهبودی او را پیش بینی کرده بودند - اشاره کرده،
 می گوید: نسخه طالع و احکام بقا را - که بی اساس بود و غلط از آب درآمد - به منجم
 دروغگو و کذاب برگردانید!

۳۵ - نیرنج: نیرنگ، سحر و جادو، شعبده، چشم بندی، حقه بازی - هاروت سیر: (رک).
 بیت ۲۸، مطلع اول، قصیده ۳

نکته: سحر، نیرنج، افسونگر، هاروت: مراعات نظیر.

معنی: سحر و جادو و دیگر اعمال جادوگران نیز در بهبودی رشید سودی نمی بخشد
 و شاعر ناراحت از این وضع و ناراضی از دست افسونگران، می گوید: سحر و جادو و
 طلسمات را هم - که سودی به حال بیمار نداشت - به افسونگر قهار و حيله گر پس بدهید!
 ۳۶ - هیکل: تعوید، حرز، دعا که به بازو بندند چشم زخم را^(۳). خاقانی در ابیاتی چند،
 از «هفت هیکل» (هفت دعایی که در هر روز هفته یک دعا از او خوانند که موجب امن
 و سلامت باشد) سخن گفته است؛ از جمله:

- دشمنانش همره غولند گر خود بهر حرز هشت جنت هفت هیکل وار در بر ساختند

(صفحه ۱۱۵)

۱ - بیت ۱۳، مطلع دوم، قصیده ۸

۲ - معین.

۳ - دهخدا.

- در حمایل حوریان از نام او هشت جنت، هفت هیکل کرده‌اند

(صفحه ۵۱۷)

نُشره: افسونی که به وسیله آن دیوانه و بیمار را علاج کنند، دعایی که با آب زعفران نویسند تا دفع چشم زخم کند؛ قس:

خستگان دیو ظلم از خاک درگاهش به لب نشره کردند و به آب رخ مزعفر ساختند

(صفحه ۱۱۴)

حرز: دعایی که بر کاغذی نویسند و با خود دارند، بازوبند، چشم‌آویز، تعویذ^(۱). «خاقانی از «حرز» و تأثیر آن در دفع بلا و حفاظت از عقل و روح بسیار سخن گفته است. از اشارات شاعر پیداست که حرز دعایی بود با خطوط و اشکالی چند که آن را بر صفحه‌ای می‌نگاشتند. خاقانی در جایی آن را با وصف «جدول جوی مسطر» توصیف نموده است. استفاده از حرز، نه تنها در دفع چشم زخم، بلکه در معالجه امراضی چون صرع و وبا هم تجویز شده است.»^(۲)؛ قس:

خط کفش حرز شفا تیغش در او عین الصفا چون نور مهر مصطفی جان بحیرا داشته

(صفحه ۳۸۶)

تعویذ: آنچه از عزایم و آیات قرآنی و جز آن نوشته، جهت حصول مقصد و دفع بلاها با خود دارند.^(۳)؛ قس:

خاک پای تو چو تسبیح به رخ در مالم خط دست تو چو تعویذ به بر درگیرم

(صفحه ۵۴۴)

تعویذگر: دعانویس - شعوزه‌گر: شعبده‌باز، حقّه‌باز، حیلّه‌گر (در اینجا).

نکته: هیکل، نشره، حرز، تعویذ: مراعات نظیر.

۱- معین.

۲- بزم دیرینه عروس صفحه ۲۸۴

۳- دهمخدا.

معنی: شاعر به عدم تأثیر دعاها و تعویذهای دعانویسان اشاره کرده و می‌گوید: هیکل و نشره و حرزی را هم که نتوانست مانع از آمدن اجل بشود (و بالاخره رشیدالدین درگذشت)، به دعانویس مگار و شعبده‌باز برگردانید!

توضیح: خاقانی در جایی، از کاربرد «نشره» برای آبستن کردن زنان عقیم و نازا سخن گفته است؛ قس:

- از زعفران چهره مگر نشره‌ای کنم کابستنی به بخت سترون در آورم
(صفحه ۲۴۰)

۳۷- زگالاب: مرکب و سیاهی باشد که در دوات کنند و به عربی حبر و مداد خوانند. (۱)
- هان رفیقا نشره‌آبی یا زگال آبی بساز کز دل و چهره زگال و زعفران آورده‌ام
(صفحه ۲۵۶)

مخرقه: دروغ، نیرنگ؛ قس:

- از روی مخرقه همه دعوی دین کنند وز کوی زندقه به جز اهل فتن نیند
(صفحه ۱۷۵)

مخرقه‌خر: خریدار و مشتری دروغ، که می‌تواند دو معنی داشته باشد: ۱- دروغگو و نیرنگ باز؛ ۲- خرافاتی.

توضیح ۱- از این بیت و بیتی که به عنوان شاهد ذکر می‌شود، معلوم می‌گردد که «اسفند دود کردن» برای دفع چشم بد و بلاها و غیره، کار پیر زنان بوده است؛ قس:
- این پیرزن ز دانه دل می‌دهد سپند تا دفع چشم بد کند از منظر سخاش
(صفحه ۲۳۱)

توضیح ۲- کیفیت استفاده از زگالاب دقیقاً مشخص نشد. آنچه در بادی نظر به ذهن می‌رسد، این است که از زگالاب مانند «نشره آب» در نوشتن دعاها استفاده می‌کردند؛ ولی اشکال در این است که در ابیات پیشین، کلمات همراه، با هم متناسب بودند؛ چنانکه

«نوشدارو و مفرّج» که هر دو، جزو داروهای طبّی است یا «نسخه طالع و احکام بقا» که مربوط به پیشگویی‌هایی منجمان است یا «سحر و نیرنج و طلسمات» و همچنین «هیکل و نشره و حرز» که طریقه استعمال مشابهی دارند؛ چنانکه سه مورد اخیر هر سه نوشتنی است. با توجه به این موضوع، احتمال می‌رود که طریقه استفاده از زگالاب نیز مانند سپند (اسفند) بوده، یعنی مانند سپند آن را می‌سوزانند و دود آن را دافع چشم بد و بلایا می‌دانستند؛ والله اعلم.

معنی: آن زگالاب و اسفندی را هم که در دفع بیماری مؤثر واقع نشد، به آن پیرزن نیرنگ باز (یا خرافاتی) بازپس دهید!

۳۸- رشته پرگره: رشته تب، یا توبر (تب بُر) به معنی چیزی است که تب از آن بریده شود و آن ریسمانی بود خام که دختر نابالغ قدری رشته باشد و به جهت تب، افسون بر آن خوانند و گاهی چند زنند و برگردن تب‌دار آویزند یا در کوچه تنگی دو سر آن را به دو طرف دیوار بندند. گویند هر کس که از آن راه‌گذرد و آن را غافل پاره کند، بیمار شفا یابد و تب، او را عارض شود.^(۱) قس:

- رشته تب زگره‌تان گره رشته جان باز نگشاد که دریند هوایید همه^(۲)
مهر تب: مهره تب، مهره‌ای که بالخاصیت دفع تب کند.^(۳) مأخذی کتبی که کیفیت استفاده از مهره تب در آن ذکر شده باشد، یافت نشد. گویا مهره‌ای بود که به بازو بسته یا به گردن می‌آویختند و معتقد بودند که تب را دفع می‌کند و یا مهری بوده که بر پیشانی بیمار تب زده می‌گذاشتند تا تب زایل گردد؛ قس:

- گرچه شبها از سموم راه تبها برده‌ام از نسیم وصل، مهر تب نشان آورده‌ام

(صفحه ۲۵۶)

۱- دهخدا.

۲- بیت ۱۶، مطلع دوم، قصید ۸

۳- غیاث اللغات به نقل از دهخدا.

مهر تب خوارزم نیز معروف بوده است:

- از خوارزم آر مهر این تب وز جیحون ساز نوش این سم

(صفحه ۲۷۷)

قرّاء: خوش خواننده، خوش خواننده قرآن، زاهد و عابد تسبیح‌گوی و قرآن خوان؛
قس:

- پیش کان قرّاء شود سبّوح خوان در صبح عشق، خوان در خواستند

(صفحه ۴۷۳)

- بهر تسبیح سلیمان عصمتی اشک داوودی زقرّایی فرست

(صفحه ۸۲۸)

قرّاء دم: آن که دم و نفسی چون خوش خوانان دارد. - تسبیح شمر: آن که دانه‌های تسبیح را بشمارد و «سبحان الله!» بگوید، زاهد.

نکات: (رشته پرگه، مهر تب) و (قرّاء، تسبیح): مراعات نظیر.

معنی: رشته تب و مهر تب زاهدان قرآن خوان هم سودی نبخشید. آنها را به زاهد قرآن‌خوانی که تسبیح به دست گرفته و «سبحان الله!» می‌گوید، پس دهید!

۳۹- سرو: مطلق شاخ حیوان و پاره شاخ حیوان و غیره که برای دفع نظر به گلوی اطفال آویزند. (۱) - چنگ شیر: «پنجه شیر را برای دفع چشم بد به اطفال آویزند.» (۲)

نکات: (سرو، آهوی نر)، (چنگ، شیر) و (شیر، آهو): مراعات نظیر.

معنی: شاخ آهوی نر و چنگ شیر که در حمایل بیمار برای دفع چشم زخم بسته بودند، سودی نبخشید، آن دو را پس بدهید!

۴۰- چشم بد: آسیب نظر، نظر بد، چشم زخم، عین الکمال، قدما معتقد بودند که در بعضی اشخاص قدرتی وجود دارد که اگر به چیزی یا کسی نگاه و نظر بیندازند به آن چیز

۱- غیاث اللغات به نقل از دهخدا.

۲- حواشی عبدالرسولی، صفحه ۱۶۵

یا به آن شخص آسیب و آفتی می‌رسد؛ قس:

- چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حسن
بیدقی راند که برد از مه و خورشید گرو
(حافظ)

پَتر: بر وزن شرر، تنکۀ طلا و نقره و مس و برنج و امثال آن را گویند که در آن اسما و
طلسمات و تعویذ نقش کنند. (۱)

نکته: پتر، آهن، تعویذ، چشم بد: مراعات نظیر.

معنی: پتر و آهن و تعویذ نتوانست چشم بد را دفع بکند (چشم بد بالاخره اصاب
کرد و فرزندم از دنیا رفت). پس، بند تعویذ را ببرید و آن را دور بیندازید و پتر را پس
بدهید!

توضیح: خاقانی در بیتی دیگر نیز کلمات «تعویذ، پتر و آهن» را آورده است:

- هر حمایل که در آن تعبیه تعویذ زر است
با زرش و یحک از آهن پتر آمیخته‌اند
(صفحه ۱۱۹)

۴۱- روز فرو رفته: (رک. بیت ۷، قصیده ۱)

معنی: شاعر در نهایت ناامیدی کاری ناممکن را از شریکان مصیبت طلب می‌کند و
خطاب به آنها می‌گوید: چراغی روشن کرده، جستجو کنید! شاید بتوانید پسر مرا به من
بخت برگشته و تیره‌روز برگردانید.

۴۲- اسیران اجل: کسانی که در دست مرگ گرفتارند، محکومان به مرگ - یوسف جان:
استعاره از رشیدالدین.

توضیح: داستان حضرت یوسف (ع) به تفصیل در سوره «یوسف» مذکور است؛
چنانچه در آیه ۲۰ از این سوره راجع به فروختن یوسف (ع) به بهایی اندک سخن رفته
است:

«وَشَرَّوْهُ يَمْنَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَّعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ.»

ترجمه: و او (یوسف) را به بهای اندک، به چند درهم، فروختند، که هیچ رغبتی به او نداشتند.

نکات: قایل شدن به اسیرانی که در دست اجل گرفتارند: استعارهٔ مکنیه - تلمیح به داستان یوسف و اسارت وی و... - خاقانی در این بیت خود را به طور ضمنی به پیرکنعان (یعقوب) تشبیه کرده است.

معنی: شاعر با اشاره به اینکه یوسفِ او (رشید) را با بهای جان دادن می‌شود خرید، می‌گوید: جان خودتان را بفروشید و با بهای آن اسیران مرگ را بخرید! شاید که یوسفِ روح مرا - که او هم جزو اسیران اجل است - به پدرش (من) بازگردانید.

مفهوم: جان بدهید! شاید که با جان دادن شما، فرزند من از مرگ رهایی یابد.
۴۳ - توضیح: خاقانی در ترجیع‌بندی که در سوگ رشید سروده، از «دانش و هنر» وی سخن به میان آورده و می‌گوید:

- گوهر دانش و گنجور هنر بود رشید قبلهٔ مادر و دستور پدر بود رشید
(صفحهٔ ۵۴۲)

معنی: رشید، تاب و توان روح من و مایهٔ روشنایی و چراغ من دلخسته بود. با توجه به معنویات و اوصاف والایی که داشته، هنرهای [بی‌شمار] او را شرح بدهید!

۴۴ - ظلم: جمع ظلمت - کدر: تیرگی، کدورت - دیدنی و چاشنی: هر دو استعاره از رشید نکات: (نور، ظلم) و (صافی، کدر): طباق یا تضاد - در بیت صنعت «موازنه یا مماثله» وجود دارد. - «ی»: در «دیدنی»، یای لیاقت است.

معنی و مفهوم: شاعر فرزندش را تنها چیز شایستهٔ دیدن و چاشنی و لذت زندگی معرفی کرده، می‌گوید: آنچه شایستهٔ دیدن بود، از دست رفت، دیگر چیزی باقی نمانده است. پس همهٔ نورها را که برای دیدن لازم است به وسیلهٔ تاریکیها، منهدم و معدوم سازید! چاشنی و لذت زندگی از دست رفت، پس همهٔ صافی‌ها و روشنی‌ها را به کدورت‌ها و تیرگی‌ها بدل کنید! (در تیرگی‌ها مستهلک سازید!)

۴۵ - بطر: سرمستی و شادی.

توضیح: خراشیدن صورت با ناخن در مراسم عزا و ماتم مرسوم بوده و هست؛ خصوصاً اگر مرده، فرزندی جوان و ناکام باشد. (رک. بیت ۹، مطلع دوم، قصیده ۳)
 نکات: سر، ناخن، روی، انگشت: مراعات نظیر - غم، طرب: طباق یا تضاد - (ناخن غم) و (روی طرب) و (سر انگشت عنا): اضافه استعاری - جام بطر: اضافه اقترانی.
 معنی: با ناخن غم، روی شادی را بخرائید و با سر انگشت درد و رنج، جام سرمستی و شادی را برگردانیده و از خوردن آن امتناع کنید!

مفهوم: از شادیا دست بکشید و غمها و رنجها را جانشین شادیا و خوشیا بکنید!
 ۴۶ - کدر: رستنی باشد بسیار خوشبوی و آن را کادی گویند. شراب آن حصه و جدری (آبله) را نافع است تا به حدی که کسی را که آبله بیرون می آید قدری شراب کادی بیاشامد، اگر عدد آن به پنج باشد به شش نرسد. (۱)

نکات: برون، درون: طباق یا تضاد - آبله، شراب کدر: مراعات نظیر.
 معنی و مفهوم: چاره و درمان آبله بیرونی (مرض آبله) شراب کدر است؛ ولی این دل و درون شماس که از غم و اندوه، تاول زده و آبله دار است و چون چنین است، دیگر شراب کدر و دارو و درمانهای معمول، کاری از پیش نخواهد برد. پس، دست از همه معالجات بشوید و داروها را به داروکده ها تحویل دهید!
 توضیح: خاقانی در جایی دیگر نیز به معالجه آبله با شراب کدر اشاره کرده است:
 - بهر دفع تبش آبله را مصلحت است از طبیبان که شراب کدر آمیخته اند (صفحه ۱۲۰)

۴۷ - ناگذران: ناگزیر، اجتناب ناپذیر - نای و نوش: خوشگذرانی، لهو و لعب.
 نکات: ناگذر، گذر: طباق یا تضاد و جناس زاید - ره، گذر: مراعات نظیر.
 معنی: [چون پسر در گذشته است] آمدن مویه گر اجتناب ناپذیر است. راه را برای آمدن او باز کنید! اما از عیش و خوشگذرانی - که می توان از آن صرف نظر کرد -

چشمپوشی کنید و آن را کنار بگذارید!
 ۴۸- مایه: بها و مبلغ - گهر: استعاره از اشک.

توضیح: مویه گران، حرفه‌ای بوده و در قبال کارشان اجرت و مزد می‌گرفتند.
 نکات: مایه، مویه: جناس مضارع و شبه اشتقاق - گران، گران: جناس ناقص - مایه گران کردن اشک: استعاره مکنیه - وام اشک: اضافه استعاری - صدف جان: اضافه تشبیهی - (مایه، وام) و (مویه، اشک) و (صدف، گهر): مراعات نظیر.

معنی و مفهوم: اگر مویه گران، مبلغ و بهای اشک‌ریزی را بالا برده‌اند و در گریه کردن سستی می‌کنند، شما با اشکی برخاسته از جان و روحتان، آنها را تحت تأثیر قرار داده و وادار به گریستن و مویه‌گری کنید! به عبارتی دیگر، با اشکی برخاسته از جان، بدهی و ما به ازای مبلغ اشک‌ریزی مویه گران را پیردازید!

۴۹- نوشاد: شهری بوده است در حوالی بلخ. در اشعار فرخی، ناصر خسرو، مسعود سعد و کمال‌الدین اسماعیل نام نوشاد آمده است و چنین مفهوم است که نوشاد موضعی بوده است که خوب رویان در آن بسیار بوده‌اند و یا شاید قصر و یا بتخانه‌ای بوده است مربوط به بوداییان در بلخ... در نوشته ابن‌الاثیر و سمعانی و گردیزی (به نقل مرحوم قزوینی)، نوشاد نام بنایی بوده است در بلخ و شاید قصری بوده است با زینت و نقوش بسیار عالی و با نقش و نگارهای زیبا.^(۱) «مسعود سعد» گوید:

- جهان به فرّ جمال تو روضه رضوان زمین ز شادی ملک تو خانه نوشاد^(۲)
 نقش نوشاد: استعاره از رشیدالدین.

توضیح: ایوان‌ها و حجره‌ها به نقش‌هایی مزین می‌شدند.
 نکات: ایوان، حجر، نقش: مراعات نظیر - خون گریستن ایوان و حجر: استعاره مکنیه.
 معنی و مفهوم: اگر می‌خواهید ایوان و حجره‌های این خانه خون نگرید، این فرزند

را - که در حکم نقش و نگار و زیب و فرّ این خانه (نوشاد) بود - به این خانه برگردانید! در واقع، این خانه همچون بنای نوشاد بود که جلال و عظمت و رونق و زیبایی‌اش وابسته به نقش سحرآمیز وجود رشید بود و حال با زایل شدن این نقش زیبا (با مرگ رشید)، در و دیوار خانه خون می‌گرید.

۵۰ - سرو بستان: استعاره از رشید.

نکات: شبستان، طزر: مراعات نظیر - نالیدن شبستان و طزر: استعارهٔ مکنیه - «زار»: قید حالت.

معنی: اگر می‌خواهید که شبستان و طزر زار ننالند، فرزند مرا - که سرو بستان و مایهٔ زیبایی آن دو بود - به آن دو برگردانید!

۵۱ - گوهر تابنده: استعاره از رشید - تاب دیده: نور چشم - دو یاقوت: استعاره از دو لب - درر: جمع درّ، استعاره از دندانها.

نکات: تابنده، تاب: جناس مذیل - تابوت، تاب: جناس مذیل - گوهر، یاقوت، درر: مراعات نظیر - التزام حرف «ت» (تابنده، تابوت، تاب).

معنی: پیش از آنکه رشید را - که بسان گوهری تابناک است - در داخل تابوت بگذارند، آنقدر به دو لب و دندانهای او نگاه کنید تا نور دیدهٔ خود را از دست داده و کور بشوید.

توضیح: وجهی ضعیف‌تر نیز به نظر می‌رسد و آن اینکه، دو یاقوت، استعاره از دو چشم خونین و درر، استعاره از قطرات اشک باشد که در این صورت معنی چنین می‌شود:

معنی مصراع دوم: فروغ دیدهٔ خود را با دو یاقوتِ چشم خونین و درر اشکنا از بین ببرید! (آنقدر اشک بریزید تا کور شوید).

۵۲ - تنگ شکر: بار شکر، استعاره از رشید - لحد: شکاف قبر، قبر - شکر: در مصراع دوم، استعاره از لب.

نکته: تنگ، تنگ: جناس تام.

معنی: قبل از آنکه رشید مرا - که از شیرینی چون بار شکر است - در گور تنگ بگذارید، آخرین بار بر لب شکرینش بوسه تلخ خداحافظی بزنید.
توضیح: می‌توان «تنگ شکر» را بدون اضافه خواند و شکر را استعاره از لب و توسعاً دهان گرفت و در آن صورت «تنگ شکر» استعاره از رشید می‌باشد که «دهانی تنگ و کوچک» دارد.

۵۳- چشمه خور: قرص آفتاب، استعاره از رشید - چه ظلمات: استعاره از گور.
توضیح ۱- چاهی که خورشید در آن می‌افتد، غروب و شام (تاریکی) است. - چشمه حیوان و خورشید: «ملل سامی و از آن جمله اعراب معتقدند که آفتاب به هنگام غروب در چشمه گرمی ناپدید می‌شود و از چشمه حیوان در ظلمات که آن را چاه ظلمات و چاه مغرب هم گفته‌اند هر بامداد بیرون می‌آید. با توجه به این باور، قرآن کریم در موضوع ذوالقرنین و رفتن او به ظلمات و چشمه حیوان در سوره کهف آیه ۸۶ می‌فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا...
ترجمه: تا به غروبگاه خورشید رسید، دید که در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند و در آنجا مردمی یافت.

باور دیگری هم بوده است، آنکه خورشید هر شامگاه در چاه مغرب فرو می‌رود و بامدادان از سوی دیگر آن خارج می‌گردد و براساس همین باور است که جمال‌الدین اصفهانی خورشید را «نقب زن» لقب داده گوید:

- لرزد همی ز سهم تو خورشید نقب زن بیمار شد ز تیغ تو مهر کُله ربای
(دیوان / ۳۲۶)

و قبل از وی فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین آورده است:
- تو گفتی شب به مغرب کنده بُد چاه به چاه افتاد مهر از چرخ ناگاه
(ویس و رامین / ۸۰)» (۱)

قس:

- هم ز بالا به چه افتید چو خورشید به شام گر ستاره سپه و صبح لوایید همه^(۱)
توضیح ۲ - علت اینکه شاعر از شریکان مصیبت می‌خواهد که نور دیدگانشان را به
رشید بدهند، این است که اولاً: بعد از این دیگر چشمها نیازی به دیدن ندارند، چون فقط
رشید شایسته دیدن بود. (رک. بیت ۴۴) ثانیاً: رشید در آن ظلمات گور، نیاز به نور و روشنی
دارد.

نکات: چشم، چشمه: جناس مدّیل - ظلمات و چشمه: مراعات نظیر (چون چشمه
حیوان در ظلمات است.) - (نور، چشم) و (نور، خور): مراعات نظیر - خور، چه: مراعات
نظیر (رک. توضیح ۱) - نور، ظلمات: طباق یا تضاد.

معنی: قبل از آنکه، رشید را - که همچون چشمه خورشید است - در چاهِ ظلمات
گور بگذارند، همه انوار چشم خود را - که ناشی از او و مقتبس از او بود - به خودش
برگردانید! چرا که، رشید نیز چون خورشید که منشاء همه انوار است، منشاء نور همه
چشمها بود.

مفهوم: پیش از آنکه رشید را در گور بگذارند، آنقدر نگاهش بکنید که کور شوید.
۵۴ - بخوایید: در معنای متعدّی، یعنی «بخوابانید» - سهی سرو = سرو سهی: ۱ - سرو
راست رُسته و مستقیم؛ ۲ - سرو تازه و جوان، استعاره از رشید الدین - نظارگیان:
تماشاگران.

نکات: تخت، پرده، در: مراعات نظیر - در کلمات «تخت و در» ایهامی به تخت
پادشاهی و درگاه شاهی وجود دارد. (شاعر فرزندش را که روی تخت مردگان
خوابانیده‌اند به پادشاهی تشبیه کرده که روی تخت نشسته و در بارگاه خود آماده برای
بار دادن است. با توجه به اینکه در بیت بعد نیز صحبت از کلاه شاهانه است.)
معنی: سرو سهی (رشید) مرا روی تخت بخوابانید و پرده را از روی در به یکسو

زنید! تا تماشاگران بیایند و سرو مرا ببینند.

۵۵- بر دو ابروش: یعنی بر سرش، چون وقتی کلاه یا تاجی را بر سر گذارند تا بالای دو

ابرو پایین می آید. - قلم غالیه خور: (رک. بیت ۱۶، مطلع دوم، قصیده ۳)

نکات: ابرو، دست: مراعات نظیر - رشید به طور ضمنی، به شاهزاده‌ای تشبیه شده است.

معنی: شاعر با یادآوری دوران حیات رشید و کلاهی که بر سرش می گذاشته و قلمی که به دستش می گرفته است، می گوید: بر سرش کلاه زرین شاهانه بگذارید و به دستش قلم غالیه دار بدهید! [گویى که زنده است و نمرده است.]

۵۶- گوهر: در مصراع دوم استعاره از رشید است. - حجر: در مصراع دوم همان سنگی است که روی قبر مرده گذارند، سنگ قبر، توسعاً استعاره از قبر. نکته: حجر، گوهر: مراعات نظیر.

معنی: مگر نه رسم بر این است که گوهر را از میان سنگ بیرون می آورند؟ پس شما چگونه می پسندید که گوهر وجود رشید را به سنگ قبر بسپارید؟ (رشید را به گور بسپارید؟)

۵۷- ماه: استعاره از رشیدالدین - چرخ سپر: سپرندۀ چرخ، آسمان نورد (صفت فاعلی مرکب مرخّم) - ماه سپر: سپرده شده به وسیله ماه (صفت مفعولی مرکب مرخّم) - زمی ماه سپر: زمینی که زیر پای ماه سپرده و لگدمال می شود. (اشاره به وضع ظاهری زمین و ماه که زمین زیر ماه قرار گرفته است.)

نکات: ماه، چرخ، زمین: مراعات نظیر - دست: مجازاً به معنای اختیار (مجاز به علاقه آئیت) - قابل شدن دست برای زمین: استعاره مکّنه.

معنی: شاعر در تعظیم فرزند و در تحقیر زمین و اظهار تأسف از اینکه این چنین موجود والایی به زیرزمین بی ارزش و پست می رود، می گوید: فرزند چون ماه من، آسمان نورد بود و در افلاک سیر می کرد. چگونه روا می دارید که این ماه را در اختیار زمینی قرار دهید (به زمینی بسپارید) که پی سپر و لگدکوب ماه است؟

۵۸- یوسف: استعاره از فرزند - سیّاره: قافله، کاروان، در اینجا استعاره از حوادث و نواب و مشکلات است و ایهامی هم به سیّارگان چرخ و تأثیر آنها در زندگی انسان دارد که در واقع، عوامل حوادث و نواب و مشکلاتند. خاقانی، این کلمه را از قرآن اقتباس کرده است:

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ»^(۱)

ترجمه: و کاروانی آمد. آب آورشان را فرستادند. دلو فرو کرد. گفت: مزدگانی! این پسری است.

بی محابا: بی پروا: بی توجه، بی ملاحظه - زندان مدر: استعاره از گور. (رک. ظلمات مدر، بیت ۱۳، مطلع دوم، قصیده ۳)

توضیح: بیت تلمیحی دارد به ماجرای خریدن یوسف (ع) از کاروانیان توسط عزیز مصر به بهایی اندک (رک. بیت ۴۲) و زندانی شدن آن حضرت به سبب تهمتی که زن مولایش (زلیخا، زن عزیز مصر) به وی زده بود که به تفضیل در سوره «یوسف» و کتب تفسیر و کتبی نظیر قصص قرآن مجید، صفحات ۱۴۴ - ۱۶۰ ذکر شده است.

نکات: یوسف، سیّاره، زندان: مراعات نظیر - زندانِ مدر: اضافه تشبیهی. مفهوم: شاعر با اشاره به مشکلات و مصایبی که در بزرگ کردن فرزند و حفظ و مواظبت او از صدمات و آسیبهای روزگار از جمله بیماریها و غیره وجود دارد می گوید: فرزندی را که با تحمل زحمات و مشقات فراوان (با صد جان دادن) بزرگ می کنید، بی پروا و بی محابا به گور تیره و تار می سپارید!

توضیح: خاقانی در بیتی دیگر به «یوسف و سیّاره» اشاره کرده است:
- لب تشنگان جان را سیّاره حیاتِ بل یوسفان دل را از چاه غم نجاتی
(صفحه ۶۹۸)

۵۹- چراغ دل: استعاره از فرزند شاعر رشیدالدین (رک. بیت ۳۵، مطلع اول قصیده ۳) - تیره

مقر: جایگاه تیره و تاریک، استعاره از گور و قبر.

معنی: مرا نصیحت نکنید! اگر می‌توانید فرزندم را - که چراغ و مایهٔ روشنایی دلم بود و حال در گور تنگ و تاریک جای گرفته - به من برگردانید!

۶۰- تازه نخل: نخل نو و جوان و یا نخل با طراوت - گهری: اصیل و نژاده یا گوهردار و آراسته - تازه نخل گهری: استعاره از رشیدالدین - پیر: باردار، مثمر.

معنی: خاقانی به اصالت و نژادگی فرزندش اشاره کرده و می‌گوید: فرزند مرا - که بسان نخل اصیل و با طراوتی بود - پیش من بیاورید و از آن نخل اصیل باردار، بهره‌ای به زندگی بی‌بهره من برسانید!

۶۱- تصویر: در این بیت، به معنای «قلب و پیکر» است.

معنی: او (رشید) بشر بود؛ ولی روح ملک‌ی داشت. آن روح ملک‌ی و جان فرشته‌گونش را به پیکر خاکی و قالب بشری او برگردانید!

مفهوم: او را زنده کنید! (درخواستی محال که خاقانی در اوج بی‌قراری و ناراحتی از شریکان مصیبت می‌کند).

۶۲- معنی: شاعر از اینکه در بیت قبل تقاضای محالی کرده به اشتباه خود پی می‌برد و می‌گوید: نه‌نه، شما می‌توانید هر بندی را بگشایید و هر مشکلی را حل کنید؛ ولی هرگز نمی‌توانید به قالبهای بشری، جان رفته را برگردانید.

۶۳- سلوت: آرامش، خوشی، فراخی زندگی - نسر: کرکس، عقاب، نام دو ستاره در آسمان به نام نسر طایر و نسر واقع: ۱- نسر طایر، یکی از ستارگان قدر اول صورت فلکی عقاب که صورت دهم از صور نوزدهگانهٔ شمالی است؛ ۲- نسر واقع: نام ستارهٔ روشن (قدر اول) واقع در صورت فلکی چنگ (شلیاق) که صورت نهم از صور نوزدهگانهٔ شمالی است.^(۱) هر دو را با هم «نسرین» گویند. - نسر واقع: استعاره از خود شاعر که در اثر این مصیبت زمین‌گیر شده است.

توضیح: در نسخه «عبدالرسولی» این بیت مقدّم بر بیت قبل می‌باشد، که قابل تأمل است و در این صورت، «عمر ضایع شده» استعاره از «فرزند در گذشته شاعر» می‌باشد و همچنین «نسر واقع».

نکات: عمر: استعاره مصرّحه (مطابق نسخه عبدالرسولی) - نسر واقع: استعاره مصرّحه از خود شاعر و نیز از فرزندش (مطابق نسخه عبدالرسولی) - نسر واقع: معنای ایهامی نیز دارد. - در بیت، صنعت موازنه یا ممّاثله وجود دارد. (البته اگر کلمات «جان و پر» را در نظر نگیریم، بیت، صنعت «ترصیع» دارد.)

معنی ۱- (مطابق نسخه سجّادی): من در اثر این مصیبت، آرامش روح و جانم را از دست داده‌ام. آرامش روحی از دست رفته را به عمر تباه شده‌ام برگردانید! من مانند کرکسی که قدرت پرواز خود را از دست داده باشد، زمین گیر شده‌ام. نیروی پرواز کردن و فعالیت دوباره را به من بازگردانید!

معنی ۲- (مطابق نسخه عبدالرسولی): رشید - که عمر من بود - اکنون تباه شده، و بی‌جان افتاده است. آرامش روح را به جسم او برگردانید و او را زنده کنید! او اکنون بسان کرکسی که قدرت پرواز خود را از دست داده باشد، افتاده و بیجان شده است. با باز گردانیدن جان به قالب او، قدرت پرواز و زندگی دوباره را به او برگردانید!

۶۴- غرر سحر: اشعار و قصاید غزّای سحرآمیز، مطابق حدیث مشهوری که نقل می‌شود، شعر خوب را «سحر» (سحر حلال) خوانده‌اند:

«إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لِسِحْرًا (أَوْ) إِنَّ بَعْضَ الْبَيَانِ سِحْرٌ»

یا

«إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ حِكْمًا»^(۱)

ژاژ: سخن بیهوده، یاوه - منحول: سخن یا شعر دیگری که به خود بر بسته باشند.^(۲) -

ژاژ منحول: اشعار یاوه دزدی.

نکته: ستانید، باز دهید: طباق یا تضاد.

معنی: خاقانی در پایان قصیده، به بیان برتری شعر خود می‌پردازد و به دزدان شعر خود تاخته، می‌گوید: اشعار غزّای سحرآمیز را از خاقانی بخواهید و اشعار یاوه دزدی را به دزدان اشعار نغز و غزّا پس بدهید!

توضیح: خاقانی در قصیده‌ای که در نکوهش حاسدان خود سروده، شعر خود را «سحر حلال» و اشعار شعرای حاسد خود را «خرافات» معرفی کرده است:

سحر حلال من چو خرافات خود نهند آری یکی است بوله‌ب و بوتراششان
(صفحه ۳۲۹)

۶۵- جو پخته: اشاره به «غرر سحر» در بیت قبلی - طَبّاخ مسیح: منظور خود «خاقانی» است. قایل شدن «طَبّاخ» برای حضرت عیسی (ع) یادآور «مایده دادن» آن حضرت به یاران خویش است. در کتاب «فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی» راجع به «مایده آسمانی» عیسی (ع) آمده است: «حواریون (یاران نزدیک عیسی، که دوازده تن بودند) برای تحکیم ایمان خود از عیسی خواستند که از آسمان برای ایشان مایده بخواهد. نان و ماهی از آسمان فرود آمد. داستان مایده به این صورت در اناجیل موجود نیست؛ اما به اینکه عیسی در آخرین شب عمر خویش با حواریون شام آخر را تناول کرد، اشاره شده و به یادبود آن، عشای ربّانی هنوز در کلیساها معمول است.»^(۱)

در قرآن کریم نیز آمده که: «حواریون از عیسی (ع) سؤال می‌کنند که آیا پروردگار تو می‌تواند از آسمان خوانی برای ما نازل کند، و عیسی می‌گوید: از خدا بترسید! اگر ایمان آوردندگانید و آنها می‌گویند، می‌خواهیم که از آن مایده بخوریم و دل‌هایمان اطمینان یابد و بدانیم که تو به ما راست گفته‌ای و بر آن از گواهان باشیم» (رک. آیات ۱۱۲-۱۱۳، سوره مایده). و عیسی (ع) از خدا می‌خواهد که برای آنها مایده‌ای از آسمان

نازل کند:

«قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ...»^(۱)

جو خام: اشاره به «ژاژ منحول» در بیت قبلی، خاقانی در بیتی دیگر نیز از «جو خام» به عنوان غذای خر در برابر «جو پخته» - که تغذیه‌ای مناسب برای بیمار است - یاد می‌کند: - جو، تاکه هست خام، غذای خراست و بس چون پخته گشت شربت عیسی ناتوان (صفحه ۳۱۳)

خر عیسی: حضرت عیسی (ع) الاغی داشت که بر آن سوار می‌شد. در انجیل یوحنا آمده: «و عیسی کز الاغی یافته، بر آن سوار شد چنان که مکتوب است»^(۲) در کتاب «فرهنگ لغات و تعبیّرات مثنوی» ذیل ماده «خر عیسی»، می‌خوانیم: «... در احادیث پیغمبر و معصومین، عیسی (ع) گاهی به نام «راکب الحمار» توصیف شده است. در کتب قصص و اساطیر و قصص انبیا و کتب تاریخ و حکایات و افسانه‌ها از این مرکب عیسی بسیار سخن رفته است. در ادبیات فارسی خاصه در امثال این زبان، عیسی (ع) و خرش موضوع مضامین فراوان شده است. در مثنوی اغلب کنایه شده است از نفس اماره و نفس آرزوخواه» (رک. جلد چهارم)

«خاقانی از این موجود، گاه در مقام مقایسه، تضاد ایجاد کرده و گاه نیز در تصاویری عرفانی مقامی خاص برایش پنداشته است»^(۳) «خر»: در این بیت، اشاره به «دزدان غر» در بیت قبلی است.

توضیح: همانگونه که گذشت، هدف خاقانی از آوردن «مسیح و خرش» در برخی موارد از جمله این بیت، بیان مقایسه در ایجاد تضاد بین خود و حاسدان و خصمان یا شرای دیگر می‌باشد؛ قس:

۱- ۱۱۴، مایدد.

۲- باب دوازدهم، آیه ۱۴

۳- تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، صفحه ۲۵۲

- سرسام چهل دارند این خر جبَلْتان وز مطبخ مسیح نیاید جو آبشان
(صفحه ۳۲۹)

- خاقانیا! مسیح دما! زین خران عصر نانت جوین چراست، سخنها گندمی؟
(صفحه ۹۲۹)

نکات: (پخته، خام) و (مسیح، خر) و (بستانید، باز دهید): طباق یا تضاد.
معنی و مفهوم: تا می‌توانید از من - که طبّاخ مسیح هستم - اشعار غزای سحرآمیز - که مانند جو پخته، متناسب با مذاق هر انسانی است - بستانید و ترهات و یاوه‌های دزدان شعر مرا - که بسان جو خام، در خور خران است - به آن خر جبَلْتان برگردانید!
توضیح: همانگونه که ذکر شد، در ادبیات فارسی و خصوصاً ادبیات عرفانی، عیسی (ع) مظهر جان و روح و عقل و... و خر عیسی (ع) مظهر نفس و تن و طبع و... می‌باشد؛ قس:

- نفس را همچون خر عیسی بسوز پس چو عیسی جان شو و جان بر فروز^(۱)
- رحم بر عیسی کن و بر خر مکن طبع را بر عقل خود سرور مکن^(۲)
- همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خر پروری^(۳)

۱- منطق الطیر عطار، صفحه ۳۶

۲- مثنوی، دفتر دوم، صفحه ۲۸۴

۳- بوستان سعدی، کلیات، صفحه ۳۳۴

شرح قصیدہ پنج

وزن قصیده: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان - بحر: مضارع مثمن اخرب مکفوف
مقصود عروض و ضرب - کلمات قافیه: تنگنای، برای، تنگنای... - حروف قافیه: «ای»
(۱ = حرف روی، ی = حرف وصل)، ردیف: «خاک»

این قصیده که به «خاکیه خاقانی» مشهور است، در رثای «امام محمد یحیی»، فقیه
شافعی، که در فتنه غز به سال ۵۴۹ ه. ق.^(۱) به طور فجیعی کشته شده، سروده شده
است.

خاقانی به اقتضای موضوع قصیده، مقدمه‌ای در وصف بی‌وفایی عالم و گریز و
اجتناب از دنیا سروده و ضمن آن، با بیانی استوار و مؤثر، انسان را از دل بستن به این
«جزیره وحشت فزا» برحذر داشته است و در چند بیت به نحوه هلاکت این فقیه توسط
غزان اشاره کرده است.

«راوندی» در «راحة الصدور» به اهمیت این قصیده در مورد فتنه غزان اشاره کرده
است.^(۲)

۱- رک. مقدمه دیوان خاقانی به قلم دکتر ضیاءالدین سجادی، صفحه ۴۵

۲- رک. راحة الصدور، صفحه ۱۸۱

این چکامه نیز مانند سایر اشعار خاقانی، سرشار از هنرنمایی‌های شاعرانه و بیانگر تسلط ماهرانه شاعر در به کارگیری ردیف‌های دشوار و التزام صنایع ادبی است.

۱- ناورد: نورد، نبرد، جنگ، جولان، جولانگاه - خاک: «خاک» در مصراع اول، به معنای دنیای خاکی، کره خاکی و در مصراع دوم، به معنای خاک زمین و گور است.

نکات: خاک، خاک: جناس تام - ناورد محنت: اضافه استعاری - تنگنای خاک: اضافه تشبیهی - صنعت ردالفافیه: قافیه مصراع اول این بیت (تنگنای) در مصراع دوم بیت بعد تکرار شده است.

معنی: در این دنیای خاکی، محنتها جولان می‌کنند. رنج و محنت نصیب مردم است و مردم نصیب خاکند. (می‌میرند و به زیر خاک می‌روند).

توضیح: بیت متداعی آیه شریفه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»^(۱) است.

۲- این تنگنای: اشاره به دنیا، تنگنای خاک در بیت قبل - تنگ حوصله: کم ظرفیت، نابردبار؛ قس:

دهان یار که درمان درد حافظ داشت فغان که وقت مرّوت چه تنگ حوصله بود
(حافظ)

توضیح: معمولاً آدم کم حوصله در جای تنگ، احساس تنگی و خفگی می‌کند و بی‌تاب و بی‌قرار می‌شود.

نکات: حاصل، حوصله: شبه اشتقاق - تنگ، تنگنای: جناس مذیل.

معنی: دنیای خاکی به غیر از پیشامدهای ناگوار، حاصل دیگری ندارد. پس، ای انسان کم ظرفیت و نابردار! دنیا را چه می‌کنی؟ این دنیا به درد تو نمی‌خورد.

۳- جیفه: مردار، هر چیز پست ناپایدار - موج زن: مّواج، در اینجا به معنای «مملو و پر» است. - صحرای جان: عرصه عالم ارواح، صحرا مصداق «وسعت و گشادگی» است؛ قس:

- ز آتشی کافتاد در حرّاق چرخ شمع در صحرای جان بر کرد صبح

(صفحه ۴۹۰)

عَفِن: گندیده، بدبو.

توضیح: جایی که تنگ باشد، هوای آنجا نیز گندیده و بدبو می‌شود و گندیدگی هوای عالم خاک، به علت ستمها و بی‌عدالتی‌هایی است که در دنیا صورت می‌گیرد و در واقع، گندیدگی از جهت معنوی است و نه ظاهری.

نکات: جافی، جیفه: شبه اشتقاق - جیفه، عفن: مراعات نظیر - جافی بودن عالم: استعاره مکنیه - صحرای جان: اضافه تشبیهی.

معنی: این جهان، جهانی ستمگر و مملو از مردار و پستیهاست. عرصه روح را طلب کن که پر از پاکی و صفاست و از این دنیا پُر! زیرا که هوای دنیای خاکی، گندیده و بدبو شده است.

۴- شط: رود بزرگ: توسعاً دریا (در این بیت)

توضیح: آدمی در جزیره، احساس تنهایی و ترس می‌کند و به همین خاطر، شاعر دنیا را به جزیره‌ای تشبیه کرده است که انسان در آن یگه و تنهاست و هر لحظه در معرض خطرات و حوادث غیر مترقبه می‌باشد. بنابراین، دنیا همیشه خوفناک و وحشت‌انگیز است.

نکات: شط، جزیره: طباق یا تضاد - شط سعادت: اضافه تشبیهی - جزیره وحشت‌فزای خاک: اضافه تشبیهی («وحشت‌فزای» صفت جزیره است).

معنی: ای انسان! اگر می‌خواهی که جان و روح خود را به سلامت به دریای نیکبختی و سعادت برسانی، باید از این دنیای خاکی - که به منزله جزیره وحشت‌افزایی است - بگریزی.

مفهوم: ای انسان! اگر می‌خواهی سعادت‌مند بشوی، باید از عالم خاکی قطع تعلق بکنی.

توضیح: بهتر است بدانیم که در ادبیات عرفانی نیز «دریا» جنبه‌ای مثبت و «خشکی» جنبه‌ای منفی دارد. «استاد بدیع‌الزمان فروزانفر» در توضیح ابیات:

- حس، خشکی دید کز خشکی بزاد عیسی جان پای در دریا نهاد

- سیر جسم خشک بر خشکی فتاد سیر جان پا در دل دریا نهاد^(۱)
می نویسند: «خشکی در تعبیرات مولانا، معاملات و سلوک ظاهر است. دریا، سلوک باطنی و احوال و مقامات است.»^(۲) و «رینولد نیکلسون» نیز در باره همین ابیات از مثنوی اظهار می کند: «خشکی مقابل دریاست، مثل دانش عقلانی، صورت طبیعی و کثرت که متقابل است با الهام، حقیقت و وحدت.»^(۳) و «عطار نیشابوری» نیز ساحل و کنار دریا را مظهر «کفر» و دریا را جایگاه دینداران می خواند:
- لب دریا همه کفر است و دریا جمله دینداران

و لیکن گوهر دریا و رای کفر و دین باشد^(۴)
۵- خورنگه: خورنگاه، خورتق، قصری بوده است در کنار «حیره» مقابل فرات که «نعمان بن امرء القیس» دستور داد آن را برای اقامت بهرام گور پسر یزدگرد - آنگاه که کودک بود - بسازند.^(۵) به معنای «دارالضیافه» (جای مهمانی و سور) نیز در «لغت نامه دهخدا» آمده است.
نادلگشای: دلگیر.

توضیح ۱- در نسخه عبدالرسولی به جای کلمه «طواف»، «مقام» ضبط شده که با توجه به کلمه «برخیز» که درست مقابل و متضاد «مقام کنی» می باشد، مرجح است. از طرفی، بار معنایی «مقام کنی» قوی تر از «طواف کنی» می باشد.
توضیح ۲- مصراع اول بیت را به هر دو صورت شرطی و سؤالی می شود خواند؛ ولی صورت شرطی، فصیح تر و بهتر است.
نکات: خورنگه، خرابه: طباق یا تضاد - خورنگه دولت: اضافه تشبیهی - مقام کردن،

۱- مثنوی، دفتر اول، صفحه ۳۶

۲- شرح مثنوی شریف، جلد اول صفحه ۲۴۴

۳- شرح نیکلسون، دفتر اول، صفحه ۱۱۰

۴- دیوان عطار، صفحه ۲۸۸

۵- معین.

برخاستن: طباق یا تضاد - خرابه نادلگشای خاک: اضافه تشبیهی («نادلگشای» صفت خرابه است).

معنی: اگر می‌خواهی در قصر دولت و اقبال اقامت بکنی، از ویرانه دلگیر خاک برخیز!

مفهوم: اگر می‌خواهی به سعادت و اقبال برسی، از دنیا قطع علاقه بکن!
۶- سواد: سیاهی شهر که از دور پدید آید، دیه‌های شهر و حوالی آن، آبادیهای اطراف شهر - صرصر: باد سخت و سرد، تند باد.

توضیح: جستن سواد دهر و ساختن سرای خاکی، کنایه از وابسته بودن به دنیا و تعلق به امور دنیوی است و توصیه شاعر بر قطع تعلق از دنیا و مافیهاست.
نکته: در بیت صنعت «موازنه یا مماثله» وجود دارد.

معنی: دوران، دوران آفت و بلا و تباهی است. چرا به دنبال آبادیهای روزگار می‌گردی؟ و روزگار، روزگار تند باد حوادث و نواب است - که همه چیز را می‌کند و ویران می‌کند - چرا سرای خاکی بنا می‌کنی؟

مفهوم: روزگار، پر از آفات و حوادث ناگوار است؛ از وی روی گردان و دل به او مبنده!

۷- خاک: در مصراع دوم، به معنای «آدم خاکی» است.

توضیح ۱- در مورد بی‌وفایی دنیا (رک. بیت ۴، قصیده ۱)

توضیح ۲- مصراع دوم تلمیحی دارد به سجده نکردن شیطان (دیو) بر آدم، با این حجت که: مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش از خاک بهتر است:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ - قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ
خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^(۱)

ترجمه: و شما را بیافریدیم و صورت بخشیدیم. آنگاه به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید! همه جز ابلیس، سجده کردند و ابلیس در شمار سجده‌کنندگان نبود. خدا فرمود: وقتی تو را به سجده فرمان دادم، چه چیز تو را از آن بازداشت؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل.

نکات: خاکی، خاک: جناس مذیل - «خاک»: مجاز است به علاقهٔ ماکان (آدمی که زمانی خاک بود). - تلمیح به داستان سجده نکردن ابلیس بر آدم.

معنی و مفهوم: هرگز کسی از این جهان خاکی، وفا نیافته است و ابلیس حق داشت که بر آدم سجده نکرد، چون از بی‌وفایی عالم خاکی باخبر بود و به همین دلیل نمی‌خواست که با سجده کردن بر آدم، با او و به تبع آن با عالم خاکی - که سرای بی‌وفایی است - آشنا شود. (توجیهی شاعرانه)

۸- دست: مجازاً به معنای «اختیار» - باد: اشاره به عشوۀ ایام در مصراع نخست. توضیح: «باد از جهت روان بودن و به یک جانایستادن، مظهر بی‌وفایی و خاک از نظر ثباتش، مظهر وفا شمرده شده است.»^(۱)

نکات: باد، خاک: مراعات نظیر - دست: مجاز به علاقهٔ آلیت - عشوۀ ایام: اضافهٔ استعاری.

معنی و مفهوم: ای انسان! خود را در اختیار وعده‌های دروغین و توجّهات گذرای روزگار قرار مده و به عبارتی دیگر، فریفتهٔ وعده‌های دروغین و توجّهات گذرای روزگار مشو! زیرا که آن وعده‌ها و توجّهات، مانند باد بی‌ثباتی است که نمی‌شود به وفا و پایداری آن مطمئن بود، به خاطر اینکه کسی از باد، انتظار وفاداری و ثبات خاک را ندارد.

۹- نکات: پای شب و روز: اضافهٔ استعاری - شب و روز: طباق یا تضاد - قضا، فضا: جناس خطّی و لاحق - شاعر در مصراع دوم، برای «قضا» شخصیت قایل شده که استعارهٔ

مکنیه است.

معنی و مفهوم: وقتی که اجزای وجودت زیر پای شب و روز فرسوده گشت و یا به عبارتی، زمانی که گذشت روزگار، اجزای وجودت را فرسود، در فضای عالم خاکی، از قضا، غرامت و جریمه [در عوض فرسوده گشتن اجزایت] طلب مکن! زیرا کسی این غرامت و دیه را پرداخت نمی‌کند.

۱۰- خاک: در مصراع اول، «وجود خاکی انسان» است. - دو مرکب: اشاره به شب و روز در بیت ماقبل.

نکات: (خاک، غبار) و (سم، مرکب): مراعات نظیر.

معنی: از خاک وجود انسان که زیر سم دو مرکب شب و روز فرسوده گشته و تبدیل به گرد و غباری بی ارزش می‌شود، معلوم است که خون بها و دیه و ارزش خاک تا چه اندازه است. (یعنی کاملاً بی ارزش است.)

توضیح: «ناصر خسرو» نیز در قصیده‌ای بسیار زیبا و غزّاء، «شب و روز» را تشبیه به «اسبی ابلق» (سیاه و سفید) کرده است؛ قس:

- یکی بی جان و بی تن ابلق اسپی کو نفرساید

به کوه و دشت و دریا بر همی تازد که ناساید

سواران گر بفرسایند اسپان را به رنج اندر

یکی اسپی است این کو مر سواران را بفرساید^(۱)

۱۱- لایخیر: بی فایده و سود - لاشیء: ناچیز، هیچ، معدوم، نیست - برگ: اسباب، دستگاه، سامان - نوا: وسایل زندگی، لوازم معاش، ثروت و امکانات.

توضیح ۱- «برگ سپهر» می‌تواند، اشاره به اسباب و دستگاه آسمان از جمله: آفتاب و ستارگان و غیره باشد و نیز «نواى خاک» (زمین) می‌تواند، اشاره به معادن و باغها و ثروتهای زمینی باشد و منظور شاعر، تحقیر امکانات و ثروتهای آسمان و زمین است.

۲- «برگ سپهر و نوای خاک» می‌تواند، اشاره به امکانات و اسباب دنیوی باشد که آسمان و زمین در اختیار انسان می‌گذارند.
نکات: (برگ، نوا) و (سپهر، خاک): مراعات نظیر - سپهر، خاک (به معنای زمین): طباق یا تضاد.

معنی: سرشت و بنیاد جهان و رسوم و آیین روزگار را بی‌فایده بدان و برگ و نوای (اسباب و دستگاه) آسمان و زمین را در حکم هیچ و معدوم بشناس!
۱۲- وطاء: «خلافِ غطاء، آنچه بگسترانند چون فرش. و غطاء، آنچه پوشانند چون پرده و ستر»^(۱) - وطای ازرق: آسمان کبود، در جایی دیگر، آسمان را «وطای سبز» گفته است؛ قس:

- خط سیه کرده تظلم به در چرخ برید که شما در خط از این سبز و طایید همه^(۲)
غطای خاک: کره خاک، زمین که مانند پوشش و پرده‌ای، روی همه چیز را می‌پوشاند؛ مثلاً روی مرده‌ها و غیره را.

توضیح: «وحش»، با اینکه به معنای حیوانی است دشتی که با انسان مانوس نشود؛ ولی در اینجا منظور، مطلق حیوان است که برای برطرف ساختن غرایز خود، به داده‌های آسمان و زمین وابسته است؛ مثلاً: اگر آسمان، آب را برایش فراهم نکند و زمین غذایش را تهیه نکند، حیاتش به مخاطره می‌افتد و توصیه شاعر بر قطع تعلق از کلّ دنیا است.

نکات: (سپهر، زمین) و (وطاء، غطاء): طباق یا تضاد و به نوعی مراعات نظیر - (سپهر = وطای ازرق و زمین = غطای خاک): لفّ و نشر مرتب.

معنی: ای انسان! مانند حیوانات به آسمان و زمین (کلّ دنیا) وابسته مباش و به این آسمان کبود - که مانند فرشی گسترده شده است - توجه مکن و اهمیت مده و زمین را - که چونان پرده و پوششی است - [به عنوان «دار مقام»] انتخاب مکن!

۱- حواشی عبدالرّسولی، صفحه ۲۴۲

۲- بیت ۵، مطلع دوم، قصیده ۸

۱۳- توضیح: تشبیه فلک به «دود»، یادآور آیه ۱۱ از سوره «فُصِّلَتْ» می‌باشد، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ...

ترجمه: سپس به آسمان پرداخت در حالی که آن دودی بود.

نکات: (فلک، خاک) و (طول، عرض): طباق یا تضاد و به نوعی مراعات نظیر. معنی: شاعر در تحقیر فلک می‌گوید: ای مردا (ای انسان) خود فلک و طول و عرض آن چیزی نیست مگر دودی که به شکل گنبد درآمده، بالای زمین، معلق و آویزان است.

۱۴- شهباز گوهر: آنکه گوهری چون شهباز دارد، والا گهر، بلند همت؛ قس:

- «هیچ شهباز گوهر، غرابی و هیچ شیر همت، روباهی ننماید.»^(۱)

سیمرغ پیکر: آنکه شکل و پیکری مانند سیمرغ دارد، عظیم الجثه (در مورد انسان، عظمت معنوی او مراد است).

توضیح: خاقانی، بارها «دود و باز» را توأماً آورده است و آنچه از شواهد برمی‌آید، این است که گویا، باز از دود ترسیده و می‌گریزد و دود به نوعی، موجب آزار و اذیت باز می‌شود. مرحوم «عبدالرسولی» می‌نویسند: «دود موجب هلاک باز است.»^(۲)؛ قس:

- گفتی ای باز سپید از دود دل چون می‌رهی کاشک ار باز سپیدم بی‌سیاهی دودمی^(۳)
- ترسد از دود سیه باز سپید تو ز درد و غصه نتوانی گریخت

(صفحه ۷۵۷)

نکات: (شهباز، سیمرغ) و (شهباز، دود): مراعات نظیر - در بیت صنعت «موازنه یا مماثله» وجود دارد.

۱- منشآت خاقانی، صفحه ۱۰۱

۲- حواشی، صفحه ۴۵۷

۳- بیت ۲۸، قصیده ۱۰

معنی و مفهوم: شاعر در تحقیر آسمان و زمین و تعظیم انسان می‌گوید: ای انسان والا گهر! تو شهبازی هستی که باید در اوج آسمان معنویات پرواز کنی. پس این گنبد های دودی افلاک به درد تو نمی‌خورد. تو آن چنان با عظمت و بزرگ هستی که باید مانند سیمرغ - که جایگاهش کوه قاف است - در قاف معنویات سکنی‌گزینی. پس این تپه‌های خاکی به کار تو نمی‌آید؛ به عبارتی دیگر، تو آن چنان والایی که در آسمان و زمین نمی‌گنجی. پس، دل به زمین و آسمان مبنده!

۱۵ - کمان گروهه: کمانی که بدان، گلوله و مهره گلین اندازند، قوس البنادق؛ قس:
- کمان گروهه گبران ندارد آن مهره که چار مرغ خلیل اندر آورد ز هوا
(صفحه ۳۱)

توضیح ۱ - در تشبیه گردون به کمان گروهه و زمین به مهره گلی، شکل ظاهری گردون - که خمیده است - و زمین - که گرد و کروی است - مورد نظر بوده است. کره زمین بسان مهره گلینی در میان کمان گروهه افلاک واقع شده است.

توضیح ۲ - با توجه به ترکیب «ساکن نمای» به نظر می‌رسد که شاعر از ساکن نبودن و گردش زمین اطلاع داشته و گفته: نقطه‌ای که ساکن به نظر می‌آید و در واقع ساکن نیست. ضمناً در تشبیه زمین به «نقطه»، تحقیر زمین، مورد نظر است؛ همچنان که در تشبیه آسمان به «کمان گروهه».

نکات: گردون، خاک: طباق یا تضاد و مراعات نظیر. - کمان گروهه، گل مهره: مراعات نظیر - نقطه ساکن نمای خاک: اضافه تشبیهی («ساکن نمای» صفت نقطه است). معنی: شاعر در ادامه تحقیر آسمان و زمین گوید: گردون مانند کمان گروهه‌ای است که اطفال با آن بازی می‌کنند و کره خاکی - که مانند نقطه ساکن نمایی است - در حکم مهره گلین این کمان گروهه است.

۱۶ - نهادن: تصوّر کردن، پنداشتن، قابل شدن، به شمار آوردن - این: جان - آن: جسم. توضیح: قدما روح را از آتش و جسم را از خاک می‌دانستند. در لغت نامه دهخدا به نقل «از کشاف اصطلاحات الفنون» می‌خوانیم: «در بعضی رسایل آمده: نار را روح،

باد را عقل، آب را نفس و خاک را جسم می‌گویند.»

نکات: جسم، جان: طباق یا تضاد و مراعات نظیر - آتش، خاک: مراعات نظیر.

معنی: تاکی، به علت کوتاه‌بینی، تصوّر خواهی کرد که جسم از رشد خاک و جان از فروغ آتش است؟

۱۷- توضیح: جان را از مزاج طبع دانستن = «جان را از فروغ آتش دانستن» در بیت ما قبل.

نکات: زر، خور، خاک: مراعات نظیر - بخشش خور: اضافه استعاری - عطای خاک: اضافه استعاری - مصراع دوم تمثیل است و اشاره دارد به عقیده قدما که آفتاب را در پیدایش احجار کریمه مؤثر می‌دانستند و مناسبت «خاک» با «زر» در این است که زر در دل خاک و سنگ پروده می‌شود؛ قس:

- آفتابی شو ز خاک انگیز زر زی عطارد زرّ جوزایی فرست

(صفحه ۸۲۷)

معنی: شاعر در بطلان عقیده کسانی که جان و روح را از فروغ آتش می‌دانند، می‌گوید: جان، بخشش و عطای حضرت حق به انسان است. چرا جان را از مزاج طبیعت می‌دانی و آن را منسوب به ماده و طبیعت می‌کنی؟ همانگونه که زر نتیجه بخشش خورشید است نه عطای خاک.

۱۸- جنیت: یدک، اسب کُتل - چرب آخر: طویله پر نعمت و علف برای چهارپا، کنایه از مکان فراخی عیش و نعمت؛ قس:

- برون تاز اسب همت را، کجا؟ بیرون از این گنبد

وگر چرب آخرش خواهی، هم آب و هم گیاه آنک

(صفحه ۴۴۸)

نکات: جنیت، آخر: مراعات نظیر - جنیت جان و سبز جای خاک: هر دو اضافه

تشبیهی.

معنی: ای خاقانی! اسب جانت را به سوی فنا و نیستی بفرست! زیرا آن چرب آخر

(عدم) برای اسب جان تو، بهتر از دنیای خاکی سرسبز است.
مفهوم: ای خاقانی! جانت را فانی کن! به خاطر اینکه برای جان تو، فنا و نیستی، بهتر از ماندن در این دنیا است.

۱۹ - جُعَل: سرگین گردان، حشره‌ای از تیره قلاب بالان که بیشتر در کویرها و صحاری گرم می‌زید. بدنش سیاه رنگ و جزو قلاب بالان درشت است و بزرگیش از سوسکه‌های خانگی کمی بیشتر است. این حشره، علاقه زیادی به سرگین شتر دارد.^(۱) - بستان قدس: عالم قدس، بهشت، عالم مجرّادات؛ قس:

تویی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک
(حافظ)

توضیح: عنکبوت به دلیل اینکه بیشتر در سقف خانه‌ها لانه می‌کند، «کدخدای خاک» است.

نکات: (نحل، جُعَل، عنکبوت) و (نحل، بستان) و (عنکبوت، خاک): مراعات نظیر.
معنی و مفهوم: تو زنبور عسل هستی و سرگین گردان نیستی که علاقه‌مند به سرگین عالم ماده باشی. پس، به سوی بوستان قدس روانه شو! تو مرغی هستی که آشیانه تو عرش و ملکوت الهی است. پس، مانند عنکبوت، کدخدای دنیا مباش و به دنیای خاکی وابسته مشو!

۲۰ - نکته: گهر بی‌بهای خاک: اضافه تشبیهی («بی‌بها» صفت گهر است).

معنی: به هر قیمتی که شده، میلی بخر و در دو چشم خود بکش و خود را کور بکن! تا این گوهر بی‌ارزش خاک (دنیای خاکی) را نبینی.

۲۱ - توضیح ۱ - خراسان، محلّ برآمدن خورشید است. به همین دلیل، خورشید در اندوه و غم خراسان، تیره و تار شده است.

توضیح ۲ - خاک، عنصری ظلمانی و تیره و تار است و در این بیت، منظور از ظلمت

خاک، ظلمها و ستمهایی است که روی زمین انجام می‌گیرد و خصوصاً ظلم و ستم غزان در سرزمین خراسان.
نکات: (خراسان، آفتاب) و (خورشید، سایه) و (سایه، ظلمت) و (ظلمت، خاک):
مراعات نظیر.

معنی: شاعر معتقد است که آدمی باید خود را کور کند تا این مصایب و ستمها را نبیند و از طرفی، با این همه کدورت و تاریکی ظلم و ستم، دیگر نیازی به چشم و دیدن نیست. می‌گوید: خصوصاً که به خاطر مصیبت و اندوه خراسان، خورشید نیز ماتمزه گشته و در زیر سایه ظلمت افزای دنیای خاکی، سیاه و تیره شده است؛ به عبارتی دیگر، خورشید هم در اثر ظلمها و ستمهایی که در سرزمین خراسان صورت گرفته، تیره شده است.

۲۲ - محمد یحیی: رک. بیت ۲۲، قصیده ۲ - ثوابت: جمع ثابته، ستارگان غیر سیّار، فلک هشتم، کرسی (به لسان شرع) - از قبه ثوابت تا منتهای خاک: یعنی از اوج عرش تا حضيض فرش، از اوج آسمان تا زیرزمین، کلّ جهان.

معنی: گویی به خاطر کشته شدن امام محمد یحیی، کلّ موجودات جهان، از اوج آسمان گرفته تا زیرزمین، ماتمزه و سوگوارند.

۲۳ و ۲۴ - توضیح ۱ - در نسخه عبدالرّسولی به جای «کوه علم»، «کوه حلم» ضبط شده که مرجّح است، به جهت اینکه «کوه» غالباً، مشبه به «حلم» (بردباری، صبر، طمأنینه هنگام غضب) واقع می‌شود؛ قس:

- حلم او چون کوه و اندر کوه او کھف امان طبع او چون بحر و اندر بحر او دُرِ فطن^(۱)
- که نیم، کوهم ز صبر و حلم و داد کوه را کی در رباید تند باد؟^(۲)

توضیح ۲ - مصراع دوم بیت ۲۳، تلمیحی دارد به آیات ۶ - ۷ از سوره نبا:

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا * وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا» و امیرالمؤمنین، علی (ع)، نیز

۱ - دیوان منوچهری، صفحه ۸۰

۲ - مثنوی، دفتر اول، صفحه ۲۳۳

فرمایند:

«وَوَدَّ بِالصُّخُورِ مَيْدَانَ أَرْضِهِ»^(۱)

مرقد: آرامگاه.

نکات: کوه حلم: اضافه تشبیهی - پیکر خاک: اضافه استعاری - تب لرزه یافتن خاک: استعاره مکنیه (زمین چون عاشقی که از معشوق خود دور شود، بیمار گشت).

معنی بیت ۲۳ و ۲۴ - محمد یحیی کوه حلم و بردباری بود که از دنیا رفت و همچنان که بدون کوه، بنیاد زمین متزلزل شده و قرار و ثبات خود را از دست می دهد، از جدایی او نیز زمین دچار تب و لرز (زلزله) شد و این آرامگاه مقدس او بود که مایه شفای زمین گشته [و زلزله را از زمین دور کرد].

۲۵ - روضه: باغ، در اینجا به معنای گور، آرامگاه - طوبی: درختی است در بهشت که گویند به هر خانه از اهل بهشت، شاخه ای از آن رسد و میوه های گوناگون و خوشبو دارد.^(۲)

نکته: عطر، روضه، طوبی، بهشت: مراعات نظیر.

معنی: با وجود عطرهاى خوشبوی آرامگاه پاک محمد یحیی، اگر از گیاه بی ارزش خاک، طوبای بهشتی بروید، جای تعجب نیست.

۲۶ - گنبد: در مصراع دوم، به معنای دخمه و گور مردگان است که به شکل گنبد سازند؛ قس:

- رخت از این گنبد برون بر گر حیاتی بایدت

زانکه تا در گنبدی با مردگانی هم وطأ

(صفحه ۱)

- چو مهد شاه در گنبد نهادند بزرگان روی در روی ایستادند^(۳)

۱ - نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبة اول، صفحه ۱۳

۲ - معین.

۳ - خسرو و شیرین نظامی، صفحه ۶۸۹

حاجت روا: روا کنندۀ حاجت، برآورنده حاجت، صفت کعبه؛ قس:

- کعبۀ حاجت روای سایلان درگاه تست گشته مر هر ملتَمِس را زو محصل ملتَمِس^(۱)

خاک: مجازاً، اهل دنیای خاکی، خاکیان، مردم.

توضیح: در نسخه عبدالرسولی به جای «جسم»، «گوش» ضبط شده که با توجه به «ندا» مناسبتر است.

نکات: گنبد، گنبد: جناس تام - گنبد فلک: اضافه تشبیهی - خاک: مجاز به علاقه حال و محل.

معنی: از فلک به گوش محمد یحیی ندا آمد: ای کسی که آرامگاه تو مانند کعبه، حاجات خاکیان را برآورده می سازد!

۲۷ - خاکیان: اهل خاک - فرشته خلق: آنکه خوی و خصلتی چون فرشته دارد، پاک و بی گناه - واحزنا: کلمه ای است که هنگام اندوه استعمال کنند، افسوس! (منادای مندوب)

توضیح: شاعر در آوردن کلمات «خاکیان» و «فرشته خلق» تعمّد داشته و این دو را مقابل هم قرار داده است. «غزان» را - که افرادی پست و بی رحم بودند - «خاکیان» و محمد یحیی را - که به نظر شاعر، فردی پاک و بی گناه بود - «فرشته خلق» نامیده است. در واقع غزان را افرادی زمینی و او را موجودی آسمانی قلمداد کرده است.

نکات: التزام حرف «خ» - جفای خاک: اضافه استعاری.

معنی: محمد یحیی - که مثل فرشتگان پاک و معصوم بود - به دست افراد پست و بی مقدار زمینی خفه گشت. ای کاینات! دریغ و اندوه از ستم دنیای خاکی!

توضیح: در مورد خفه کردن امام محمد یحیی رک. بیت ۲۶، قصیده ۲

۲۸ - نکات: دیدن آسمان و آگاه بودنش: استعاره مکنّیه (همچنان که در بیت بعد آسمان، قوت تکلم نیز دارد).

معنی: آسمان دید که برای خفه کردن امام محمد یحیی در دهانش خاک می کنند و

می دانست که دهان او لایق خاک نیست.

۲۹- این چشمه حیات: اشاره به دهان محمدیچی در بیت ما قبل.

معنی: خاک بر سر فلک! آخر چرا به آن خاکیان نگفت که دهان محمد یحیی چشمه آب زندگی است؛ آن را جایگاه خاک نکنید! (خاک در آن دهن نکنید!)

۳۰- صلا: کسی یا کسانی را برای طعام یا چیزی آواز دادن - از: در این بیت به معنای «به» است.

معنی: جبریل به عنوان موافقت و همراهی با دهان محمد یحیی - که خاک در آن کردند - فرشتگان را دعوت به خاک خوردن می کند.

توضیح: «موافقت» یادآور داستانی از «اویس قرنی» است که در کتاب «تذکره الاولیای عطار» آمده است: «گفت: شما (فاروق و مرتضی) دوست محمد هستید؟ گفتند: هستیم. گفت: اگر در دوستی درست بودید، چرا آن روز که دندان مبارک او را شکستند، به حکم موافقت، دندان خود را نشکستید؟ که شرط دوستی موافقت است. پس دندان خود بنمود، یک دندان در دهان نداشت. گفت: من او را به صورت، نادیده موافقت کردم که موافقت از دین است.»^(۱) در بیت ۲۶ از قصیده ۲ نیز نوعی موافقت به چشم می خورد.

۳۱- خاک: در مصراع اول به معنای تربت و گور و آرامگاه است و در مصراع دوم به معنای زمین خاکی - نواله: لقمه خوراکی - ناشتا: کسی که از بامداد تا پاسی از روز، چیزی نخورده باشد.

نکات: خاک، خاک: جناس تام - خورده، ناشتا: طباق یا تضاد - دهن ناشتای خاک: اضافه استعاری («ناشتا» صفت دهن است).

معنی: به تربت شریف محمد یحیی سوگند می خورم که دهان گرسنه زمین، لقمه ای بهتر از او نخورده است.

مفهوم: محمد یحییٰ بهترین انسانهاست و زمین شخصی بهتر از او را در خود مدفون نکرده است.

۳۲- مَلَّت: دین و شریعت و مذهب، در اینجا به معنای اَمّت و پیروان دین به کار رفته است؛ قس:

- دین، روشن ایّام است از او دولت، نکونام است از او

ملکت، به اندام است از او، مَلَّت، به سامان باد هم

(صفحة ۴۵۷)

فناء: پیشگاه سرای.

نکته: فناء خاک: اضافه استعاری.

معنی: پیشگاه سرای خاکی (دنیا)، در میان اَمّت محمد (ص) کسی فاضل تر از محمد یحییٰ نداشته است.

۳۳- آن: اشاره به حضرت محمد (ص) - این: اشاره به محمد یحییٰ - تهلکه: هلاک، نابودی، چیزی که نتیجه اش نابودی باشد؛ مانند جنگ و غیره. - روز تهلکه: در اینجا منظور، روزی است که دندان مبارک حضرت محمد (ص) را در آن روز شکستند و آن در جنگ اُحد بود.

«علامه مجلسی» به نقل از «طبرسی» نقل می‌کند:

«وَكَانَ الَّذِي كَسَرَ رُبَا عِثَّةً وَشَجَّهُ فِي وَجْهِهِ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ»^(۱)

ترجمه: و کسی که دندان رباعی (چهار دندان میان دندانهای ثنایا و انیاب) پیامبر (ص) را شکسته و رخسار ایشان را زخمی کرد، عتبه بن ابی وقاص بود.

- چون گهر اودل سنگی نخست سنگ چرا گوهر او را شکست^(۲)

فتنه: منظور، فتنه غزان و حمله آنها به خراسان است که در مقدمه قصیده ۲ از آن به

۱- بحار الانوار جلد ۲۰، صفحه ۲۰

۲- مخزن الاسرار نظامی، صفحه ۵۳

تفصیل سخن رفته است.

نکات: (دندان، دهان) و (سنگ، خاک): مراعات نظیر.

معنی: حضرت محمد (ص) به هنگام جنگ احد، دندان مبارکشان را فدای سنگ کردند. (دندان مبارکشان شکست) و محمد یحیی به هنگام فتنه غزان، دهانش را فدای خاک کرد. (غزان، خاک در دهنش ریخته و خفه‌اش کردند).

۳۴- ضیابخش: روشنی بخش، نور دهنده - کدورت زدای: زداینده و از بین برنده تیرگی.

توضیح: آفتاب مظهر نوربخشی و خاک مظهر تیرگی‌هاست. (رک. بیت ۲۱)

نکات: (ضیاء، آفتاب) و (کدورت، خاک): مراعات نظیر - ضیاء، کدورت: طباق یا تضاد.

معنی: کو رأی ثاقب او (محمد یحیی) که روشنی بخش آفتاب بود؟ و کو آن وجود روحانی و پاک و لطیف او که تیرگیهای خاک را می‌زدود و آن را مصفا می‌ساخت.

۳۵- این: اشاره به چرخ - آن: اشاره به زمین.

توضیح: خاک، پست‌ترین عناصر و آتش، اعلای آنهاست و ترتیب کرات نیز به این صورت است: کره خاک، کره آب، کره باد و کره آتش. به همین جهت، چرخ که در بالاست، می‌گوید: وای آتش! و زمین که در پایین، است می‌گوید: وای خاک! و از طرفی، اصل چرخ را از آتش (اثیر) و اصل زمین را از خاک می‌دانستند.

نکات: (فکر، حلم) و (چرخ، زمین) و (آتش، خاک) و (چرخ، آتش) و (زمین، خاک): مراعات نظیر - گفتن چرخ و زمین: استعاره مکئیّه.

معنی: آسمان و زمین از فکر و حلم او بی‌بهره شدند. آسمان گفت: وای به حال آتش! و زمین گفت: وای به حال خاک!

مفهوم: با رفتن محمد یحیی، آسمان و زمین از فکر و حلم وی بی‌نصیب مانده، نه تنها به حال خود، بلکه به حال اصل خود نیز تأسف خوردند.

۳۶- مرجع ضمیر «ش»، امام محمد یحیی است. - ارواح: جمع روح، اجساد: جمع جسد.

دان: پسوند مکان، از قبیل آتشدان، نمکدان و غیره - زای: زاینده، به وجود آورنده، از قبیل حادثه زای، گوهرزای.

نکات: (خاک، اجساد) و (چرخ، ارواح) و (خزاین، معادن) و (چرخ، خاک): مراعات نظیر - ارواح، اجساد: طباق یا تضاد - در بیت، صنعت «موازنه یا مماثله» وجود دارد.

معنی: در علو مقام و بخشش محمد یحیی می گوید: خاکِ درگاه او، گنجینه هایی است که ارواح آسمانی در آن جای دارند و بخشش دست او، معادنی است که اجساد خاکی از آن استخراج می شوند.

۳۷ - سنجر: (رک. بیت ۲۲، قصیده ۲) - دولتی: منسوب به دولت، دولتمند، سعادتمند، مقتدر - مهر آزمای: آزماینده محبت، مهرورز، عاشق، که دوستی و عشق را به امتحان و آزمایش گیرد؛ قس:

- مِهَر آزمای مُهره بازوش جان و عقل حلقه به گوش حلقه گیسوش انس و جان
(صفحه ۳۱۱)

توضیح: عناصر اربعه، ضد یکدیگرند و آنها را «اضداد اربعه» نیز گویند. در باب تضاد و دشمنی عناصر اربعه، «مسعود سعد» گوید:

- بساختند چهار آخشیج دشمن از آن که رای تست به حق گشته در میان داور^(۱)
نکات: دولت، دولتی: جناس مذتل - باد، خاک: طباق یا تضاد و مراعات نظیر - سعی دولت: اضافه استعاری - مهر آزمای شدن باد: استعاره مکنیه.

معنی: شاعر، در اقتدار و تدبیر محمد یحیی می گوید: سلطان سنجر در زیر سایه دولت او، دولتمند و مقتدر بود و او به قدری سیاستمدار و مدبر بود که از سیاست و تدبیر او، حتی باد - که ضد و دشمن خاک است - عاشق و محب خاک بود.

۳۸ - تعظیم سنجر: عظمت و بزرگی پادشاهی سنجر - پادشای دین: پیشوای دینی، فقیه،

روحانی.

نکته: سنجد، سنجر: جناس مطرف.

معنی: بدون شأن و شوکت محمد یحیی، عظمت و بزرگی پادشاهی سنجر، قدر و قیمتی ندارد و بدون پیشوای دینی (محمد یحیی)، پادشاه زمین (سلطان سنجر)، شخص مهم و در خور ذکری نیست.

۳۹- گردنا: سیخ، گوشه عود و رباب و مانند آن، که سیمها را بر آن نهند و بگردانند تا ساز کوک شود، چوب مخروطی، که کودکان ریسمان را بر آن پیچند و از دست گذارند تا در زمین به چرخ در آید، چوب چرخ که گردد و طناب دلو را بدان پیچند و از آن گشایند^(۱)، چرخه.

توضیح: مصراع دوم، اشاره به عقیده قدما دارد که زمین را ساکن می دانستند.
نکات: چرخ، خاک: مراعات نظیر و طباق یا تضاد - گردنای چرخ: اضافه تشبیهی - در کلمه «تو»، تأکید است؛ یعنی، فقط تو و نه غیر تو.

معنی: ای خداوند پاک و منزّه! تو بودی و تنها تو بودی که با آفرینش و قدرت خودت، سکون و بقای زمین را در میان چرخ گردنده وضع کردی.

۴۰- خاک چهل صبح: منظور خاک وجود انسان است که مطابق حدیث قدسی خداوند در چهل صبح (صبح) آن را سرشت:

«خَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بَيْدَيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً»^(۲)

ترجمه: گل آدم را در چهل صبح به دست خویش سرشتم؛ قس:

- خلقت آدم چرا چل صبح بود اندر آن گل اندک اندک می فزود^(۳)
- به یک قیام و چهار اصل و چل صبح که هست

از این سه معنی الف دال میم بی اعراب

(صفحه ۵۱)

۱- معین.

۲- مرصاد العباد، صفحه ۶۵

۳- مثنوی، دفتر ششم، صفحه ۳۴۳

توضیح ۱ - مصراع دوم، اشاره به آیه ۷۰ از سوره «اسراء» دارد:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»

ترجمه: ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان دادیم.

و نیز می‌تواند، اشاره به امر خداوند باشد به فرشتگان که آدم را سجده کنند (رک. بیت ۷) و در واقع، «ثنای خاک»، همان تعظیم انسان بر همه موجودات و حتی فرشتگان باشد.

نکات: دست، زبان: مراعات نظیر - خاک: مجاز به علاقه ماکان - دست صنع: اضافه استعاری و به اعتباری، اضافه اقترانی - زبان لطف: اضافه اقترانی.

معنی: ای خداوند پاک و منزّه! خاک وجود آدمی را با دست آفرینش و قدرت خویش سرشتی و خودت ستایش و ثنای انسان خاکی را بر زبان لطف آمیز خود جاری ساختی.

۴۱ - آتشی: ۱ - آتش صفت، تند و خشمگین؛ ۲ - آنکه در آتش خواهد سوخت، دوزخی؛ ۳ - شیطان صفت، که اصل او از آتش است؛ همانگونه که اصل آدم از خاک است و این وجه مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

توضیح: این صفت (آتشی) را خاقانی به دشمنان و حاسدان مغرور خود داده است که خوی و طبع خاک را - که تواضع و فروتنی باشد - ندارند.

نکات: آتش، خاک: مراعات نظیر - «ی»: در «آتشی»، یای نسبت است.

معنی: پروردگارا! خاقانی خاک درگاه تست. تو او را از شرگروهی متکبر و شیطان صفت - که اندیشه متواضعانه آدم خاکی را ندارند - حفظ کن!

۴۲ - جوق: گروه، دسته، عده - کژ سیر: کج رفتار، کسی که رفتار و اخلاقش بد و ناشایست باشد. - کوژسار: مانند کوژ، خمیده قامت - پنج پای آبی: خرچنگ، که کج راه

می‌رود. - چار پای خاک: حیوان چهارپای زمینی که پشتش خمیده است.
 توضیح: منظور از کژ سیر و کوژ سار، آنهایی هستند که هم عیب باطنی و هم عیب
 ظاهری دارند. خاقانی این ترکیب را استعاره از دشمنان و حاسدان خود گرفته است.
 نکات: (یک، دو، سه، پنج، چار) و (آب، خاک): مراعات نظیر - سیر، سار: جناس
 لاحق - در بیت، صنعت «تنسیق الصفات» و «لفّ و نشر مرتب» وجود دارد.
 معنی: خاقانی در وصف دشمنان و حاسدان خود گوید: گروهی فرومایه پست که
 مانند خرچنگ، کجرفتار و مانند بهایم، خمیده قامت هستند.

شرح قصیده شش

وزن قصیده: مفعول مفاعیلن مفاعیل - بحر: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور
عروض و ضرب - کلمات قافیه: جهان، روان، شادمان و... - حروف قافیه: «ان»
(ا = ردف اصلی؛ ن = حرف روی) - ردیف: «مبینام».

این قصیده کوتاه، یکی از لطیف‌ترین و دلنشین‌ترین مراثی خاقانی در سوگ «همسر»
اوست. شاعر در این مرثیه با اوصاف و عناوینی چون: «آب زندگانی»، «بوی آشنای
جان» و «سرو قد» و نظایر آنها، عشق و عاطفه خود را نسبت به همسرش بیان داشته و
آرزو می‌کند که بی‌وجود او، «دل شادمانی» نداشته باشد و تا زنده است، با یاد او زنده
باشد. این چکامه کوتاه، بیانگر راز و نیاز و داعی شاعر با همسرش در آخرین دقایق
زندگی و نشان دهنده به خاک سپردن او در «خاک تبریز» است.

این قصیده، همچنین از نظر کثرت ترکیبات اضافی نظیر: «باغ رخ»، «داغ غم»، «دانه
دل»، «آینه دل»، «آینه خیال» و «حقه سینه» قابل توجه است.

۱ - نکات: باغ، داغ: جناس لاحق - در بیت صنعت ترصیع وجود دارد. - باغ رخ و داغ
غم: هر دو اضافه تشبیهی - مبینام: فعل دعایی («الف»، الف دعاست).

معنی: شاعر با اشاره به اینکه، با مرگ همسرش دیگر رغبتی به زندگی و ماندن در

این دنیا ندارد، می‌گوید: الهی بی‌باغ روی تو بمیرم و دیگر دنیا را نبینم! الهی جان و روانم همیشه داغ غم تو را داشته باشد!

۲- نکات: وصل، اصل: جناس لاحق و شبه اشتقاق - تن، دل: طباق یا تضاد و از جهتی، مراعات نظیر.

معنی: اصل و بنیاد شادمانی من، وصل تو است؛ الهی که بی‌وصل تو، برای من، دل شادمانی وجود نداشته باشد! و به عبارتی دیگر، الهی هرگز دلم شاد نشود!

۳- نکات: آب، آتش: طباق یا تضاد - آتش غم: اضافه تشبیهی.

معنی: لطف و مهربانی تو به منزله آب حیات است؛ الهی که بی‌لطف تو، هرگز از آتش غم در امان نباشم!

۴- بوی: «بوی» اولی به معنای «امید و آرزو» است. - نهان: در اینجا به معنای «جدا و دور» است؛ قس: «اگر خواهی ستوده‌تر مردمان باشی، با آنکه خرد از او نهان باشد، نهان خویش آشکارا مکن!»^(۱)

نکات: التزام کلمه «بوی» - بوی، بوی: جناس تام.

معنی: من به امید بوی تو، دل زنده شدم؛ الهی هرگز بوی تو از دلم جدا نباشد؛ یا به عبارتی دیگر، الهی همیشه دلم بوی تو را داشته باشد!

۵- رنگ: در اینجا به معنای «اثر و نشان» است.

نکته: بو، رنگ: مراعات نظیر.

معنی: بوی تو آشنا و محرم جان من است؛ به عبارتی دیگر، جان و روحم تو را می‌شناسد و به آن انس گرفته است؛ الهی بی‌تو، بمیرم و اثری از زندگی جانم وجود نداشته باشد!

توضیح: می‌توان «رنگ» را به معنای «بهره و نصیب» فرض کرد؛ چنانکه در ابیات زیر به این معنی به کار رفته است؛ قس:

- از وفا رنگی نیابی در نگارستان چرخ رنگ خود بگذار! بویی هم نخواهی یافتن^(۱)
 - به هیچ ره نروی تا در او نبینی سود به هیچ کس نروی تا در او نبینی رنگ^(۲)
 و در این صورت، معنای مصراع دوم چنین می‌شود: الهی بی‌بوی تو، بهره و نصیبی از زندگیِ جانم نبرم! ولی این وجه، ضعیف به نظر می‌رسد.

۶- در گرو بودن: مورد رهن بودن، کنایه از وابسته بودن - داو: بر وزن گاو، به معنی نوبت بازی شطرنج و نرد و غیره باشد.^(۳) زیاده کردن خصل قمار یعنی گرو قمار است.^(۴)
 - روان: در اینجا به معنای «سایر و باقی» است؛ قس:

- آن تازه سخن که کردم ابداع در روی زمین روان ببینم

(صفحه ۲۶۷)

و ایهاماً، به معنای «روح و نفس» نیز می‌باشد و از این جهت با «جان» در مصراع اول متناسب است.

نکات: (گرو، داو) و (جان، روان): مراعات نظیر - ایهام تناسب: مناسبت «روان» با «جان» - داو غم: اضافه تشبیهی.

معنی: تا زمانی که جانم در گرو نفسی است، جز داو غم تو، چیزی را با جانم سایر و باقی نبینم!

مفهوم: تا زنده‌ام، الهی فقط غم تو با جانم بماند و همراه باشد!

۷- توضیح: وجه شبه در تشبیه چشم شاعر به چشم کبوتر، گویا حک شدن نام جفت و همسر در چشم می‌باشد. متأسفانه با وجود جستجوی فراوان در کتب لغت و دواوین شعری و غیره، شاهی که دال بر وجود علامتی در چشم کبوتر - که موجب این مضمون

۱ - بیت ۸، قصیده ۷

۲ - «عنصری» به نقل از دهخدا.

۳ - برهان قاطع.

۴ - دهخدا.

بدیع شده است - باشد، یافت نشد. شاید منظور شاعر، تنها بیان وفاداری و علاقه و مهربانی وافر کبوتر به جفت و همسر خویش باشد.

معنی: الهی کبوتروار، بر چشم من همیشه، فقط، نام تو حکّ بشود.

۸- جعد: موی پیچیده و مجعد - شمشاد: نام درختی است که بلند باشد و چوب آن نهایت محکمی دارد. چون درختش خوش‌نما باشد، لهذا، آن را از اقسام سرو دانند و برگ‌هایش به سبب باریکی و هجوم، به موی خوبان مشابّهت دارد.^(۱)

از طرفی، «شمشاد» سمبل «قد و قامت موزون» نیز می‌باشد؛ قس:

- شاه شمشاد قدان، خسرو شیرین دهنان که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان
(حافظ)

جبهت: پیشانی.

نکات: (سرو، شمشاد، بوستان) و (جعد، جبهت): مراعات نظیر - سرو قد: اضافه تشبیهی - جعد شمشاد: اضافه استعاری و مجازاً به معنای خود «شمشاد» (مجاز به علاقه جزئیّت) - جبهت بوستان: اضافه استعاری و مجازاً به معنای خود «بوستان» (مجاز به علاقه جزئیّت).

معنی و مفهوم: شاعر با تشبیه ضمنی همسر خود به شمشاد و با خاطر نشان ساختن این مطلب که بعد از مرگ همسرش جلوه‌ها و مظاهر زیبای طبیعت، لطفی برای او نداشته و هر آنچه که بنابه مشابّهتی، او را به یاد همسرش بیندازد، موجبات ناراحتی وی را فراهم می‌کند، می‌گوید: الهی بی‌قامت موزون سرو مانند تو، همه شمشادهای بوستان از بین بروند و هیچ شمشادی در بوستان باقی نماند!

۹- یکدانه: گوهر بی‌مثل و نظیر. (رک. بیت ۵، مطلع دوم، قصیده ۳)

نکات: (یکدانه، گردن) و (آفتاب، آسمان): مراعات نظیر - یکدانه آفتاب: اضافه تشبیهی - گردن آسمان: اضافه استعاری.

معنی: شاعر با تشبیه ضمنی همسرش به آفتاب، آرزو می‌کند که بعد از مرگ همسرش، آفتاب نیز در آسمان ظاهر نگردد و می‌گوید: الهی بی‌تو، گوهر بی‌مثل و مانند آفتاب بر گردن آسمان نباشد!

۱۰- دانه دل: سويدای دل، حبه القلب، نقطه‌ای سیاه بر دل که محل عشق و محبت است؛ قس:

- هر شبی بر خاکش از خون دانه دل کشتمی هر سحر خون سیاووشان از او بدرودمی^(۱)

نکات: دانه، کشت، خوشه: مراعات نظیر - کشت شادی: اضافه تشبیهی.

مفهوم: الهی سالیان سال، کوچکترین اثر شادی در دلم وجود نداشته باشد!

۱۱- خیال: تصویری که در آینه دیده شود (رک. بیت ۱۲، قصیده ۲)؛ قس:

در آینه دل خیال فلک را بجز هاون سرمه سایى نبینم

(صفحه ۲۹۳)

نکات: (آینه، خیال، صورت) و (دل، جان): مراعات نظیر - آینه دل: اضافه تشبیهی.

معنی: الهی در آینه دل، خیال و تصویر تو را فقط به شکل جان و روح (اشاره به

عظمت و مقام والای روح و جان است) آشکارا ببینم و بس!

۱۲- خیال سان: به شکل خیال، آنچه که در حکم خیال یعنی «نیست گونه در عالم

واقعیت» باشد؛ قس:

- نیست و ش باشد خیال اندر روان تو جهانی بر خیالی بین روان^(۲)

- ز خاقانی خیالی ماند و آن نیز مماناد ار بماند بسی خیالت

(صفحه ۵۷۲)

موی خیال سان: موی بسیار باریک که با چشم دیده نشود.

نکته: آینه خیال: اضافه تشبیهی.

۱- بیت ۱۸، قصیده ۱۰

۲- مثنوی، دفتر اول، صفحه ۶

معنی: شاعر آرزو می‌کند که در مرگ همسرش، آنقدر غصه بخورد که تنش چون موی، بسیار باریک گردد و می‌گوید: الهی در آینه خیال تو، تصویر خود را به شکل موی شبح مانندی بینم و بس!

۱۳- آن جهان: جهان پس از مرگ - این جهان: دنیا - سر: میل و رغبت، عزم و قصد و تصمیم^(۱) - سر چیزی داشتن: مایل و راغب بودن به آن چیز؛ قس:

- سرمعشوق داری سر در انداز که عاشق زحمت سر بر نتابد
(صفحه ۵۷۶)

- شب، سر خواب و روز، عزم شراب نکند جز که دین و ملک خراب^(۲)
سر این جهان: مایل و راغب به ماندن در این دنیا.

معنی: تا زمانی که وصل تو از آن جهان نصیب دلم نشده است، الهی دلم هرگز مایل و مشتاق به ماندن در این دنیا نباشد!

مفهوم: الهی دلم رغبت و میل خود را به زندگی و ماندن در این دنیا از دست بده! تا بمیرد و به وصل تو در آن دنیا نایل شود.

۱۴- وداعی: منسوب به وداع - اشک وداعی: اشک خداحافظی، اشکی که هنگام وداع ریخته شود. - طوفان جهان ستان: طوفان عالم‌گیر، طوفانی که جهان را دربرگیرد.
نکات: جهان ستانی طوفان: استعاره مکثیه و اشاره‌ای به طوفان نوح - که عالمگیر بود - نیز دارد.

معنی: الهی عالمگیرترین طوفانها، طوفان اشکی باشد که من و تو به هنگام وداع از دیده جاری کردیم!

۱۵- حقّه: صندوق کوچک، ظرف کوچکی که در آن جواهر یا اشیای دیگر گذارند.

۱- دهخدا.

۲- سنایی به نقل از دهخدا.

نکات: حَقّه سینه: اضافه تشبیهی - تشبیه «راز» به «گوهر» به طور ضمنی.

معنی: وقتی صندوقچه سینه‌ام را باز می‌کنم، الهی فقط گوهر راز تو را در میان این صندوقچه ببینم و بس! (یعنی، سرّ و راز معشوقه و دلبر دیگری غیر از تو در دلم نباشد).
۱۶- کران کردن عمر: به پایان بردن عمر، به آخر رسانیدن عمر؛ قس:

- عمری به کران کنم که اهلی زن کوچه باستان ببینم

(صفحه ۲۶۵)

سودا: عشق و محبت، خاقانی از سودا و عشق خود نسبت به همسر اولش در مرثیه دیگری نیز که در سوگ همسرش سروده، سخن گفته است:

- آتش کجا در آب فتد، چون فغان کند؟ در آب چشم از آتش سودا من آن کنم

(صفحه ۷۸۹)

معنی: خاقانی با آرزوی اینکه، عشق همسرش اولین و آخرین عشق او باشد و این عشق هیچگاه پایان نپذیرد، می‌گوید: اگر عمرم را با عشق و محبت تو به پایان رسانم، الهی هرگز پایانی برای عشق تو نبینم! و به عبارتی دیگر، الهی عشق تو ابدی باشد و با مرگ نیز پایان نپذیرد!

۱۷- دگری کنی: در اینجا، یعنی همسر دیگری اختیار بکنی. - فاعل فعل گفتی، «همسر شاعر» است.

توضیح: گویا همسر اول شاعر در زمان حیاتش خطاب به شاعر می‌گوید: بعد از مرگ من، تو زن دیگری خواهی کرد. خاقانی در مرثیه دیگری که برای همسر اولش سروده نیز به این مطلب اشاره کرده است:

- گفتی که یار نو طلبی و دگر کنی حاشا که جانم آن طلبد یا من آن کنم

(صفحه ۷۸۹)

نکته: ورق گمان: اضافه تشبیهی.

معنی: شاعر با یادآوری مطلبی که همسرش در زمان حیات، راجع به اختیار همسر دوم از طرف وی گفته است، می‌گوید: به من گفتی که زن دیگری اختیار می‌کنی؛ این

حرف را نزن! الهی این فکر حتی در گمان و تصوّر من نیز نباشد!

توضیح: البته شاعر بعد از همسر اولش، نه یک بار، بلکه دو بار ازدواج می‌کند! (۱)

۱۸ - حاشِ لَله: پناه بر خدا! معاذالله! قس:

- پسین زن چو پیشین بود، حاشِ لَله که صد نسر واقع، سماکی نیرزد

(صفحه ۸۸۲)

آن: «عیش بی تو» در مصراع اوّل - چیزی را به خواب دیدن: کنایه از عدم امکان چیزی در عالم واقع می‌باشد.

نکات: «و» در مصراع اوّل، «واو» استبعاد و مبیّنت است؛ (۲) قس:

من و انکار شراب! این چه حکایت باشد؟ غالباً این قَدَرَم عقل و کفایت باشد

(حافظ)

از: در مصراع دوم، به معنای «در» است.

معنی: تو نباشی و من به عیش و عشرت پردازم! پناه بر خدا! الهی خیال آن فکر را حتّی در خواب هم نبینم!

۱۹ - نکته: «را» اضافه (خاقانی را ز دل = از خاقانی در باره دل او).

معنی: از خاقانی راجع به دل او چه می‌پرسی؟ حال دلم به گونه‌ایست (آنچنان بد و دردناک است) که الهی هیچ کس دچار آن حال نشود!

۲۰ - حسب: متعلق به، منحصر به؛ قس:

- ای شاه! جهان! ملک جهان حسب تو راست وز دولت و اقبال شهی کسب تو راست (۳)

نکته: دشمنان، دوستان: طباق یا تضاد.

معنی: آن حال بدی را (حال از دست دادن عزیز و تنها و بی‌او بودن) که حتی برای دشمنانم آرزو نمی‌کنم، الهی هرگز آن حال، متعلق به دل دوستانم نباشد! و به عبارتی

۱- رک. بزم دیرینه عروس صفحه ۴

۲- رک. دستور زبان فارسی، دکتر خیام‌پور، صفحه ۱۸۶

۳- انوری به نقل از دهخدا.

دیگر، الهی هرگز دوستانم به آن حال دچار نشوند!

۲۱- خاک: در مصراع اول، به معنای «سرزمین، خطّه و شهر» و در مصراع دوم، به معنای «تربت و قبر» است.

غم نشان: نشاننده غم، تسکین دهنده غم، استعاره از یار دلسوز و مهربان؛ قس:
- خاقانی از تیمار تو حیران شد اندر کار تو ای جان او غمخوار تو، تو غم نشان کیستی؟
(صفحه ۶۶۱)

نکته: خاک، خاک: جناس تام.

معنی: خطاب به همسرش گوید: برای غمخوار تو - که من باشم - در شهر تبریز به جز خاک گور تو، الهی هرگز یار و دلبر غم نشانی وجود نداشته باشد! و به عبارتی دیگر، الهی بعد از تو، یار و دلبر غم نشان من فقط خاک گور تو باشد!

شرح قصیده هفتا

وزن قصیده: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن - بحر: رمل مثنی محذوف عروض و ضرب - کلمات قافیه: عالم، آدم، همدم... - حروف قافیه: (م = حرف روی) - ردیف: نخواهی یافتن.

این قصیده در رثای کافی الدین عمر بن عثمان، عم خاقانی، سروده شده است که ضمناً حاوی اعراض و گریز خاقانی از دنیا و بیانگر جهان بینی منفی و نگرش او به زندگی دنیوی است.

خاقانی در نیمه اول این قصیده با اشارات متعدد به بد عهدی ها و پیمان شکنی های روزگار از «شب وحشتی» که «قاف تا قاف» جهان را فرا گرفته سخن می گوید و انسان را از دل بستن به سرای ناپایدار دنیوی برحذر می دارد و در نیمه دوم به مرگ عم فاضل خود که از او با عناوینی نظیر: «فیلسوف اعظم»، «حرز امم» و «رستم هفت خوان عقل» یاد کرده، اشاره نموده است و در ماتم او کیوان و مشتری فلک را نیز معزا می بیند و معتقد است که با مرگ او دیگر «چهار ارکان» عالم نیز میلی به آشتی و دوام و بقای عالم نخواهند داشت.

۱- جوهر و گوهر: اصل و سرشت، نهاد.

نکات: در بیت، صنعت ترصیع وجود دارد. - خطاب در این بیت، خطاب عام است. معنی: نشاط و سرور را در نهاد جهان و انسانیت و نیکوکاری را در سرشت آدمی نمی‌یابی.

توضیح: مضمون بیت از مضامین مکرر در دیوان خاقانی است؛ قس:
- مردمی از نهاد کس مطلب خرمی از مزاج وقت (دهر) مجوی
(صفحه ۸۰۰)
- از مزاج اهل عالم مردمی کم جوی از آنک هرگز از کاشانه کرکس، همایی برنخواست
(صفحه ۷۴۶)

۲- در کسی رازدن: کنایه از حاجت نزد وی بردن؛ قس:
- تو در خلق می‌زنی همه وقت لاجرم بی‌نصیب از این بابی^(۱)
این غمخانه: اشاره به «عالم» در بیت ماقبل.
توضیح: بیت، توصیه به عزلت‌گزینی و بریدن از خلق است. (رک. بیت ۳۸، قصیده ۲)
نکات: دیوار، در، خانه: مراعات نظیر - دیوار عزلت: اضافه تشبیهی.
معنی و مفهوم: از خلق عالم روی بگردان و گوشه‌نشینی اختیار کن و برای یافتن همدم و مونس به در خانه کسی مرو! زیرا در غمخانه عالم، کسی را به عنوان همدم نمی‌یابی.

۳- چارطاق: سقف یا گنبدی که بر روی چهار پایه بنا شده و چهار طرف آن باز باشد، نوعی خیمه چهارگوشه، شروانی^(۲) - خیمه پیروزه‌ای: استعاره از آسمان فیروزه‌ای رنگ؛ قس:

- نخواهم چارطاق خیمه دهر و گر سازد طنابم طوق گردن
(صفحه ۳۱۸)

چارمیخ: نوعی شکنجه معروف است و آن، چنان است که شخص را خواهند

۱- سعدی، به نقل از دهخدا.

۲- معین.

شکنجه کنند، بر پشت یا بر روی خوابانند و چهار دست و پای او را به میخ بندند؛
قس: (۱)

- جان یوسف زاد را کازاد کرد حضرت است وارهان زین چار میخ هفت زندان وارهان!
(صفحه ۳۲۴)

نکات: طاق، خیمه، میخ: مراعات نظیر - چار میخ غم: اضافه تشبیهی - در چار میخ
بودن طبع: استعاره مکنیه.

معنی: تا زمانی که در زیر سقف این خیمه فیروزه‌ای رنگ (آسمان) هستی، طبیعت
و وجود خود را بدون چهار میخ غم نمی‌یابی.

مفهوم: مادام که زنده‌ای و در این دنیا هستی، با غم دست به گریبان خواهی بود.
توضیح: «چار طاق» در مصراع اول یاد آور چهار عنصر اصلی (خاک، آب، باد،
آتش) است که افلاک و عالم از آنها به وجود آمد است و «چار میخ» در مصراع دوم با
قرینه «طبع»، یاد آور اخلاط چهارگانه (صفرا، خون، بلغم، سودا) است که طبع انسان بر
آنها استوار است.

۴- پای در دامن کشیدن = پای به دامن آوردن: فراهم نشستن، دامن در چیدن؛ قس:
- هر صبح پای صبر به دامن در آورم پرگار عجز، گردد دل و تن در آورم
(صفحه ۲۳۹)

پای در دامن غم کشیدن: زانوی غم به بغل زدن - طراز: نگار جامه، عَلم و نقش
جامه - مُعَلَّم: علم دار (اسم مفعول)، نقش و نشان دار، منقش.
توضیح: معمولاً آستین لباسها به نقشهایی منقش بودند.

نکات: (پای، دست) و (دامان، آستین): مراعات نظیر - دامن غم و طراز بی غمی: هر
دو، اضافه اقترانی.

معنی: زانوی غم به بغل گیر! زیرا کسی را نمی‌یابی که آستین دست او آراسته و

منقش به نقش و نگار بی غمی باشد.

مفهوم: با غم بساز! زیرا که در دنیا کسی بی غم نیست.

۵- توضیح: آه کشیدن نشانهٔ دردمندی است و شاعر معتقد است که به خاطر نبودن محرم در این دنیا، انسان نه تنها باید دردش را نگوید، بلکه حتی نباید آه بکشد که شاید متوجه دردهای او بشوند.

نکات: (تنگنا، زندان) و (آه، درد): مراعات نظیر - تنگنای لب: اضافهٔ تشبیهی زندانی کردن آه: استعارهٔ مکنیه.

معنی: آه خودت را در تنگنای لبانت محبوس کن! (آه مکش و بگذار آه در سینه‌ات بماند)، به خاطر اینکه، محرمی نمی‌یابی که بتوانی سرگذشت درد خود را برایش بازگو کنی.

۶- جهان مردمی: جامعهٔ انسانی، دنیای انسانها.

توضیح: وقتی حیوانات زخمی بشوند زخم خود را می‌لیسند و شاعر از این مسئله، به عنوان سازگاری بهایم با جراحت خویش یاد می‌کند؛ قس:

- چون سگ به زبان جراحت خویش می‌شویم و مهربان ندیدم (صفحهٔ ۵۱۰)

نکات: التزام حروف «م» و «ه» - جراحت، مرهم: مراعات نظیر - بی‌مرهمی: قید حالت.

معنی و مفهوم: همچنان که چهارپایان با لیسیدن و شستن زخم خود، در واقع با زخم خویش می‌سازند و کسی بر روی جراحت آنها مرهمی نمی‌نهد، تو نیز با زخمهای درونت بساز و از کسی مرهم نخواه! زیرا که در جهان انسانی، مرهمی برای دردهایت نمی‌یابی.

۷- نیک عهدی: وفای به عهد، درست پیمان بودن؛ قس:

- اگرچه نیک عهدی پیشه می‌کرد جهان، بد عهد بود اندیشه می‌کرد^(۱)
جامه چاک زدن: جامه دریدن به هنگام رسیدن مصیبت و ماتم (رک. بیت ۴۸، مطلع دوم، قصیده ۳) - جامه جان چاک زدن: نهایت دردمندی و مصیبت زدگی است. - این: اشاره به از بین رفتن نیک عهدی در مصراع اول.

نکات: زمین، فلک: طباق یا تضاد و از جهتی مراعات نظیر - از بین رفتن نیک عهدی: استعاره مکنیه - جامه جان: اضافه استعاری.

معنی: وفای به عهد، در روی زمین مُرد و از بین رفت. به خاطر این مصیبت، جامه جانت را چاک بزن! زیرا که ماتمی سخت‌تر و دردناک‌تر از این ماتم - که از سوی فلک برسد - وجود ندارد.

۸- رنگ: در اینجا به معنای «بهره و نصیب و سود و فایده» است. (رک. بیت ۵، قصیده ۶) - بو: اثر و نشان؛ قس:

- آن طره که هر جعدش صد نافه چین ارزد خوش بودی اگر بودی بوییش ز خوشخویی (حافظ)

توضیح: شکوه از بی‌وفایی ایام و اهل روزگار، از موضوعات مکرر در دیوان خاقانی است. (رک. بیت ۳، قصیده ۲)

نکات: (رنگ، بو) و (رنگ، نگارستان): مراعات نظیر - نگارستان چرخ: اضافه تشبیهی.

مفهوم: شاعر با در نظر گرفتن این نکته که «رنگ» به ذهن آشکارتر و نزدیک‌تر از «بو» است، می‌گوید: در این روزگار، بهره و نصیبی از وفاداری نمی‌بری. بهره بردن که سهل است، حتی اثر و نشانی هم از وفا در این عالم نمی‌یابی.

۹- هاتف: آواز دهنده‌ای که خود او دیده نشود، فرشته‌ای که از عالم غیب آواز دهد، سروش - این مرکز: منظور، کره زمین است که قدما آن را مرکز عالم می‌دانستند.

معنی: هر لحظه فرشته‌ای از عالم غیب به تو آواز سر می‌دهد که: در این مرکز (کره خاکی، دنیا)، دل شاد و بی‌دغدغه نمی‌یابی. (وجود ندارد).

۱۰- قاف: کوهی افسانه‌ای که محیط بر زمین است و سیمرغ (عنقا) در آن مسکن دارد. - قاف تا قاف: سراسر، گرداگرد، کران تا کران؛ قس:

پیّر ز خلق و زعنقا قیاس کار بگیر که صیت گوشه‌نشینان ز قاف تا قاف است (حافظ)

شب وحشت: اشاره‌ای نیز به شب اول قبر دارد. - تا دمِ صور: تا قیامت، تا موقع دمیدن اسرافیل در صور خود به هنگام قیامت، که در قرآن مذکور است:

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»^(۱)

ترجمه: و در صور دمیده شود. پس هر که (چه) در آسمانهاست و هر که (چه) در زمین است، جز آنها که او بخواهد، بیهوش می‌شوند. و بار دیگر در آن دمیده شود، ناگهان از جای برمی‌خیزند.

توضیح: صبح روز قیامت معروف است؛ قس:

- دمید در شب آخر زمان سپیده صبح پس، از تو خفتن اصحاب کهف نیست روا (صفحه ۱۲)

نکات: شب، سپیده‌دم: طباق یا تضاد - شب وحشت: اضافه تشبیهی - دم، دم: جناس تام - «ش» در صورش: ضمیر مفعولی است که مرجع آن، «شب وحشت» است.

معنی: کران تا کران جهان را به صورت شب وحشت می‌بینی، آنچنان که، تا دمیده شدن صور (تا قیامت)، برای این شب، صبح امید و انس و امنیتی نمی‌یابی.

مفهوم: وحشت، سراسر جهان را فرا گرفته است و هیچ امید و امنیتی نیست.

۱۱- سلامت: در اینجا به معنای عافیت و آرامش و سلوت است. - بوته: ظرفی را

گویند که از گِلِ حکمت سازند و طلا و نقره و مانند آن را در آن بگذازند.^(۱)
توضیح: خالی بودن روزگار از عافیت و سلامت، از مضامین و موضوعات مکرر در دیوان خاقانی است. (رک. بیت ۱۳، قصیده ۱)

نکات: (تاج، زر) و (زر، بوته) مراعات نظیر - (تاج دولت، زر سلامت، بوته عالم): هر سه، اضافه تشبیهی.

مفهوم: اگر می خواهی سعادتمند بشوی، به دنبال سلامت و عافیت باش! اما، بدان که سلامت و آرامش در عالم وجود ندارد.

۱۲- تاج داری: تاج دار بودن، پادشاهی. تاج دار بودن هدهد، اشاره به وجود یک دسته پر در سر هدهد که شبیه تاج است و این امر موجب شده که هدهد را به پادشاهی تاجور تشبیه کنند. «عطار نیشابوری در منطق الطیر» خود، که در سفر به سوی سیمرغ هدهد را پیشوا و رهبر مرغان، کرده است و در همان آغاز کتاب به تاج او اشاره می کند:

- صاحب سر سلیمان آمدی از تفاخر تاجور زان آمدی^(۲)

طوق آتش: یعنی طوقی که جنس آن از آتش باشد و در اینجا، منظور، سختی ها و مصایب سوزناک است و در مورد طوطی، پره های قرمز رنگ اوست که مثل گردنبندی، دور گردن طوطی است که عطار نیز به آن اشاره کرده است:

- مرحبا ای طوطی طویی نشین حله در پوشیده طوقی آتشین^(۳)

نکات: (هدهد، طوطی) و (هدهد، تاج) و (طوطی، طوق) و (طوق، تاج): مراعات نظیر - حلق دل: اضافه استعاری - طوق آتش: اضافه بیانی.

معنی: تا زمانی که مانند هدهد، تاجداری برای تو ضروری و بایسته است، همچنانکه طوق آتش رنگ طوطی همواره در گلوی طوطی بوده و هیچ وقت از گلوی طوطی کم

۱- معین.

۲- منطق الطیر، صفحه ۲۵

۳- منطق الطیر، صفحه ۲۵

نخواهد شد، گردنِ دلِ تو نیز همواره مزین به گردنبندِ آتشِ بلاها و مصایب خواهد بود.
مفهوم: مادام که جاه و مقام و بزرگی‌های دنیوی برایت اهمیت دارد و به دنبال آنها هستی، همواره با بلاها و سختیها دست به گریبان خواهی بود.

۱۳ - فتح باب: (رک. بیت ۳۸، قصیده ۲) - فتح باب دیده: اشک چشم - آن گلستان: گلستان آرزو.

نکات: (بیخ، گلستان، نم) و (دیده، نم): مراعات نظیر - خشک، نم: طباق یا تضاد خشک بیخ آرزو: اضافه تشبیهی.

معنی: از اشک چشم خود برای ریشه خشک و پژمرده آرزوها و آمال، فتح باب باران زایی بساز! زیرا که برای گلستانِ خشکِ آرزوها، نمی بهتر از اشک چشم وجود ندارد.

مفهوم: برای ناکامی‌ها و بی‌نصیبی‌ها چاره و علاجی نیست و شاید باگریه کردن بتوان قدری خود را سبک کرد.

۱۴ - حلقه تنگ: منظور بلاها و محنت‌های ناگواری است که چون حلقه تنگی، انسانها را دربر گرفته و قامت راست آنها را خم می‌کند و کمرشان را می‌شکند.

نکات: ایهام تناسب: کلمه «حلقه» علاوه بر معنای مورد نظر، به معنای «کوبه» نیز می‌باشد که از این جهت با «در» مناسبتی دارد.

حلقه، خم: مراعات نظیر - درگاه جهان: اضافه استعاری.

معنی: درگاه جهان، حلقه تنگی از مصایب و محنت‌ها دارد. مادام که داخل این حلقه هستی، قامت راست نخواهد شد و این مصایب و محنتها پشتت را خواهد شکست.

۱۵ - نالان: بیمار، مریض - جاندارو: نوش دارو و تریاق را گویند که حفظ جان کند و زندگی بخشد.^(۱) - جانداروی روزگار: استعاره از خوشی‌ها و لذات زودگذر دنیاست، در برابر «سم» که استعاره از بلاها و حوادث ناگوار روزگار است؛ قس:

- ای سخت مُهر زیانهای ما بوی تو جانداروی جانهای ما^(۱)
نکات: داروخانه، جاندارو، سم: مراعات نظیر - جاندارو، سم: طباق یا تضاد -
داروخانه گردون و کف گردون: هر دو اضافه استعاری.

معنی: روح بیمار را برای معالجه و درمان به داروخانه گردون مبر! چرا که از
دست روزگار، جاندارویی که آغشته به سم نباشد، دریافت نمی‌کنی.
مفهوم: روح انسان در دنیا همواره متالم و رنجور خواهد ماند، به خاطر این که لذت
و خوشیهای روزگار - که می‌تواند قدری از رنجوریهای روح را برطرف سازد - همواره
توأم با حوادث ناگوار و مصایب دردناک است.

۱۶- آن عالم: ۱- عالم معنی؛ ۲- آخرت، عالم پس از مرگ - اینجا: دنیا، این عالم، عالم
ناسوت - نوش: شهد و غسل - ارقم: مار سیاه و سپید که زهری کشنده دارد. - دم ارقم:
نفس سوزان مار ارقم که چون بر کسی یا چیزی رسید، منکوب و خشک کند؛ قس:
- خاقانیا ز عالم وحشت مجوی انس کانفاس عیسی از دم ارقم نیافت کس
(صفحه ۷۷۸)

- وفاداری مجوی از دهر خونخوار محال است انگبین از کام ارقم^(۲)
توضیح: برای فقدان عافیت (سلوت و سلامت) در این عالم، (رک. بیت ۱۱)
نکته: مصراع دوم تمثیل است. («نوش زنبور»، مشبه به «عافیت» و «ارقم» مشبه به
«اینجا» یعنی این دنیا)

معنی: آرامش (سلامت و سلوت) مربوط به عالم معنی (یا آخرت) است. در این دنیا
به دنبال عافیت مباش! چون نمی‌یابی؛ همانگونه که از نفیس سوزانِ مارِ ارقم نبایستی
انتظار شهد و غسل داشت.

۱۷- بنای چیزی بریخ کردن: یعنی تکیه بر چیزی ناپایدار و فانی و خلل پذیر کردن، کنایه

۱- مخزن الاسرار، نظامی صفحه ۵۱

۲- قصاید سعدی، کلیات، صفحه ۷۲۲

از بی اعتبار و سست بنیاد بودن آن چیز؛ قس:

- ولی خانه بریخ بنا دارد ار من ز چرخ سدایی گشایم فقاعی

(صفحه ۴۳۹)

فقاع = فُقَّاع: آبجو، شرابی که از جو و مویز و جز آن گیرند. - فُقَّع یا فقاع گشادن (گشودن): کنایه از لاف زدن، مباحثات کردن، بالیدن، ناز کردن.^(۱) مفهوم تکیه و اعتماد کردن هم از این کنایه استنباط می شود؛ قس:

- آنجا که من فقاع گشایم ز جیب فضل الا ز درد دل چوینخ افسرده تن نیند

(صفحه ۱۷۵)

نکات: یخ، فقع: مراعات نظیر (فقاع از مشروب های گازدار بوده و در کوزه سنگین نگهداری می شده است. روی در کوزه را با پوستی می پوشانده و محکم می کرده اند و برای خنک ماندن در قلیه یخ می خوابانده اند و هنگام خوردن، پوست در کوزه را با میخ سوراخ کرده (فقاع گشودن) و فقاع را با گاز آن از سوراخ پوست در می کشیده اند.^(۲) - در بیت صنعت تجرید وجود دارد.

معنی و مفهوم: هان ای خاقانی! بدان و آگاه باش! که عمر، بی اعتبار و سست بنیاد است. (گویی که بنای آن را بریخ کرده باشند). پس به آن تکیه و مباحثات مکن! به دلیل این که آن بنا، بنای محکمی نیست.

۱۸ - معنی: خاقانی عامل این ماتم را روزگار و فلک دانسته و آنها را به باد نفرین گرفته و می گوید: گو! روزگار در خون خود غلطان شود و چرخ بمیرد و زیر خاک رود! زیرا آن دو (دهر، چرخ) عم را به تو (خاقانی) پس نخواهند داد.

۱۹ - حرز: پناه، پناهگاه، تعوید (رک. بیت ۳۶، قصیده ۴) - امم: جمع امت - گنبد اعظم:

فلک اعظم است که فلک الافلاک باشد و عرش اعظم همان است، عرض مجید.^(۱)
 توضیح: راجع به حکمت و فلسفه کافی الدین عمر، (رک. بیت ۳۳، قصیده ۱)
 معنی: شاعر با اشاره به مقام معنوی عمّ خود پس از مرگ و تأکید بر اینکه فکر
 و اندیشه قادر به درک جایگاه والای او نبوده و تنها از طریق وهم و خیال می‌توان پی به
 جایگاه عظیم او برد، می‌گوید: او (کافی الدین عمر) فیلسوفی بزرگ و پناه و تعوید
 مردمان از بلایا بوده که از طریق وهم و خیال، جایگاه او را (پس از مرگ) فقط در عرش
 مجید الهی خواهی یافت.

۲۰ - جم: «جمشید پسر طهمورث و چهارمین شاه پیشدادی است که ۷۰۰ سال
 پادشاهی کرد.»^(۲) - جام جم: «جامی بود که جمشید اوضاع جهان را در آن مشاهده
 می‌کرد. این جام بعدها به کیخسرو و بعد از او به دارا رسید.»^(۳)؛ قس:
 - عید است و پیش از صبحدم مزده به خمار آمده

بر چرخ دوش از جام جم یک نیمه دیدار آمده

(صفحه ۳۸۸)

نکات: (آتش، باد) و (جام، جم): مراعات نظیر - جام، جم: جناس زاید - مصراع دوم
 تمثیل است. (منظور شاعر این است، که با نبودن حکیم و فیلسوفی چون کافی الدین عمر،
 دیگر کتابهای حکمت و فلسفه به درد نمی‌خورد و بی‌فایده است؛ همچنان که بدون
 جمشید نیز، «جام جم» سود و فایده‌ای ندارد.)

معنی: کتابهای حکمت و فلسفه را بسوزان! چرا که او (کافی الدین عمر) مثل باد به
 سرعت از دنیا رفت و جام جهان نما را بشکن! چون دیگر جمشید را نخواهی یافت.
 توضیح ۱ - شاید معنای مصراع دوم چنین باشد: جام شادیها را بشکن و از شادیها

۱ - دهخدا.

۲ - فرهنگ تلمیحات، صفحه ۲۱۱

۳ - فرهنگ تلمیحات، صفحه ۲۱۳

دست بکش! به خاطر این که، دیگر عمّ جهان بین خود را - که چون جمشید بود - نخواهی یافت.

توضیح ۲ - «ظاهراً نسبت این جام آینه کردار به جمشید از اینجا نشأت گرفته است که طبق روایات کهن، جمشید به فرّ ایزدی، دیوان را در آباد کردن جهان به کار واداشت و معادن از دل کوهها استخراج کرد و گوهرها از دریا بدر آورد و رازهای نهان طبیعت آشکار کرد.»^(۱)

«جام جم در دیوان خاقانی: جام جم در دیوان شاعرسخن سنج شروان به کرات استعمال شده؛ البته در کلیه این موارد، مفهوم عادی «جام جم» یعنی جامی که همه چیز دنیا در آن جلوه گر است، مورد نظر می باشد؛ نه مفهوم عالی عرفانی.»^(۲)

۲۱ - دنبال: دُم - پی برکشیدن: عصب بالای پاشنه اسب رازدن، در آوردن پی، پی کردن. - هفت خوان رستم: هفت آفت بزرگ که در راه رستم آمد؛ هنگامی که برای نجات کیکاووس به مازندران رفت و آن هفت، عبارتند از: ۱ - خوان اول، کشتن رخس شیری را؛ ۲ - غلبه تشنگی بسیار بر رستم و رفع تشنگی؛ ۳ - کشتن رستم ازدها را؛ ۴ - کشته شدن زن ساحر به دست رستم؛ ۵ - گرفتاری اولاد به دست رستم؛ ۶ - جنگ با ارژنگ دیو؛ ۷ - کشتن رستم دیو سفید را.^(۳)

رستم: استعاره از کافی الدین عمر.

توضیح: دُم اسب بریدن و پی کردن اسب، در دیوان خاقانی از نشانه های عزاداری ملوکانه بوده است؛ قس:

- این رایت نگون سر و رخس بریده دم بر غافلان هفت خطر گه برآورد
(صفحه ۵۲۹)

۱ - مکتب حافظ، صفحه ۱۶۸

۲ - مکتب حافظ، صفحه ۱۸۵؛ برای اطلاع بیشتر در مورد «جام جم» و مفهوم عرفانی آن و تجلّی آن در دیوان شعرا، به کتاب «مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی» صفحات ۲۲۲-۱۵۹ رجوع شود.

۳ - معین؛ برای اطلاع بیشتر به «شاهنامه ژول مول، جلد ۱، صفحات ۲۷۲-۲۵۶» رجوع شود.

- شب‌دیز و نقره خنگ فلک را به مرگ او پی بر کشید و دُم ببرید ار وفا گرید
(صفحه ۵۳۳)

نکات: (رخش، هفت خوان، رستم) و (رخش، دنبال، پی) و (دانش، عقل): مراعات
نظیر - رخش دانش و هفت خوان عقل: هر دو اضافه تشبیهی.
معنی: با مرگ او، رخش دانش بی‌سوار مانده است. در ماتم او، دُم رخش دانش را
ببرید و پی او را بزنید! چون دیگر برای هفت خوان عقل، رستمی پیدا نخواهید کرد.
مفهوم: علوم را کنار بگذارید! زیرا عمّ دانشمند من - که مراتب والای عقلانی را
پیموده بود - از دنیا رفت.

۲۲ - پیر خرد: استاد و مرشد خردمند و دانا - مُعْظَم: بزرگ داشته، بزرگ، قسمت اعظم
از هر چیزی، این کلمه را بیشتر برای غیر شخص مثل شهر، کتاب و کشور و غیره استعمال
می‌کنند و استعمال آن برای اشخاص (که بیشتر کلمه «مُعْظَم» را در این مورد به کار
می‌برند). ندرتاً صورت می‌گیرد.

توضیح: چرخ، خود به استادی و پیری معروف است؛ قس:
- گردون پیر گشت مرید کمال او پوشید بر ارادتش این نیلگون و طا
(صفحه ۵)

ولی، با وجود پیری و استادی، به عقیده شاعر، چرخ کهنسال، طفل دبستانِ عمّ او
بوده است.

نکات: طفل، مکتب، پیر: مراعات نظیر - طفل، پیر: طباق یا تضاد - طفل مکتب بودن
چرخ: استعاره مکنیه.

معنی: عمّ من، پیر و مرشد خردمندی بود که چرخ با وجود استادی و پیری، طفل
دبستان او محسوب می‌شد و از میان پیران و مرشدان، کسی بزرگوارتر از او وجود ندارد
و او افضل پیران و مرشدان است.

۲۳ - نقش: آنچه بر نگین انگشتر یا بر سکه حک کنند یا زنند؛ قس:
- گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

(حافظ)

توضیح: حضرت سلیمان (ع) انگشتی داشت که بر نگین آن «اسم اعظم» حک شده بود و به واسطه آن نگین، بر عالم فرمان می‌راند. در ادبیات فارسی به جهت اختلاط و امتزاجی که بین اساطیر سلیمان (ع) و جمشید صورت گرفته است، منسوبات و متعلقات حضرت سلیمان (ع) را به جمشید نیز نسبت می‌دهند، از جمله «خاتم سلیمانی» که به «خاتم جم» نیز مشهور است؛ قس:

- بی دم مردان خطاست بر پی مردان شدن بی کف جم احمقی است خاتم جم داشتن^(۱)
(صفحه ۳۱۶)

نکات: خاتم، نقش، جم: مراعات نظیر - این بیت تمثیل است برای بیت ما قبل. مفهوم: مقام عظیم و والای عمّ من منحصر به فرد بوده و پیران دیگر آن مقام را ندارند؛ همچنان که، نقش خاتم جمشید منحصر به فرد بوده و صدها هزار خاتم دیگر، آن نقش را ندارند.

۲۴- اکحل: رگ میانی دست، رگ میانی است که رگ هفت اندام و میزاب البدن نیز گویند، رگ حیات^(۲)، اکحل جزو رگهای ناجهنده (غیر ضارب) است و رگهای ناجهنده همگی از جگر منشعب می‌شوند: «این همه رگهای ناجهنده همه از جگر رویند.»^(۳)

شریان: رگی را گویند که خون سرخ و اکسیژن‌دار در آن جریان دارد (به استثنای شریان ریوی) و جریان خون در آن از قلب به طرف انساج است، سرخرگ، رگ جهنده،^(۴) شرایین یا رگهای جهنده (ضوارب) از دل منشعب می‌شوند: «بر آمدن شرایین از دل است.»^(۵)

دَم: در اینجا به معنای «بخار و حرارت مرطوب» که از چیزی خیزد؛ قس:

۱- برای آگاهی بیشتر از این اختلاط، به کتاب «مکتب حافظ صفحات ۲۲۵-۲۳۶» رجوع شود.

۲- دهخدا.

۳- هدایة المتعلمین، صفحه ۶۳

۴- معین.

۵- هدایة المتعلمین، صفحه ۶۷

- بخار و دم خون ز گرز و ز تیغ چو قوس قزح بُد که تابد ز میغ^(۱)
نکات: (خون، دل جگر، اکحل، شریان) و (چشم، دل، جگر): مراعات نظیر - (دل، جگر) و (اکحل، شریان): لفّ و نشر مشوّش.

معنی: در ماتم عمّ، چشم، از بس که خون جگر ریخت (خون گریست)، رگهای اکحل و شریان ما از خون خالی شد و سرد گشت و دیگر حرارتی - که ناشی از وجود خون در آنها باشد - در آن دو، وجود ندارد.

۲۵ - کیوان: (رک. بیت ۱۲، قصیده ۲) - برزکار: برزگر، کشاورز.

کیوان برزکار: در زبان انگلیسی، به کیوان «ساتورن Saturn» می‌گویند که در اصل کلمه‌ای یونانی است «Saturne» که یکی از رب‌النوع‌ها بوده، کشاورزی را به مردم آموخته است. در کتاب «فرهنگ اساطیر یونان و روم» ذیل ماده «Saturne» آمده است:

«ساتورن را معمولاً در حالی که داسی در دست داشت، تصویر می‌کردند و به همین مناسبت، اختراع یا انتشار و تعمیم کارِ زراعت و تراش مو را به وی نسبت می‌دادند.»^(۲)
خاقانی در جایی دیگر نیز به «زراعت کیوان» اشاره می‌کند:

- پنبه‌زاری بر فلک بی‌آب و کیوان بهر آب دلو را از پنبه زارش ریسمان انگيخته
(صفحه ۳۹۵)

این کهن طارم: استعاره از آسمان دیرین، دیرینگی و کهنسالی چرخ معروف است؛
قس:

- مهد شرف به صفّه شاه اخستان رسید صفّه ز هفت چرخ کهنسال در گذشت
(صفحه ۸۴۶)

توضیح ۱ - توجه به کیوان (نحس اکبر) در این بیت و مشتری (سعد اکبر) در بیت

۱ - «اسدی» به نقل از دهخدا.

۲ - جلد دوم ۸۱۷

بعد، در این مرثیه می‌تواند به عللی باشد، از جمله: ۱ - سعد و نحس فلک به مرگ کافی‌الدین عمر دریغ و اندوه می‌خورند و ماتم دارند.

۲ - کیوان به سبب «قدر و حلم» و مشتری به خاطر «علم و دانش» مناسباتی با کافی‌الدین عمر دارند؛ قس:

هر دو برجیس علم و کیوان حلم هر دو خورشید جود و قطب وقار
(صفحه ۲۰۳)

۳ - خود کافی‌الدین عمر منجم بوده است. (رک. بیت ۴۲، قصیده ۱)

۴ - اظهار اطلاعات نجومی از طرف شاعر.

نکات: کیوان، برزکار، کهن طارم: مراعات نظیر - از دریغ او سوختن کیوان و برزکار بودنش: استعاره مکنیه.

معنی: کیوان از اندوه و افسوس مرگ او، آن چنان سوخت که دیگر بعد از این به عنوان برزیگر این چرخ کهنسال نخواهد بود.

۲۶ - مشتری: برجیس (رک. بیت ۲۶، قصیده ۲) - مصحف: مجموعه اوراقی که در یک جلد جای دهند، کتاب، قرآن - «ش»: راجع است به مشتری. مشتری چون قاضی فلک است، مصحفی با خویش دارد؛ قس:

- ببخشد مشتری دستار و مصحف دهد مریخ حالی تیغ و جوشن
(صفحه ۳۱۹)

مُعْجَم: نقطه نهاده، منقوط.

توضیح: راجع به انتخاب مشتری به بیت قبلی مراجعه شود.

نکات: مشتری، مصحف: مراعات نظیر - خون گریستن مشتری: استعاره مکنیه.

معنی: مشتری در غم مرگ وی، از بس که خون گریست، مصحفش فقط به خون منقوط شد.

۲۷ - چار ارکان: عناصر اربعه (خاک، آب، باد، آتش).

توضیح: اگر عناصر اربعه با هم نباشند و از هم جدا گردند، همه چیز نابود می‌گردد، چون تشکیل عالم از امتزاج این عناصر است. در واقع با هم نبودن عناصر اربعه به نظر

شاعر، نوعی «موافقت و همراهی» (رک. بیت ۳۰، قصیده ۵) با گسسته شدن روح و جسم کافی‌الدین عمر است.

نکات: «روح، جسم» طباق یا تضاد و از جهتی مراعات نظیر - دریغ خوردنِ چار ارکان: استعارهٔ مکنّیه.

معنی و مفهوم: شاعر از راه اغراق و مبالغه می‌گوید: عناصر اربعه از اندو و گسسته شدن روح او از جسمش به عنوان موافقت و همراهی با او، از همدیگر جدا خواهند شد. (که در نتیجه، دنیا و مافیها نابود خواهد شد.)

شرح قصیده هشت

وزن قصیده: فاعلاتن فعلاتن فعِلُنْ - بحر: رمل مَثْمَن مَخْبُون، مَخْبُونِ
محذوف عروض و ضرب - کلمات قافیه: شماید، آید، چرایید... - حروف قافیه: ایید
(۱ = حرف روئ؛ ی = وصل؛ د = مزید) - ردیف: «همه».

این قصیده دو مطلبی، مشهورترین مرثیه خاقانی در سوگ رشیدالدین است و ردیف
قصیده (همه)، بر سنگینی بار معنوی قصیده و تأثیر عاطفی آن افزوده است که این
انتخاب خود به تنهایی، حکایت از وقوف و آگاهی شاعر به دقایق و رموز شاعری و
شرایط تأثیر شعر در اذهان می‌کند. شاعر در مطلع اول قصیده به تفصیل به شرح بیماری
فرزندش پرداخته و از تدابیری که برای معالجه بیماری او به عمل آمده سخن می‌گوید.
از اشارات خاقانی به نشانه‌های بیماری فرزندش در این قصیده، پیداست که رشیدالدین
به مرض «سِل» گرفتار شده و با همین بیماری می‌میرد و شاعر با بهره‌گیری از تشبیهات و
استعارات متعدد به وصف این مرض می‌پردازد و در مطلع دوم با بیانی جانگداز و
رقت‌انگیز به مراسم کفن و دفن و شیون و زاری وابستگان متوفی اشاره کرده و ضمن
اشارات متعدد به شیوه‌های علمی و خرافی مداوی در روزگار خود، آدمیان را از دل -
بستن به زندگی بی‌اعتبار دنیوی باز می‌دارد.

۱- دلنواز: نوازنده دل، آنکه یا آنچه دل را آرامش و تسلی بخشد. - بیمار نوازی: مهربانی با بیمار، عیادت و پرستاری بیمار (رک. بیت ۱۵، قصیده ۴).

توضیح: بنابر آنچه از کل قصیده استنباط می‌شود، تا بیت ده از مطلع دوم، طرف خطاب، عزیزان و شریکان مصیبت به طور عام و زنان و مستورگان حرم (با توجه به بیت ۴ و ۵ از مطلع اول و بیت ۲ از مطلع دوم که شاعر از آنها با عنوان «آهوی خطایی» و «آهو بره» و «کبک یاد» می‌کند) به طور خاص می‌باشد، و از بیت ده از مطلع دوم به بعد، طرف خطاب، معلوم و مذکور است.

معنی: شما، همه، آرامش بخش و تسلی دهنده من بیمار هستید. برای عیادت و پرستاری از من، پیش من بیاید!

۲- یک سر موی: فاصله بسیار اندک، ذره‌ای؛ قس:

- زلف تو مرا عمر دراز است ولی نیست در دست، سر مویی از آن عمر درازم (حافظ)

نکات: سر، موی: مراعات نظیر - التزام کلمه «موی».

معنی: از فرط لاغری چون موی شده و تا مرگ به اندازه یک سر مو فاصله دارم. (چیزی از عمرم باقی نمانده است). چرا حتی به اندازه سر مویی از من دورید؟ (یعنی نباید حتی ذره‌ای از من دور باشید).

۳- نکته: خبر، خطر: جناس لاحق.

معنی: من، خبر از جا و مکانم ندارم؛ زیرا که غرق در اندیشه خطر مرگ هستم (با از اندیشه خطر مرگ مدهوشم). اگر شما نیز مست نیستید و هشیارید، پس بگویید که کجا هستید؟ (یعنی، باید پیش من باشید).

۴- خزان رنگ: زرد رنگ - نوروز لقا: آنکه چهره‌اش مانند نوروز است در شکوفایی، آنکه سیمایی تر و تازه و شاداب دارد، شکفته رخسار، ضد خزان رنگ.

نکته: خزان، نوروز: طباق یا تضاد.

معنی: مانند دوری خزان از نوروز، شما نیز از من دورید، به خاطر اینکه من چون

خزان، زرد رخسارم و شما مثل نوروز، شکفته سیمایید.

۵- خط: ریش، محاسن، ریش و سبیل تازه رسته - خطا = ختا: به چین شمالی اطلاق می‌شده و آن، مسکن قبایل ترک بوده است.^(۱) «آهوی ختایی» معروف است؛ قس:

ای گم شده آهوی خطایی هم ز آبخور خطات جویم

(صفحه ۳۰۵)

- مژه‌ها و چشم یارم به نظر چنان نماید که میان سنبلستان چرد آهوی ختایی^(۲)

توضیح ۱- تر بودن خط عارض، نشانه بلوغ و نوجوانی است.

توضیح ۲- همانگونه که در بیت ۱ ذکر شد، «آهوی خطایی» در این بیت، اشاره به «زنان و مستورگان حرم» است که در مطلع دوم از مرثیه «ترنم المصاب» - که شرح آن گذشت - شاعر از آنها، با عنوان «نهان داشتگان» و «تذروان» (بیت ۱ و ۲) یاد می‌کند.

(رک. توضیح بیت ۱ از همین قصیده)

نکات: (سنبلستان، آهو) و (آهو، خطا): مراعات نظیر - خط، خطا: جناس مذیل - سنبلستان خط: اضافه تشبیهی.

معنی: سنبلستان خط عارض من، هنوز، تر و تازه است و خشک نگشته (نوجوانی بیش نیستم). پیش من بیاید که شما، آهوان خطایی هستید. (همانگونه که آهوان، مشتاق سنبلستان هستند، شما نیز مشتاق دیدار من باشید!)

۶- دنبه نهادن: کنایه از فریب دادن، چه، برای شکار حیوانات، اغلب دنبه و تله گذارند.^(۳)

- اگرچه دنبه بر گرگان تله بست به دنبه شیرمردی ز آن تله رست^(۴)

۱- معین.

۲- کلیات عراقی، صفحه ۲۹۹

۳- دهخدا.

۴- خسرو و شیرین نظامی، صفحه ۴۰۰

- تو را از گوسفند چرخ، دنیا می‌نهد دنبه تو بر گاو زمین برده اساس قصر و بنیانش
(صفحه ۲۱۴)

بره چرخ: برج حمل، اولین برج از بروج دوازدهگانه - آهو بره: اشاره به زنان و
مستورگان حرم (رک. بیت ۱ و ۵).

نکات: دنبه، بره، آهو، چریدن: مراعات نظیر - دنبه نهادن اجل: استعاره مکنیه - «و»:
واوِ حالیه است.

معنی و مفهوم: اجل به وسیله برج حمل (به وسیله احکام فلکی) مرا فریفت و به دام
خود گرفتار کرد؛ در حالی که شما غافل از اجل، مثل بره آهو - که بی خیال و بدون ترس
از خطر گرگ، مشغول چرا می‌شود - به برخورداری از لذایذ دنیوی مشغول هستید.

۷- مه چارده: ماه چهارده شبه، ماه تمام، استعاره از چهره بسیار زیبا و درخشان - مه سی
روزه: هلال یک شبه، ماه نو، استعاره از شخص لاغر و نزار و ضعیف.

توضیح: در نسخه عبدالرسولی به جای «شمع»، «شمس» ضبط شده که مرجح است؛
بخاطر اینکه اولاً، شمع مناسبتی با ماه ندارد و این خورشید است که ماه از او نور کسب
می‌کند؛ ثانیاً، در بیت بعد نیز شاعر فرزندش را به ماه و بیمار نوازان را به خورشید تشبیه
کرده است و در واقع، شاعر به بیمار نوازان می‌گوید: شما، هم خورشید فرزند من هستید
که نور حیات به او می‌بخشید و هم، در عظمت و علو، خورشید آسمان هستید.

نکات: مه، مهر: مراعات نظیر - مه چارده، مه سی روزه: طباق یا تضاد - چارده، سی:
مراعات نظیر.

معنی و مفهوم: من در زیبایی و درخشش، بسان ماه تمام بودم؛ ولی اکنون، به سبب
بیماری و ضعف، مانند ماه در محاق زار و ضعیف گشته‌ام. مگر جز این است که شما
همگی خورشید من و خورشید آسمان هستید؟ پس، چرا با انوار حیات بخش خود، به
زندگی در شرف نابودی من، نور حیات نمی‌بخشید؟

۸- دو شب: منظور از «دو شب» در این بیت مدت محاق است و «محاق، اجتماع قمر

است با خورشید و مدت آن، دو شب است و آن را سرار و تحت الشعاع هم گفته‌اند.^(۱)
قس:

- چون دو شب هم‌خوابه خواهد بود با خورشید ماه

در محاق او را چه بیم از شکل نقصان داشتن^(۲)

تاویل: باز گرداندن، شرح و تفسیر، توجیه، وجه.

توضیح: یادآوری این نکته خالی از لطف نیست، که مهر (شمس) در زبان عربی مؤنث می‌باشد و شاید، این نیز دلیلی باشد بر این که طرف خطاب، زنان و مستورگان حرم است.

نکات: (ماه، مهر) و (سی، دو): مراعات نظیر - روز، شب: طباق یا تضاد.

معنی: اگر خورشید در طول سی روز (یک ماه)، دو شب (هنگام محاق) با ماه همدم و مجتمع می‌شود، شما که خورشید من هستید، چرا و با چه توجیهی همه سی شب را از من جدایید؟

۹ - مه کاست: یعنی ماهی که پیوسته در حال کاهش و نقصان و رو به زوال و محاق

است - پیش شما: در کنار شما، در مقایسه با شما - از سر: به جهت، به علت؛ قس:

- کوه به آهستگی آمد به جای از سر آن است چنین دیر پای^(۳)

روز بهی: بهروزی، سعادت و خوشبختی - روز بها: ۱ - چیزی که بها و قیمت هر روز را داشته باشد؛ یعنی، همیشه در ترقی و پیشرفت باشد و بدین معنی با «مه کاست» (یعنی ماهی که شب به شب از جرم آن کاسته می‌شود) متضاد است. ۲ - چیزی که بها و روشنی روز را دارد، پر فروغ و درخشنده؛ قس:

- روزی که بر اعدا کنی آهنگ شبیخون خود روز به آیی که شه روز بهایی

(صفحه ۴۳۷)

۱ - فرهنگ اصطلاحات نجومی صفحه ۷۱۵

۲ - دیوان سنایی، صفحه ۴۶۰

۳ - مخزن الاسرار نظامی، صفحه ۲۳۴

توضیح: با توجه به معنای «روز بها»، بیت، دو معنی خواهد داشت.

نکات: ماه، شب: مراعات نظیر - شب، روز: طباق یا تضاد.

معنی ۱: در کنار شما (یا در مقایسه با شما) که به لحاظ سعادت و خوشبختی، روز به روز در ترقی و پیشرفت هستید و بر زیبایی و صحت شما افزوده می‌شود، من مثل ماه رو به زوال (ماه در محاق)، هر شب از شب پیش نزارتر و بیمارتر می‌شوم.

معنی ۲ - در کنار شما (یا در مقایسه با شما) که از سر سعادت و خوشبختی بسان روز، چهره‌ای پر فروغ و قیافه‌ای بشاش دارید، من مثل ماهی که هر لحظه از فروغ و نور آن کاسته شده و رو به زوال می‌رود، هر شب از شب پیش کم فروغ‌تر و نزارتر می‌شوم.

۱۰ - سرو بالان و بالین: (رک. بیت ۲۱، قصیده ۴) - ابرنما: مثل ابر، دارای نما و نمود ابر (بخاطر اشک‌ریزی، بیمار نوازان را به ابر تشبیه کرده است).

نکات: سرو، نم، ابر: مراعات نظیر - بالان، بالین: جناس لاحق - سرو، سر: جناس مذیل

معنی: من سرو بالنده شما هستم؛ بستر و بالش مرا با نم اشک خود، تر و تازه بدارید! زیرا شما بسان ابر بارنده هستید؛ به عبارتی دیگر، پیوسته اشک بریزید! تا بستر من خشک نگشته و همواره از اشک، خیس و تر باشد.

۱۱ - توضیح ۱ - مصراع نخست، اشاره به بیماری رشیدالدین دارد که به احتمال قوی بیماری «سل» می‌باشد و سرفه خونین از علایم این بیماری است. (رک. بیت ۲۷، از قصیده ۴ و بیت ۳۷ و ۳۸ از همین قصیده) - و خون به دهان آوردن گل، سرخی گل است.

توضیح ۲ - مصراع دوم خالی از اشکال نیست. (به ترکیب «گِه ژاله» توجه شود!)

نکات: (گل، ژاله) و (دهان، لب): مراعات نظیر.

معنی: من مانند گل سرخ، خون به دهان آورده و لب تشنه‌ام و شما زمانی که باید برای این گل تشنه، ژاله آبی باشید و رفع تشنگی از او بکنید، به مانند بادی (هوایی) تو خالی و بی‌ثمر هستید.

مفهوم: یعنی اعمال و معالجات شما در مورد بیماری من بی‌ثمر و بی‌فایده و نابجا است.

۱۲ - نَفَس: آه - آب: منظور آب چشم است، اشک - سَقَا: مخفف سَقَا، آبکش (اینجا).
نکات: (چه، دلو، رشته، آب، سَقَا) و (سینه، نفس): مراعات نظیر - (چه سینه، دلو نفس و رشته جان): هر سه، اضافه تشبیهی.

معنی: از چاه سینه با استعانت از دلو نَفَس و ریسمان جان، آب اشک بکشید! زیرا که شما کمتر از سَقَا (آبکش) نیستید.

مفهوم: با آهی درد آلود و برخاسته از دل، جانانه بگریید!

۱۳ - بیمار پرست: پرستار بیمار (رک. بیت ۱۹، قصیده ۴).

معنی: همه پرستاران از غم و اندوه من، ملول گشته و به ستوه آمده‌اند. امروز، آنکه غمخوار من باشد (غم بیماری مرا بخورد و به فکر من باشد)، شما عزیزانم هستید.

۱۴ - سرانگشت قلم گیر: (رک. سرانگشت قلمزن، بیت ۵۵، مطلع اول، قصیده ۳)

خط بدیع: خط نیکو و خوش، اشاره به خط زیبای رشیدالدین (رک. بیت ۱۶، مطلع دوم، قصیده ۳) - انگشت نما: مشهور و معروف؛ قس:

- بختم انگشت کز است آوخ از آنک هنر انگشت نمای است مرا

(صفحه ۸۱۴)

نکات: سرانگشت، قلم، خط: مراعات نظیر - خط، خط: جناس تام.

معنی: مانند انگشتان نویسنده من، که بخاطر خط نیکو و خوش نوشتن، مشهور همگان است، شما هم در طریق مهریزی و محبت به من، شهره خاص و عام هستید.

۱۵ - معنی: پدر و مادرم از فرط غم و اندوه، درمانده شدند؛ دست به دامن شما - که اهل وفا و وفاداری هستید - می شوم. [بلکه شما بتوانید مرا درمان کنید].

۱۶ - منی: محلی است در کوهستان شرقی مکه، سر راه عرفات که حاجیان در این محل، روز دهم ذی الحجه قربانی می کنند.^(۱) - عرفات: موقف حاجیان است در نزدیکی مکه به روز عرفه (نهم ذی الحجه) و آن صحرائی است فراخ، حاجیان در آنجا ایستند و

لیک و ادعیه خوانند و نماز ظهر و عصر را آنجا گزارند و به مکه باز گردند.^(۱) -
کعبه پرستان: مسلمانان موحد، مؤمنان خداپرست.

نکته: منی، عرفات، کعبه: مراعات نظیر.

معنی: [اگر به زیارت خانه خدا بروید]، در منی، سلامت مرا از خدا بخواهید! زیرا
شما همه از موحدان و مؤمنان واقعی هستید.

۱۷- بر بالای بام دعا بودن: یعنی مسلط به دعا بودن، که کنایه از مستجاب الدعوه بودن
است.

توضیح: حضرت عیسی (ع) بر بام آسمان (فلک چهارم) جای دارد و نیز مستجاب
الدعوه است و استجاب دعوی او از طرف خدا، همان نزول مایده از آسمان است بنابه
دعای وی. (رک. بیت ۶۵، قصیده ۴).

معنی: خیلی جوانم. به وسیله دعا به یاری جان من بشتابید و مرا از مرگ نجات دهید!
به خاطر اینکه شما همه مانند عیسی (ع) مقرب درگاه حق و مستجاب الدعوه هستید.

توضیح: «زبر بام دعا بودن»، رسم بر بام رفتن و دعا کردن را به ذهن تداعی می‌کند.

۱۸- تب تیز: تب پر حرارت و سوزان و شدید؛ قس:

- شد تن من همچو زر پخته به زردی کز تف تبهای تیز بود در آتش^(۲)

نکات: (تند، تیز) و (ببندید، بگشاید): طباق یا تضاد.

معنی: دریغا! که امروز تبم سوزان و پر حرارت و زبانم کند شده است؛ (نمی‌توانم
خوب حرف بزنم؛) تبم را برطرف سازید و کاری کنید که بتوانم حرف بزنم!

۱۹- نکته: دارو، شربت: مراعات نظیر.

معنی: وقتی بوی دارو به مشام می‌رسد، رویم را از آن برمی‌گردانم؛ پی‌درپی
شربت‌های نو نیاورید!

۱- معین.

۲- سوزنی به نقل از دهخدا.

۲۰- سرانگشت خاییدن: انگشت تحسّر به دندان گرفتن، کنایه از تحسّر و تأسّف خوردن است؛ قس:

- هر ساعت به نوّی درد کهن فزایی چون من ز دست رفتم انگشت بر که خایی
(صفحه ۸۰۵)

توضیح ۱- سوختن عود به خاطر بوی خوش آن بوده و نیز از عود سوخته برای سپید کردن دندانها استفاده می کردند؛ قس:

- خوش خوش به روی ساقیان لب گشت خندان صبح را
گویی به عود سوخته شستند دندان صبح را
(صفحه ۴۵۰)

و مناسب «نی» با «آتش» و «سوختن» از این جهت است که نی، زود آتش می گیرد و می سوزد؛ قس:

- من نی خشکم و گرچه طعمه آتش نی است طعمه این خشک نی ز آن آتش تر ساختند
(صفحه ۱۱۳)

توضیح ۲- خاییدن (جویدن) نی (نیشکر) معلوم است و خاییدن عود، یا همان کشیدن عود سوخته به دندان برای سپید کردن آن بوده و یا شاید اصلاً، عود را به خاطر خوشبو کردن دندان می جویدند. به هر حال، شواهدی از خاییده شدن هر دو در اشعار خاقانی وجود دارد؛ قس:

- خاییده دهان جهانم چو نیشکر ای کاش نیشکر نیمی من، کبستمی
(صفحه ۸۰۱)

- اوّل از عودم خاییده دندان کسان آخر از سوخته عالم دندان خایم
(صفحه ۷۹۲)

نکات: (عود، نی) و (آتش، سوخته) و (تب، نی): مراعات نظیر.

«نی و عود» در مصراع دوم، ایهاماً به معنای آلات موسیقی نیز هست که در واقع سرانگشت نوازنده را می خایند.

معنی: جسمم از حرارت تب، مانند عود و نی می سوزد؛ سرانگشت خود را مثل عود و نی بخایید!

مفهوم: از حرارت تب، جسم می سوزد؛ از این مسئله متحسر و اندوهگین شوید!

۲۱- سحرخیز: مجازاً، عابد، زاهد، که سحرها برای عبادت برخیزد و شب زنده داری کند، مستجاب الدعوه، مبارک دم^(۱).

توضیح: «برای بستن تب» بر نی دعا نویسند و ریسمانی بر آن پیچند و در مساجد گذارند تا محفوظ ماند و کسی آن ریمان از نی باز نکند.^(۲)؛ قس:

- وقت تب چون به نی نبرد تب شیر کز نیستانش مستقر است؟

(صفحه ۶۷)

- نی کلکش به نیشکر ماند کز پی تب بریدن بشر است

(صفحه ۸۵)

معنی: اگر پیر عابد و زاهد به وسیله نی، تب را برطرف می سازد، پس نی تهیه بکنید و نزد پیر بروید! (شاید با آن کار، تب من برطرف شود).

۲۲- لرزیدن بر کسی یا چیزی: یعنی غم آن را خوردن، شفقت بر آن، سخت نگران آن بودن؛ قس:

- دلم به پاکی دامان غنچه می لرزد که بلبان همه مستند و باغبان تنها^(۳) لرزه نی: جنبش نی در نی زار است به هنگام وزش باد.

توضیح: خاقانی در مصراع دوم، وضعیت بیمار نوازانی را وصف می کند که از بیماری رشید، سخت نگران و مضطرب هستند و سر پا ایستاده و قرار نشستن ندارند.

نکات: (تب، نی) و (تب، لرزه): مراعات نظیر.

۱- دهخدا.

۲- حواشی عبدالرسولی، صفحه ۴۱۸

۳- دیوان صائب، جلد اول، صفحه ۳۲۷

معنی: مگر می‌خواهند که تب مرا به وسیله شما برطرف سازند که از روی نگرانی و ترس و لرز از وضعیت من، مانند نی، سرپا هستید و قرار نشستن ندارید؟

۲۳- مخمور: خمارزده، شرابخوار و مست - شیفته چشم: آنکه چشمان مست و خمار دارد، حالت چشم بیمار - مصروع: آنکه مبتلا به صرع باشد.

شیفته رای: آنکه فکر و اندیشه‌ای چون عاشقان و مفتونان دارد، با اندیشه و رای درهم،^(۱) پریشان فکر، پریشان خاطر، حواس پرت؛ قس:

- تا بود جوانی آتش جان افزای جانباز چو پروانه بُدم شیفته رای
(صفحه ۷۳۸)

نکات: اگر شما مثل آدمهای مصروع، پریشان فکر و حواس پرت هستید، تعجبی ندارد؛ چون چشم من از تب، مثل چشم مخمور خمار شده است.

مفهوم: حواس پرتی و پریشان فکری شما و اینکه دست و پای خود را گم کرده و نمی‌دانید چه کار کنید، به علت شدت تب و بیماری من است.

۲۴- عزیمت: افسون و دعا - فساییدن: افسون کردن، رام کردن، سحر کردن.

نکات: مار، عزیمت: مراعات نظیر - مارِ اجل: اضافه تشبیهی.

معنی: آن مارِ اجل آمد، آیا دعا و افسونی بلد هستید که بخوانید و با آن، مارِ اجل را افسون و رام بکنید؟

مفهوم: آیا با ورد و افسون، می‌توانید مرگ را از من دور کنید؟

۲۵- گزایدن: گزیدن، گزند رساندن - نَفَس: در مصراع اول، به معنای «دم سوزان مار» و در مصراع دوم، به معنای «افسون و ورد و دعا» است.

نکات: التزام حرف «ج» - نَفَس، نَفَس: جناس تام.

معنی: دم سوزان مارِ اجل، جان و روح را می‌گزد؛ بکوشید تا شما با دم و افسون خود به مارِ اجل گزند برسانید!

مفهوم: با دعا و افسون، بر مرگی که به سراغ من می آید غلبه کنید.

۲۶- تب مرگ: یعنی تبی که منجر به مرگ می شود، تبی بسیار خطرناک.

توضیح ۱: «شیر همیشه تب داراست»^(۱)، «تب شیر» در دیوان بارها ذکر شده است، از جمله:

- او شیرو نیستانش دوات است لاجرم بُرد تب نیاز به نیشگر سخاش
(صفحه ۲۳۳)

- تب برد شیر و پناهد سوی نی تاب به نی بو که تب او ببرند
(صفحه ۷۵۸)

توضیح ۲- در زبان عربی به گوزن «اَيْل یا اَيْل» می گویند. در «برهان قاطع» ذیل این ماده می خوانیم: گویند چون بیمار شود، بینی خود را بر سوراخ مار نهد و به نفس، مار را به جانب خود کشد؛ چنانکه مغناطیس آهن را، چون مار را بخورد، شفا یابد... قس:
- هم در او افعی گوزن آسا شده تریاق دار هم گوزنانش چو افعی مهره دار اندر قفا
(صفحه ۱۹)

- افعی دی را همه تن زهر دید چون گوزن آهنگ آن کرد آفتاب
(صفحه ۴۹۳)

نکات: سر، پا: مراعات نظیر - گوزن، شیر: طباق یا تضاد. از این جهت که گوزن شکار شیر است، در زبان فارسی این دو را مقابل هم قرار داده اند؛ قس:

- گوزن جوان گرچه باشد دلیر نیارد زدن پنجه با شیر پیر^(۲)
- کجا تواند دیدن گوزن طلعت شیر چگونه یارد دیدن تذرو چهره باز^(۳)
معنی: من مانند شیری هستم که به تب مرگ گرفتار شده، شما نیز همچون گوزن، سر

۱- تعلیقات دیوان خاقانی، صفحه ۱۰۰۷

۲- امثال و حکم دهخدا، جلد ۳، صفحه ۱۳۲۹

۳- دیوان مسعود سعد، صفحه ۲۹۵

مارِ اجل را زیر پای خود له کرده و او را از بین ببرید. [تا من از تبِ مرگِ نجات یابم.]
 ۲۷- توضیح: راجع به اشک و تریاک گوزن، (رک. بیت ۵۰ مطلع اول، قصیده ۳)
 نکات: (گوزن، سرشک، تریاک) و (ناله، اشک) و (اشک، مژه): مراعات نظیر.
 معنی: مانند گوزن بعد از هر ناله، باران اشک جاری سازید! چرا که به سبب داشتن
 اشک مژه، تریاک شفا بخش هستید.
 مفهوم: بگریید! که گریه شما شفا بخش است.

۲۸- نوا: در مصراع اول به معنای «گروگان و پیشکش» است و در مصراع دوم به معنای
 «توانگری و ثروت و مال» است. خاقانی در بیت دیگری نیز «نوا» را به هر دو معنی
 آورده است:

- اسیرم به بند خیالات و جان را نوا می‌دهم و ز نوا می‌گریزم
 (صفحه ۲۹۰)

بنوا: ثروتمند، مقابل، بینوا.

نکات: اسیر، بند، نوا: مراعات نظیر - نوا، نوا: جناس تام - نوا خواستن چرخ: استعاره
 مکنیه.

معنی: من اسیر بند اجل هستم؛ در برابر آزادی من از بند اجل، هر گروگان و
 پیشکشی که چرخ بخواهد، بدهید و مرا برهانید! هر چند که چندان توانگر نیستید.
 مفهوم: برای نجات من از مرگ، هر کاری که لازم باشد انجام دهید و این امر، به هر
 قیمتی که تمام بشود، آن قیمت را بپردازید! اگرچه امکانات زیادی ندارید.
 توضیح: «حافظ» در بیتی به گونه‌ای استادانه و بسیار زیبا، «نوا» را در معنای
 «گروگان» به کار برده است:

- تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب جان عزیز خود به نوا می‌فرستم
 ۲۹- در بند چیزی بودن: یعنی در خیال و اندیشه چیزی بودن - به نوا: با نوا دادن، در
 مقابل نوا دادن - نوا: در هر دو مصراع به یک معنی است.

نکات: بند اجل: اضافه استعاری - «به»: در کلمه «به نوا» «بای مقابله» است.

معنی: شاعر به اشتباه خود نسبت به آنچه که در بیت ماقبل درخواست کرده، پی برده و می‌گوید: نه‌نه، تا به حال، کسی در برابر گروگان دادن، از بند و زندان اجل رهایی نیافته است. حال که کار از کار گذشته و آنچه نباید بشود، شده است، دیگر به فکر گروگان و پیشکش دادن و رهاندن من از بند اجل نباشید.

مفهوم: به هیچ طریقی نمی‌توانید بر مرگ غلبه کنید.

۳۰- مُشْشَدَر: ششدره شده، اما در این بیت، به معنای «ششدر» به کار رفته است (رک. بیت ۱۱، مطلع اول، قصیده ۳)؛ قس:

- همه عاجز ششدر و مهره در کف به همت مششدر گشایی نیابی
(صفحه ۴۱۷)

در اینجا، «ششدر اجل» منظور است. - این بند: بند اجل، ششدر اجل.

نکات: مهره، مششدر: مراعات نظیر - مهره جان: اضافه تشبیهی.

معنی: مهره جان مرا از ششدر بند اجل برهانید! به خاطر اینکه، شما نیز از بند اجل خلاصی ندارید.

مفهوم: مرا از دست مرگ نجات دهید! زیرا، شما نیز روزی خواهید مرد و در این امر، من و شما شریک هستیم.

۳۱- خون ریز: در اینجا به معنای «خون‌ریزی و قتل» است؛ قس:

- گردون، نبرد ساخت به خون ریز با دلم در دیده خون دل ز نشان نبرد ماند
(صفحه ۷۶۳)

در خون قضا بودن: یعنی جزو کشته‌های قضا بودن، به دست قضا کشته شدن.

نکات: روز، شب: طباق یا تضاد - خون‌ریز، شبیخون: مراعات نظیر.

معنی: از شبیخونی که قضا بر من ساخته بود، روز قتل (مرگ) من فرا رسید. خون بگریید! زیرا که همگی جزو کشتگان قضا هستید؛ به عبارتی دیگر، بالاخره، به دست قضا خون شما ریخته خواهد شد.

۳۲- نکات: (فزع، افغان) و (مادر، پدر): مراعات نظیر.

معنی: ناله و زاری مادر و آه و فغان پدر سودی نداشت. شما، همه، شاهد ناله و فغان آن دو بودید و هستید.

۳۳- کلید سخن: استعاره از زبان - غَلَق: کلون، هر آنچه در را بدان بندند و با کلید باز شود، کلیدان، قفل؛ قس:

- من بودم و یک کلید گفتار هم در غلق دهان شکستم

(صفحه ۷۸۷)

پاییدن: توقف کردن، در اینجا به معنای «منتظر بودن» است.

نکات: کلید، غلق، در: مراعات نظیر - غلقِ کام: اضافه تشبیهی.

معنی: شاعر با در نظر گرفتن این مطلب که با شکستن کلید در داخل قفل، آخرین امید برای باز شدن قفل در (با کلید) از بین می‌رود، می‌گوید: زمانی که کلید سختم در قفل دهانم شکست چرا بیهوده پشت در بسته امید منتظر ایستاده‌اید؟

مفهوم: با از دست دادن قدرت تکلم، آخرین امید برای بهبودی من از بین رفت.

۳۴- دود: استعاره از آه - زبان سیاهی: (رک. بیت ۲۷، قصیده ۴)

نکات: ایهام تناسب: کلمه «دود» استعاره از «آه» است و از این جهت، مناسبتی با «زبان» دارد که منظور نظر است؛ ولی به معنای «دوده و مرکب» مناسبتی با «قلم» دارد. شمشیر جفا: اضافه اقترانی - قابل شدن شمشیر برای فلک: استعاره مکنیه.

معنی: مادام که از دود آه، زبانم چو نوک قلم - که از دود سیاه باشد - سیاه است، شما خسته شمشیر جنای فلک خواهید بود.

مفهوم: مادام که من در این حال خطرناک هستم، شما هم متحمل عذابهای خواهید بود.

توضیح: «سیاهی زبان» علاوه بر معنای ظاهری آن که از علایم بیماریهای شدید و تبهای سوزان است، معنایی کنایی نیز دارد که همان «تأثیر نفرین» است؛ قس:

- خط، تیغ در قلمرو رخسار او گذاشت آخر سیه زبانی ما کرد کار خویش^(۱) و شاعر به کنایه می‌خواهد بگوید: گو اینکه سیاهی زبان فرزندم از بیماری و تب تیز است؛ ولی به هر حال، سیاهی زبان از علایم نحوست و شومی است و این سیاه زبانی، بالاخره کار خودش را می‌کند و شما را دچار عذابها و رنجهایی از سوی فلک می‌کند.

۳۵- پسته مثال: سرخ رنگ، چون پسته سرخ و سبز است و در اینجا منظور سرخی پسته است؛ قس:

- جان از پیش تیمارکش چون چشم او بیمار و خوش

دل چون دهانش پسته فش خونین و خندان دیده‌ام

(صفحه ۴۵۴)

ربودن: در اینجا به معنای «لیسیدن» بکار رفته است.

توضیح: زمانی که چشم بیمار سرخ شده و در آن رگهای باریک خون دیده می‌شود، با زبان، آن خونها را می‌لیسیدند. صاحب «هدایة المتعلمین» در باب معالجه سپیدی چشم کودکان می‌نویسد:

«...و علاج سپیدی چشم اگر اندکی باشد و بر کودکان بود، باید لیسیدن به ناشتا و لیسیدن چنان باید که آن شب، آرد سنجد خورده بود یا نان گاورسین یا ارزنین، تازفانش درشت شود و بامدادان، خداوند سپیدی را بفرماید تا روی به بخار آب گرم نیک بدارد و چشم را باز کرده بدان بخار، تا سپیدی نرم گردد و آنگاه بلیسد چشم وی...»^(۲)

نکته: چشم، زبان: مراعات نظیر.

معنی: چشم بادامی من، از رگ خون مثل پسته، سرخ شده است. چقدر رگ خون چشم مرا با زبانتان خواهید لیسید؟ (یعنی این سرخی به قدری است که دیگر با لیسیدن برطرف نمی‌شود؛ این کار را رها کنید!)

۱- صائب به نقل دهخدا.

۲- صفحه ۲۷۵

۳۶- نکات: (خوی، کف) و (پیشانی، دهن) و (خوی، پیشانی) و (کف، دهن): مراعات نظیر.

معنی: عرق بر پیشانی و کف بر دهان داشتن، حکایت از حال خطرناکی می‌کند؛ چقدر آن عرق و کف را با گلاب خواهید زدود؟ به عبارتی دیگر، این کار بی‌فایده است؛ دست از این کار بکشید!

۳۷- صراحی: ظرف شراب - فواق: هکّه، و آن بادی است که از معده برآید، سکسکه - فواق صراحی: اشاره به قلقل صراحی است به هنگام شراب ریختن بر جام و خون صراحی، اشاره به شراب سرخ دارد. خاقانی در بیتی، به «فواق» و «سرفه خونین صراحی» به مانند بیمار مسلول، اشاره کرده است:

- آن حلق صراحی بین کز می به فواق افتد

چون سرفه کنان از خون بیمار به صبح اندر

(صفحه ۴۹۷)

خون در دهان بودن: (رک. بیت ۱۱)، که از علایم بیماری سل می‌باشد:

«و بود که سرفه بود با خون برآمدن و این صعب مخاطره بود و به سیل باز گردد.»^(۱)

نکات: فواق و خون صراحی: استعاره مکثیه - صراحی، جام: مراعات نظیر.

معنی: شاعر به علایم بیماری سل اشاره کرده و می‌گوید: مثل صراحی بر اثر فواق، خون در دهانم جمع شده است و به همین جهت، شما از جام بلا زهر می‌نوشید.

مفهوم: به خاطر اینکه من در این وضعیت اسفبار هستم، شما دچار بلایا و مصایب هستید و زندگی بر شما چون زهر، تلخ شده است.

۳۸- جان‌کندن: کنایه از تحمل رنج بسیار است. - لرزیدن چراغ: تکان خوردن شعله چراغ است.

نکات: (چراغ، پروانه) و (لرزیدن، چراغ) و (سوختن، پروانه): مراعات نظیر.

معنی: وقتی به سکسکه می‌افتم و سرفه می‌کنم، گویی با آن کار، جان می‌کنم و از شدت سرفه و فواق، مثل شعله چراغ، لرزه بر اندامم می‌افتد و در این حال، اگر شما مثل پروانه از غم من بسوزید، سزاوار است.

۳۹- مردن شمع: خاموش شدن شمع، (رک. بیت ۸، قصیده ۱) - خندیدن گل: شکفتن و باز شدن گل؛ قس:

- چو رای عشق زدی با تو گفتم ای بلبل مکن که آن گل خندان به رأی خویشتن است (حافظ)

توضیح: خندیدن گل، در واقع، همان مُردن او است؛ چون گل، بعد از باز شدن، مدت اندکی می‌ماند و بزودی پژمرده می‌شود.

نکات: (شمع، میرم) و (گل، خندم): لَف و نشر مرتب - (شمع، بلبل) و (گل، پروانه): لَف و نشر مشوّش.

معنی: من اگر در حال مرگ لبخند می‌زنم، تعجبی ندارد؛ به خاطر اینکه، شما مانند بلبل و پروانه - که عاشق و دوستدار گل و شمع هستند - دوستدار و محبّ من هستید.

مفهوم: خندیدن من در این حالت خطرناک، بخاطر شماست - که دوستدار من هستید و نگران وضعیت من - تا زیاد ناراحت نشوید.

۴۰- جان به فردا نکشد: یعنی تا فردا زنده نمی‌مانم.

نکته: فردا، امروز: مراعات نظیر.

معنی: من تا فردا زنده نمی‌مانم؛ دردسرها و رنجهای ناشی از مراقبت و تعهد و تیمار مرا تحمل کنید! و به خاطر دردسرها و رنجهای امروز - که فقط یک روز است - از من ملول و بیزار مشوید!

۴۱- تا دمی ماند ز من: تا زمانی که دمی از عمرم باقی مانده، تا لحظه‌ای پیش از مرگم.

نکته: وارشیده‌کنان: قید حالت، (رک. بیت ۶۰، مطلع اول، قصیده ۳)

معنی: دمی پیش از مرگم - که هنوز زنده‌ام - نوحه‌گران را بنشانید و در حالی که «وای رشید» می‌گویید، همراه با نوحه‌گران همگی بر من نوحه‌سرایي کنید!

۴۲ - موبیدن: مویه کردن، شیون و زاری کردن بر مرده - مویه گران: (رک. بیت ۶۰، مطلع اول، قصیده ۳)

معنی: هم خودتان نوحه و زاری کنید و هم از مویه گران بخواهید که نوحه و زاری کنند! زیرا همگی سزاوارید که مویه گر خاص من باشید.

۴۳ - دل سنگ: میان سنگ، درون سنگ.

نکات: التزام حرف «ش» - بشنوانید، بشنوید، شنواید: اشتقاق - دل سنگ: اضافه استعاری - «آه رشید»: مفعول صریح فعل «بشنوید».

معنی: شاعر با اشاره به اینکه، مرگ فرزندش چنان دردناک و تأثرانگیز است که حتی سنگ را - که مظهر و نماد سختی و جمود است - متأثر کرده و از دل سنگ، صدای «آه رشید» بیرون می آید، می گوید: چنان برای من شیون کنید که صدای شیون و نوحه شما به گوش من هم برسد و اگر واقعاً شنوا هستید (گوش باطن دارید)، صدای «آه رشید» را که از دل سنگ برمی آید، بشنوید!

۴۴ - اشک داوود: (رک. بیت ۳۷، مطلع اول، قصیده ۳) - چو تسبیح: یعنی مثل دانه های تسبیح، قطره قطره و متوالی، پیوسته (رک. بیت ۲، مطلع اول، قصیده ۳).

داوود نوا: آنکه نوا و آوازی خوش و دل انگیز مانند داوود (ع) دارد، خوش آواز. حضرت داوود (ع) به آواز و لحن خوش مشهور است؛ چنانکه کتاب وی یعنی «زبور» نیز مجموعه ای از مزامیر (جمع مزمار، یعنی سرود و شعری که با آهنگ نی خوانده شود) است. در کتاب «قصص قرآن مجید» در توضیح «فضل داوود» که در آیه ۱۰ از سوره «سبا»

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَآلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ»

ترجمه: و به تحقیق داوود را از جانب خود فضیلتی دادیم. ای کوهها و ای پرندگان با او هم آواز شوید! و برای او آهن را نرم کردیم.

آمده، می خوانیم: «فضل داوود بر دیگران آن بود که جبال را امر کرد؛ یعنی، الهام داد که چون داوود آواز برآوردید، کوه و اهل آن با وی آواز می گردانیدی و اگر برکنار

دریا آواز به الحان زبور برآوردید، همه جانوران دریا روی به وی نهادندی و با وی آواز می‌گردانیدی و از لذت حلاوتِ آوازِ وی، جان می‌دادندی و مرده بر سر آب می‌آمدی و مرغان آواز می‌گردانیدندی با داوود و آن، آن بود که چون داوود در دشت آواز برداشتی، مرغان هوا حاضر آمدی و با وی آواز می‌گردانیدندی و از حلاوت آن، می‌افتادند و می‌مردند.»^(۱)؛ قس:

کوس را بین خم ایوان سلیمان که در او لحن داوود به آهنگ دل آرا شنوند
(صفحه ۱۰۱)

نکته: اشک، چشم: مراعات نظیر.

معنی: اشکی بسان اشک داوود، متوالی و پیوسته چون دانه‌های تسبیح، از چشم خود جاری سازید و خوش و جانانه ناله و زاری کنید! زیرا همگی چون داوود خوش‌نوا هستید.

۴۵- توضیح ۱- منظور از «بسته بودن حلق و دهان نی»، باریکی دهانه نی است که از آن به «بی‌زبانی نی» نیز تعبیر می‌شود. این مضمون از موضوعات مکرر در دیوان خاقانی است؛ قس:

- نای است بسته حلق و گرفته دهان چرا؟ کز سرفه خون قنینه حمرا برافکند
(صفحه ۱۲۵)

- لب بسته، گلو گرفته چون نای نالان ستم رسیده باشم
(صفحه ۷۸۸)

توضیح ۲- «نالۀ نی» نیز معروف است؛ قس:

- رقص بر شعر تر و نالۀ نی خوش باشد خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند
(حافظ)

نکات: دهن، حلق، سر: مراعات نظیر - فرو بسته بودن حلق و دهان نای و نالۀ نای:

استعاره مکنیه.

معنی: خفه شدم (در حال خفه شدن هستم) و دهان و گلویم مثل نی بسته شده است. شما نیز از جهت ناله و زاری، شبیه نی هستید؛ به عبارتی دیگر، من و شما از جهتی به «نی» شباهت داریم: من از جهت بسته بودن گلو و دهانم، و شما به لحاظ ناله و زاری خود.

۴۶ - سگجان: سخت جان، سختی کش، مقاوم در برابر سختی‌ها؛ قس:

- جان سگ دارم به سختی ورنه سگجان بودمی از فغان زار چون سگ هم فرو آسودمی^(۱)

در پس زانو بودن: پس زانو نشستن (مثل سگ)، چمباتمه نشستن؛ قس:

- کسی کز روی سگ جانی نشیند در پس زانو

به زانو پیش سگساران نشستن نیست پیمانش

(صفحه ۲۰۹)

در پس زانوی عنا بودن: نظیر زانوی غم بغل کردن، در غمی عمیق فرو رفتن.

نکات: جان، سگجان: جناس زاید - سگ، سگجان: جناس مذیل - زانوی عنا: اضافه

اقتরانی.

مفهوم: شاعر با اشاره به این نکته که هر کس جان سخت باشد، بیشتر غم و اندوه می برد، می گوید: در برابر جان دادن من، شما آنقدر متحمل سختی‌ها و مشقات بوده‌اید که جان سخت شده‌اید و به خاطر همین جان سختی است که سخت اندوهگین و غمناک می‌باشید.

۴۷ - نوحه جغد: جغد پرنده‌ای است که به «شوم بودن و نحوس» معروف است و به جهت اینکه معتقد بودند (و حتی اکنون نیز عده‌ای از عوام الناس معتقدند) جغد اگر در جایی بخواند، واقعه‌ای شوم مثل مرگ و بیماری و غیره اتفاق می‌افتد. از آوای جغد به «نوحه» تعبیر شده است. در کتاب «فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی»

می‌خوانیم: «روایت بلعمی (۱/۱۵۱)، علت شومی او (جغد) را چنین بیان می‌دارد: وقتی دیوان پشنگ پسر کیومرث را برکوه دماوند بکشتند و او بدون آنکه بداند، برخاست تا به دیدار پسر برود، جغد را دید که پیش وی آمد و چند بار بانگ کرد و پرید. کیومرث اندیشید که خروش این مرغ به گراف نیست. چون برکوه شد، فرزند را کشته یافت. جغد را نفرین کرد. از این رو، مردمان او را شوم دارند.»^(۱)؛ قس:

«از نوحه جغد الحق ماییم به دردسر از دیده گلابی کن! دردسر ما بنشان! (صفحه ۳۵۸)

نکات: (طوطی، جغد، هما) و (طوطی، قفس) و (نوحه، جغد): مراعات نظیر - جغد، هما: طباق یا تضاد (به خاطر این که جغد مظهر نحوست و هما مظهر سعادت است). - طوطی جان و قفس کام: هر دو اضافه تشبیهی.

معنی: وقتی طوطی روح من از قفس دهانم پرید و رفت (وقتی مردم)، بسان جغد در مرگ من نوحه کنید! اگرچه همگی چونان همای، مظهر سعادت و خوشبختی هستید. توضیح: می‌گویند جان آدمی زاد از راه دهانش خارج می‌شود و کنایه‌های «جان به دهان آمدن» و یا «جان به لب رسیدن» از اینجا نشأت گرفته است.

۴۸- روزه گرفتن از چیزی: کنایه از ترک آن چیز (رک. بیت ۱۴، مطلع اول، قصیده ۳) - روزه گرفتن از جهان: کنایه از ترک جهان، مردن؛ قس:

«عید جان بودی و تا روزه گرفتی ز جهان بی تو از دست جهان، دست به سرباد پدر! (صفحه ۵۴۶)

در هوس چیزی بودن: مایل و مشتاق به چیزی بودن، چیزی را خواستن و آرزو کردن؛ قس:

«در هوس این دو سه ویرانه ده کار فلک بود گره بر گره»^(۲)

نکته: روزه، عید: مراعات نظیر.

مفهوم: اگر شما مایلید و آرزو دارید که در این دنیا بمانید و زندگی کنید، من در عوض، اکنون دنیا را ترک گفته و می‌میرم.

۴۹- نظاره: در این بیت، به معنای «نظارت» یعنی نگریستن و تماشا، بکار رفته است؛ قس:

- سمنبر غافل از نظاره شاه که سنبل بسته بُد بر نرگش راه^(۱)
آخر نظر خاص: آخرین نگاهی که خواص و خویشان مُرده، قبل از گذاشتنش در تابوت، بر مرده می‌اندازند، واپسین دیدار؛ قس:

- واپسین دیدارش از من رفت و جانم بر اثر گز برفتی در وداعش من ز جان خشنودمی^(۲)
نکات: نظاره، نظر: اشتقاق - عام، خاص: طباق یا تضاد.

معنی: اکنون زمان آن فرا رسیده که همگان بیایند و مرا ببینند. شما نیز - که از خواص و نزدیکان من هستید - برای آخرین دیدار، پیش من بیایید!
۵۰- آخردم: دم آخرین پیش از مرگ - بارک الله = بارک الله علیک: آفرین خدای بر تو باد! خجسته باد! آفرین! (جمله دعایی) قس:

- راویان کآیت انشای من انشاد کنند «بارک الله» همه بر صاحب انشا شنوند
(صفحه ۱۰۴)

بآیین: مطابق آیین و رسم، در اینجا به معنای «آداب دان» است.

معنی: خداحافظ! ای کسانی که نفّس شما با آخرین نفّس من همراه است و به عبارتی بهتر، ای کسانی که تا آخرین نفس همراه و همنفس من هستید! آفرین خدای بر شما باد! شما چه دوستان آداب دانی هستید!

۵۱- خوف و رجا: بیم و امید؛ قس:

۱- خسرو و شیرین نظامی، صفحه ۱۹۲

۲- بیت ۱۹، قصیده ۱۰

- نه ادریس وارم به زندان خوفی که در هشت باغ رجا می‌گریزم
(صفحه ۲۹۱)

شب خوف: استعاره از مرگ - صبح رجا: استعاره از زندگی. «حافظ»، «صبح امید» را به طرزی زیبا در بیتی بکار برده است:

- صبح امید که بُد معتکف پرده غیب گو برون آی که کار شب تار آخر شد نکات: (روز، شب) و (صبح، شب) و (خوف، رجا): طباق یا تضاد - شب خوف و صبح رجا: هر دو اضافه تشبیهی.

معنی: الوداع ای دلسوختگان روز هجران! بدانید و آگاه باشید که همگی در شب خوف مرگ هستید و صبح امید زندگی جاوید برایتان وجود ندارد! (یعنی بالاخره همگی خواهید مرد).

توضیح: بیت می‌تواند به این صورت نیز معنی بشود که: الوداع ای دلسوختگان روز هجران! که هیچ امیدی به وصال من (زنده ماندن من) ندارید و شدیداً از مرگ من بیمناک هستید.

۵۲- ندبه زنان = ندبه کنان (رک. بیت ۴، مطلع دوم، قصیده ۳) - سه دست: ظاهراً به معنای «سه بار و سه مرتبه و سه دفعه». به نظر می‌رسد، که شاعر در بکار بردن این اصطلاح، به جایگاه عدد «سه» در سنت نبوی متوجه بوده است. معروف است که پیامبر (ص) هر حرف و عملی را سه بار تکرار می‌کردند تا بهتر فهمیده شود و در این باره، احادیث فراوانی به صورتهای گوناگون نقل شده است، از جمله:

«كَانَ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ وَإِذَا أَتَى عَلَى قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثًا».^(۱)

و «مولانا جلال‌الدین» نیز در آغاز دفتر سوم مثنوی به این مسئله اشاره کرده است:
- ای ضیاء‌الدین حسام‌الدین بیار این سوم دفتر که سنت شد سه بار

«خاقانی»، خود در جای دیگری نیز این اصطلاح را بکار برده است:

– اندر سه دست ندبه زنان بر سر دو پای

شیون به باغ و بام و خورنگه برآورید

(صفحه ۵۲۹)

دو زبان: ظاهراً ۱- زبان عربی و فارسی ۲- زبان قال و زبان حال.

نکات: (سه، دو) و (دست، زبان): مراعات نظیر - ندبه زنان: قید حالت.

معنی: ندبه کنان پیش تابوت من ظاهر شوید و سه بار با دو زبان عربی و فارسی (یا

حال و قال) به ذکر محاسن من پرداخته، مرا بستایید!

توضیح: ندبه کردن در واقع، ستودن مرده و ذکر محاسن او است.

۵۳- نعش: تخت چهار پایه کوتاهی که میت را بر آن حمل می کرده اند^(۱)، تابوت - سُها:

ستاره بسیار خُردی که قوت بینایی را به وسیله آن امتحان می کردند. (و از این جهت با

«نظاره» متناسب است.)

نکات: ایهام تناسب: کلمه «نعش» علاوه بر معنای فوق که ذکر شد «نسبت به کلمات

«هلال و سها» معنای نجومی نیز دارد، (رک. بیت ۴۲، قصیده ۱) - گدازان، هلال) و (نظاره،

سها): مراعات نظیر.

- هلال، سها: طباق یا تضاد (چون «ماه» نزدیکترین و روشترین و «سها» دورترین و

کم فروغ ترین کرات است.) - هلال، نعش: مراعات نظیر («موقع عوا - که منزل سیزدهم

ماه است - بین اکلیل شمالی و بنات النعش کبری است.»^(۲) - نعش و سها: مراعات نظیر

- («سُها از ستارگان بنات النعش کبری یا دب اکبر و در دُم او واقع شده است.»^(۳)) -

گدازان و نظاره: هر دو قید حالت.

۱- دهخدا.

۲- فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۵۳۳

۳- فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۴۱۴

معنی: شاعر با اشاره به جسم نحیف فرزندش که در اثر بیماری سوخته و ذوب شده است، می‌گوید: من مانند هلالی که گداخته و ذوب شده و باریک گشته باشد، روی نعش هستم و شما مانند ستاره سها - که بالای ماه قرار دارد - بر سر نعش من، نظاره گر من هستید.

۵۴- نسیج: بافته (فعلیل در معنای مفعول: منسوج)، نوعی از حریر زربافت - حُلّی: ج حُلّی، (رک. بیت ۵۲، مطلع اول، قصیده ۳)، در اینجا به معنای «پارچه زربفت دولایی» است که در کف تابوت پهن می‌کردند.

توضیح: تابوت را با نسیج و حلی می‌آراستند و خاقانی در این مورد اشاراتی دارد؛ از جمله:

- بگدازیم زر چهره خاقانی را حلی سازیم و به تابوت پسر ببرندیم (صفحه ۵۴۲)

و در جایی دیگر نیز، «خمیدگی پشت» را به «حلی بُن تابوت» و «زردی رخسار» را به «نسیج زربفت»، تشبیه کرده است.

- چون حلی بُن تابوت و نسیج کفنت همچنین پشت به خم روی به زر باد پدر! (صفحه ۵۴۶)

نکات: نسیج، حلی، زر: مراعات نظیر - سر، بن: طباق یا تضاد.

معنی: شاعر با اشاره به وضعیت شریکان مصیبت که از غم و اندوه رشید، بیمار و نزار گشته‌اند و کمرشان زیر بار این غم شکسته شده است، می‌گوید: مانند نسیج زربافتی که روی تابوت می‌کشند، زرد رخسارید و مثل پارچه دولایی که بر کف تابوت می‌اندازند، پشت خمیده هستید.

مطلع دوم

۱- معنی: سر تابوت مرا باز کنید. هم خودتان مرا ببینید و هم مرا به دشمن نشان بدهید! تا دوست و دشمن مرا ببینند.

۲- کبکان سرا: اشاره به زنان و مستورگان حرم. (رک. ابیات ۱ و ۵ و ۶ مطلع اول)
توضیح: «ناله کبک» معروف نیست و در جایی یافت نشد و آنچه معروف است «قهقهه و خنده کبک» است. البته باید این نکته را در نظر داشت که ما فقط از جهت شباهتی که صدا و صفیر کبک به خنده و قهقهه دارد، این پرنده را با این صفت می‌شناسیم؛ در حالی که لزومی ندارد قهقهه و خنده کبک، حتماً برخاسته از شادی و خوشی باشد؛ چنانچه کبک به هنگام گرسنگی و درد و احساس خطر نیز همین صدا را از خود بیرون می‌آورد.

نکات: ایهام تناسب: «سبزه» نسبت به «باغ» معروف و نسبت به «رُخ» همان «خط و ریش تازه رسته» است.

باغ رخ: اضافه تشبیهی (رک. بیت ۱، قصیده ۶) - سبزه، باغ، کبک: مراعات نظیر.
معنی: بر سر سبزه زارِ رخ من بنشینید و مانند کبک، زار بنالید! چرا که شما همگی کبکان سرا هستید.

۳- رنج هبا: آنکه رنج و زحمتش چون هبای منثور (گرد و غبار پراکنده) به باد می‌رود، کسی که رنج و زحمتش بی‌نتیجه است.

نکته: «با»: «برای الصاق که از معانی «به» باشد»^(۱)؛ قس:

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
(حافظ)

معنی: پس از ناله و زاری بر من، از طرف من به پدر و مادرم بگویند که شما چه دل سوخته و بیهوده رنج بوده اید! به عبارتی دیگر، آن همه رنج و مشقت که برایم کشیدید، بی ثمر بوده است.

۴- نکات: فانی، فنا: اشتقاق - دام فنا: اضافه استعاری («فنا» به صیادی تشبیه شده که دامی برای شکار خود که موجودات باشند، می گسترده).

معنی: الوداع ای پدر و مادرم! الوداع! که من فانی شدم و شما نیز همگی در دام فنا و نیستی گرفتار خواهید شد.

۵- خط: نوشته، نامه - سیاه کردن: نوشتن کاغذ، کاغذ یا نامه را با نوشتن سیاه کردن - خط سیه کردن: نامه نوشتن - تظلم بردن: دادخواهی، شکایت پیش بزرگی بردن - در خط بودن: (رک. بیت ۳۰، قصیده ۱) - سبز و طا = و طای سبز: آسمان سبز رنگ، چرخ اخضر. (رک. و طای ازرق. بیت ۱۲، قصیده ۵).

نکات: خط، خط: جناس تام - در چرخ: اضافه استعاری.

معنی: شکایت نامه ای بنویسید و از چرخ دادخواهی بکنید! به خاطر اینکه، این فلک اخضر، سبب آزردهای و ناراحتی های شماست.

۶- آتش سری: خشم و غضب بسیار، نابردباری، ولی در دیوان خاقانی، بیشتر به معنای «تند مزاجی» و خصوصاً «سرکشی» به کار رفته است. - باد کلاهی: غرور، تکبر؛ قس:

- گرچه آتش سرم و باد کلاه نه پی تا جوری خواهم داشت

(صفحه ۸۴)

- من که آتش سرم و باد کلاه خاک درگاه توام آبخور است

(صفحه ۸۴۵)

لعل قبا: آنکه قبایی سرخ رنگ بسان لعل دارد، سرخ جامه؛ قس:

- تورامیان سران کی رسد کُله داری ز خون حلق تو خاکی نگشته لعل قبا

(صفحه ۱۱)

توضیح: در نسخه عبدالرسولی، به جای حرف اضافه «به»، حرف اضافه «ز» ضبط شده که مناسب تر است.

نکات: (آتش، باد، خاک) و (سر، کلاه) و (کلاه، قبا): مراعات نظیر - آتش سری و باد کلاهی فلک: استعاره مکنیه.

معنی: چه بسا از خونی که به سبب سرکشی و کبر و غرور فلک بر زمین ریخته شده، همه شما خونین جامه گشته اید!

توضیح: با توجه به قرآینی که در بیت شاهد وجود داشت (سران، کله داری) و نیز با توجه به شاهی که از «نظامی» نقل می شود، به نظر می رسد، «لعل قبا» در اصل، کسی بوده که قبایی مزین به لعل می پوشیده است؛ یعنی، جزو وزیران و درباریان بوده است؛ قس:

- سرخ سواری به ادب پیش او لعل قبایی ظفر اندیش او^(۱)
۷- بریدن رگ درخت رز: (رک. بیت ۲۶، مطلع اول، قصیده ۳) - رگ جان: شریان (رک. بیت ۲۵، مطلع دوم، قصیده ۳) - زاییدن: مجازاً به معنای فیضان، پیوسته تراویدن آب از چشم و مانند آن.

توضیح: اگر رگ جان (شریان، شاهرگ) کسی را ببرند، خونس بند نمی آید و از طرفی، شریان به دل تعلق دارد (رک. بیت ۲۴، قصیده ۷) و محل اشک نیز دل است. پس با قطع شریان، اشک خونین پیوسته جاری می شود. (مناسباتی که در ذهن شاعر بوده است.)

نکات: (درخت، آب) و (آب، چشم): مراعات نظیر.

معنی: اگر مانند درخت رز، رگ جانتان را قطع نکرده اند، آنقدر از رگ چشم خود آب (اشک خونین) تراوید! (مریزید!)

توضیح: در نسخه عبدالرسولی، به جای «نبردند»، «ببریدند» ضبط شده که خالی از

لطف نیست. مطابق نسخه عبدالرسولی، باید «اگر» را به معنای «هر چند که» و «رگ جان» را به معنای «رگ روح» که اضافه استعاری می‌باشد، بگیریم و در این صورت معنی بیت چنین می‌شود: هر چند که مانند درخت رز، رگ جان شما در اثر این مصیبت، قطع شده و به عبارتی، هر چند که در اثر این مصیبت روح شما خسته و مجروح گشته است، با این همه، آنقدر از چشم خود اشک خونین مرزید!

۸- جزع: ناشکیبایی، زاری - اهل جزا: معتقد به روز جزا (قیامت).
توضیح: اگر کسی معتقد به روز قیامت و معاد باشد، ناله و زاری و ناشکیبایی او در مرگ عزیزانش از حد متعارف تجاوز نمی‌کند؛ چون وی مرگ را فراق و جدایی مطلق نمی‌داند.

نکات: (از، ار) و (جزع، جزا): جناس مطرف.
معنی: از بس که خون گریستید، خاک گور من غرق به خون است؛ دیگر گریه نکنید و اگر معتقد به روز جزا (قیامت) هستید، ناله و زاری و بیتابی را تمام کنید! (از ناله و زاری و بیتابی دست بکشید!)

۹- توضیح: به هنگام خرمن کوبی، کاه را به باد می‌دهند (پراکنده می‌کنند) و دانه به جا می‌ماند و از کاه جدا می‌شود؛ قس:

- آن نبینی که بر سر خرمن دانه در زیر و کاه بر زیر است

(صفحه ۸۳۸)

نکات: خرمن، کاه، دانه: مراعات نظیر - خرمن عمر: اضافه تشبیهی؛ قس:
- اگرچه خرمن عمرم غم تو داد به باد به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم
(حافظ)

معنی: اگر من مثل کاهی از خرمن عمرم بر باد شده و جداگشته‌ام، جای شکرش باقی است که شما همگی مثل دانه به جا مانده‌اید.

مفهوم: اگر من مُرده‌ام جای شکرش باقی است که شما زنده‌اید.

۱۰- مَلِک العرش: پادشاه عرش، خداوند متعال؛ قس:

- سرمه دیده ز خاک در احمد سازند تا لقای ملک العرش تعالی بینند
(صفحه ۹۹)

نکته: کم، گم: نوعی جناس خطّی.

معنی: شاعر با یادآوری این نکته که اگر انسان چیزی را گم بکند، بیتاب و مضطرب می‌گردد، می‌گوید: من بخشش و عطای خداوند متعال نزد شما بودم؛ به عبارتی دیگر، خداوند مرا به عنوان عطا و بخشش به شما ارزانی داشته بود و شما به خاطر اینکه عطای الهی را گم کرده‌اید، بی‌صبر و ناشکیبا شده‌اید.

۱۱- طیب غلط‌گوی: طبیعی که بیماری را درست تشخیص ندهد و به تبع آن، تجویز و درمانش نیز ناصواب باشد، طبیعی که چون در تشخیص بیماری اشتباه کرده است در گفتن نوع بیماری به بیمار یا اطرافیان غلط بگوید و توصیه‌ها و تجویزهای اشتباه باشد. (رک. طیبیان غلط بین، بیت ۳۲، قصیده ۴)

نامبارک دم: آنکه نفس مبارک و شفابخش ندارد. - ناساز دوا: طبیعی که دارویش برای بیماری سازگار نباشد، طبیعی که دارویش مضرّ به حال بیمار باشد.

توضیح: مضمون این بیت و چند بیت بعد، در قصیده ۴ نیز مطرح شده بود.

نکته: طیبیان، دوا: مراعات نظیر.

معنی: ای طیبیان غلط‌گوی! من به شما چه بگویم؟ که شما نامبارک نفس هستید (نفس‌تان شفابخش نیست و بالعکس، بیماری‌زاست). و داروهایتان ناسازگار و مضرّ است.

۱۲- عود صلیب: فاوانیا، «فاوانیا، گیاهی است از تیره‌های نزدیک به گل سرخیان. قدما جهت دفع نقرس و صرع و کابوس، آن را با خود نگه می‌داشتند و یا دود می‌کردند. ابوریحان بیرونی در باره آن می‌نویسد:

اعجب از حکایات مذکور این است که نصاریّ به چوب فاوانیا در تصحیح امر صلیب، استدلال می‌کنند و می‌گویند: چون این چوب را قطع کنیم، چیزی مانند صلیب در آن ظاهر می‌گردد. حتّی اینکه جمعی می‌گویند که از زمان [به] دار آویختن مسیح، این

علامت در چوب یافت شد و می‌گویند که چون این چوب را جهت همین صلیبی که دارد به مصروع بیاویزیم، سودمند خواهد بود؛ چنانکه بر قیامتِ مردگان دلیل است.»^(۱)

خاقانی در دیوان، بارها به این گیاه و خواص آن اشاره کرده است؛ از جمله:

- چو آن عودالصلیب اندر بر طفل صلیب آویزم اندر خلق عمدا

(صفحه ۲۶)

- کعبه را از خاصیت پنداشته عودالصلیب کز دم ابن‌الله او را اُمّ صبیان آمده

(صفحه ۳۷۰)

- فلک چو عود صلیبش بر اختران بندد که صرع‌دار بوند اختران به گاه زوال

(صفحه ۸۹۷)

خطّ ترسا: «اشاره است به خط یونانی که از چپ به راست نوشته می‌شود.»^(۲)؛ قس:

- فلک کثر روتراست از خطّ ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا

(صفحه ۲۳)

«... خط ترسا را نیز تعوید اطفال سازند.»^(۳)

توضیح: به قرینه حضرت مسیح (ع) که مظهر طبابت است، (رک. طبیبان غلط بین، بیت

۳۲، قصیده ۴) «خط ترسا» شاید اشاره‌ای به نسخه طبیبان مسیحی نیز باشد.

نکات: صلیب، ترسا، مسیح: مراعات نظیر - (خط، خطا): جناس مذیل - «که»: حرف تأکید.

معنی: اثر عود صلیب و خط ترسا خطا و اشتباه بود؛ به عبارتی دیگر، آن دو تأثیری

در بهبودی من نداشت و شما اگر مسیح هم باشید، باز کاملاً در خطا و اشتباه هستید.

۱۳- رَصَد: «عمل مطالعه و مشاهده اجرام سماوی و پدیده‌های آسمانی از نظر تعیین

۱- ترجمه آثار الباقیه، صفحه ۴۰۵، به نقل از کتاب «بزم دیرینه عروس»، صفحه ۲۴۵

۲- ترجمه شرح قصیده ترسائیّه صفحه ۵۵

۳- حواشی عبدالرسولی، صفحه ۲۲۰

حرکات و مواضع و خواص مختلف آنها^(۱) - رصدین: راصد، منجم - احکام: (رک).

بیت ۳۴، قصیده ۴

خط احکام: ۱ - پیشگویی‌های کتبی، که حکم مستخرج از پیشگویی نجومی را روی کاغذی نوشته و به فردی که خواستار تشخیص طالع خویش بود، می‌دادند.
۲ - روش پیشگویی‌ها.

نکات: حکیم، رصد، احکام: مراعات نظیر - حکیم، احکام: اشتقاق.
معنی: ای حکیمان منجم! پیشگویی‌های شما، کلاً بیهوده است و شما همگی بیهوده گو هستید.

۱۴ - خانه: هر یک از بروج دوازدهگانه - خانه طالع: «خانه طالع در عمر مولود، خانه تن و جان هم می‌گفته‌اند. کمیت عمر مولود و کیفیت آن در این خانه پیشگویی می‌شده است»^(۲)

ششم = خانه ششم، «خانه بیماری، خانه خدمتکاران و بندگان و مرضها:
- ششمین خانه زان بیماری است خانه خدمت و پرستاری است
(سنایی / حدیقه ۷۰۱)

هشتم = خانه هشتم: خانه نکبت و آفت، خانه خوف و مرگ و میراثها:
- هشتمین است خانه نکبات که از آن مرد را رسد آفات
(سنایی / حدیقه ۷۰۱)»^(۳)

کند = کد: خانه، منزل. هر یک از بروج دوازدهگانه. «دکتر معین» در حاشیه «برهان قاطع» در باره اتمولوژی «کد» چنین می‌نویسند: «= کده (ه. م) رک: کدخدا، اوستایی Kata (کنده)، پهلوی Katak (خانه)....» ناگفته نماند که در علم نجوم، اصطلاحی به نام

۱ - فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۳۱۸

۲ - فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۲۲۴

۳ - فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۲۲۲

«کد خدا» وجود دارد که به ستارهٔ صاحبِ هر برج اطلاق می‌شود. (رک. فرهنگ، اصطلاحات نجومی، صفحات ۶۲۰-۶۱۹)

جاماسب: در سنت زرتشتیان، جاماسب از خاندان «هوگوه» و برادر «فرشوشتر» بود و هر دو برادر، وزیر «گشتاسب» بودند. جاماسب با دختر «زرتشت» به نام «پورجست» ازدواج کرد. وی در ادبیات ایران و عرب، به لقب «فرزانه» و «حکیم» خوانده شده، پیشگویی‌هایی بدو نسبت داده‌اند که ذکر آنها در رسالهٔ پهلوی «یادگار زریران» و «گشتاسب نامهٔ دقیقی» و «جاماسب نامه» آمده.^(۱) «فردوسی» در «شاهنامه» از نجوم او یاد می‌کند.

- بخواند آن گرانمایه جاماسب را کجا رهنمون بود گشتاسب را
سر موبدان بود و شاه ردان چراغ بزرگان و اسپهبدان
چنان پاک تن بود و پاکیزه جان که بودی بر او آشکارا، نهان
ستاره‌شناسی گرانمایه بود به فرهنگ و دانش و را پایه بود^(۲)

دَها: زیرکی، هوشمندی، خردمندی - جاماسب دها: آنکه در علم نجوم، مهارت و هوشمندی جاماسب را دارد، منجمی زبردست و تیزهوش.

نکته: خانه، طالع، ششم، هشتم، کند: مراعات نظیر.
معنی: خانهٔ طالع عمر من، خانهٔ ششم و هشتم بود که خانه‌های بیماری و آفت و مرگ است؛ شما چگونه متوجه این مسئله نشدید؟ در حالی که همگی [در علم نجوم] هوشمندی و ذکاوتِ جاماسب حکیم را دارید.

توضیح: در نسخهٔ عبدالرسولی به جای «کند»، «کید» ضبط شده که «ستاره‌ای متوهم و دارای سیر معکوس و او را شیطان فلک هم گفته‌اند و از سبعة منحوسه است.»^(۳) و در

۱- فرهنگ معین.

۲- جلد چهارم، ژول مول، صفحهٔ ۱۹۴

۳- فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحات ۶۴۷-۶۴۶

این صورت، معنی مصراع اول چنین می شود: خانه طالع عمرم، کید در خانه های ششم و هشتم بود. (که خاقانی وار نیست).

۱۵- کرامات: جمع کرامت، اعمال خارق العاده که از اولیا سر می زند. - کرامات فروشان: کسانی که متظاهر به داشتن کرامات هستند، عرضه کننده کرامات ریایی - علّت: بیماری، مرض - معلول: ۱- بیمار؛ ۲- آنچه که از علّت به وجود آید، نتیجه علّت - معلول ریا: ۱- بیمار ریا، مبتلا به بیماری ریا؛ ۲- آنکه ساختار وجودش از ریا باشد. که در هر دو صورت، منظور «ریاکار» است.
نکته: علّت، معلول: اشتقاق.

معنی: خاقانی بر مدّعیان دروغین کرامت، تاخته و از زبان فرزندش می گوید: ای کرامات فروشان! دم سحر و جادوی شما به جای اینکه بیماری مرا برطرف سازد، بر شدّت بیماری من افزود؛ به خاطر اینکه، شما همه، ریاکار هستید.

۱۶- رشته تب: (ری. رشته پر گره، بیت ۳۸، قصیده ۴) - گره: «گره» دومی به معنای «مشکل» است. - گره گشودن: حلّ مشکل - دربند چیزی بودن: وابسته چیزی بودن.

توضیح: مرجع ضمیر «تان» در «گرهتان»، «کرامات فروشان» در بیت ماقبل است. نکات: رشته، گره، بند: مراعات نظیر - گره، گره: جناس تام - رشته جان: اضافه تشبیهی. معنی: خاقانی، شرط تأثیر رشته تب را تهذیب و تزکیه نفس عاملان این کار دانسته، می گوید: رشته تب شما نتوانست مشکل جان مرا حل بکند؛ به عبارتی دیگر، رشته تب شما نتوانست تب مرا برطرف ساخته بدین وسیله جان مرا نجات بدهد؛ به سبب اینکه، شما همگی وابسته به هوی و هوسهای نفسانی خویش هستید.

۱۷- نوشدارو: (ری. بیت ۳۳، قصیده ۴) - زهرگیا: گیاهی است که هر کس، اندکی از آن بخورد، فی الحال هلاک گردد^(۱)؛ قس:

- گفت به تیغش آسمان، کای گهری تو کیستی؟

گفت من آتش اجل زهرگیای مملکت

(صفحه ۴۶۳)

توضیح: در مورد بی وفایی ایام، (رک. بیت ۴، قصیده ۱)

نکات: نوشدارو، زهرگیا: طباق یا تضاد - مصراع دوم تمثیل بوده و کنایه از طلبِ امرِ محال است.

معنی: ای کسانی که از روزگار طلب وفاداری می‌کنید! این طلب شما، طلب محالی است و چنان است که گویی از زهرگیا - که کشنده است - خاصیت نوشدارو را - که حیات‌بخش است - انتظار داشته باشید.

۱۸ - شنیدن: در اینجا به معنای «درک کردن و فهمیدن» است؛ قس:

- ز لشکر زبان آوری برگزید که گفتار کسری بدانند شنید^(۱)

نکات: (فنا، بقا) و (فارغ، مشغول): طباق یا تضاد - آمد: فعل ماضی در معنای مستقبل، مستقبل محقق الوقوع، یعنی حتماً خواهد آمد؛ قس:

- هر که در خردی اش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست^(۲)

معنی: اجل را چگونه شناخته‌اید؟ (یا در بارهٔ اجل چه شنیده‌اید؟) آمدن اجل حتمی است. مثل اینکه شما، همه از فنا و مرگ آسوده خاطر و مشغول بقا و ابدیت هستید؛ به عبارتی دیگر، گویی شما فکر می‌کنید که همیشه زنده خواهید بود و مرگی برای شما نیست.

۱۹ - خطّ امن: خطّ امان، امان نامه - این آب و گِل: آب و گِل آدمی، وجود آدمی -

سنگدل: در اینجا، یعنی کسی که حتی دیدن مرگ دیگران هم در دلِ سختِ او بی تأثیر است و او غافل از اجل است، شخص بی تفاوت.

۱ - فردوسی، به نقل از دهخدا.

۲ - گلستان سعدی، باب ۷، کلیات صفحه ۱۵۴

بار خدا: خدای بزرگ، پادشاه، مولا (صاحب بار و رخصت) - بار خدا بودن: یعنی متکبر بودن.

نکته: آب، گِل، سنگ: مراعات نظیر.

معنی: یا اینکه شما از اجل، امان نامه دارید و از آب و گِل آدمی ساخته نشده اید که این چنین در برابر مرگ، بی تفاوت و متکبر هستید.

۲۰ - امیر اجل: امیر بزرگوار، امیر اعظم - امیر الامرا: امیر امیران، پادشاه، فرمانده کل سپاه، از توضیحی که در «لغت نامه دهخدا» در باره این عنوان آمده معلوم می شود که این عنوان، عنوان پادشاهان «آل بویه» و «حمدانیان» و «سلجوقیان» بوده است.

نکات: اجل، اجل: جناس تام (البته دومی مشدد است و به جهت ضرورت شعری، مخفف آمده است). - اسیر، امیر: جناس لاحق - اسیر اجل: اضافه استعاری.

معنی: هر چند امیر اجل و اعظم هم باشید، باز اسیر اجل هستید. (بالاخره اجل شما را از بین خواهد برد.) به مرگ مربوط نیست و اهمیتی ندارد که شما امیر الامرا باشید. (در هر صورت، جان شما را می گیرد.)

توضیح: «ناصر خسرو قبادیانی» مضمونی مشابه این مضمون دارد؛ قس:

- ای میر اجل، چون اجل آیدت بمیری هر چند که با عز و جلالی و جمالی^(۱)
۲۱ - ستاره سپه: آنکه سپاهی گران دارد (آنکه سپاهی از ستارگان دارد)، از القاب پادشاهان؛ قس:

- یک تنه صد هزار تن می نهمت چو آفتاب ار چه به صد هزار یل بدر ستاره لشکری
(صفحه ۴۲۴)

صبح لوا: آنکه لوا و رایتی از صبح دارد، درخشان درفش، پیروزمند؛ قس:

- ای شاه عرش هیبت خورشید صبح رایت چترت همای نصرت و آفاق زیر بالش
(صفحه ۲۳۰)

ستاره سپاه و صبح لوا: یعنی پادشاهی مقتدر و محتشم و پیروزمند.

توضیح: راجع به خورشید و چاه (رک. بیت ۵۳، قصیده ۴)

نکات: (خورشید، صبح) و (ستاره، شام) و (سپه، لوا): مراعات نظیر - شام، صبح: طباق یا تضاد - چه: استعاره مصرّحه (استعاره از مرگ و گور) - ستاره سپه: علاوه بر معنای فوق، ایهاماً از القاب بدر (ماه چهارده شبه) نیز هست که شاه ستارگان شب است. - صبح لوا: ایهاماً از القاب خورشید.

معنی: اگر حتی پادشاهی مقتدر و پیروزمند باشید، باز مثل خورشید - که در چاه شب می افتد (غروب می کند) - از آسمان اقتدار و پیروزی به چاه مرگ و گور خواهید افتاد.

۲۲ - خشت گل زیر سر بودن = خشت بالین بودن: کنایه از مردن؛ قس:

- اگر چرخ گردان کشتد زین تو سرانجام خشت است بالین تو^(۱)

پی سپر: سپرده شده به زیر پی، لگدمال، پایمال (صفت مفعولی مرگب مرخم)
خشت: در مصراع دوم، «نوعی از سلاح باشد و آن نیزه کوچک است که در میان آن حلقه‌ای از ریسمان یا ابریشم بافته بسته باشند. انگشت سبابه را در آن حلقه کرده به جانب خصم اندازند»،^(۲) «خشت سلاحی است مراهل گیلان را از نیزه کوچکتر».^(۳)
کیا: پادشاه، حاکم، حاکم و والی طبرستان و گیلان، از بزرگان گیلان و مازندران، بزرگ، سرور^(۴) - میرکیا: امیر بزرگ، امیر اعظم.

نکات: (خشت، خشت) و (سپر، سپر): جناس تام - (سر، پی) و (خشت، گیل) و (خشت، سپر): مراعات نظیر.

معنی: اگر با داشتن خشت و سپر (آلات و اسباب جنگی)، امیر و پادشاهی قدرتمند

۱ - فردوسی به نقل از دهخدا.

۲ - برهان قاطع.

۳ - حواشی عبدالرسولی، صفحه ۴۲۱

۴ - معین.

هم باشید، مرگ از خشتِ گلین برای شما بالین می‌سازد (شما را از بین می‌برد) و لگدمالتان می‌کند.

مفهوم: هر چند پادشاهی مقتدر هم باشید، باز در برابر مرگ پست و زبون هستید و بالاخره، مرگ شما را به کام خود خواهد کشید.

۲۳ - آب: استعاره از عمر - جیحون صفت: پاک و بزرگ چون جیحون، جیحون به پاکی و عظمت مشهور است؛ قس:

- مر طلبِ دین حق را به حقیقت پاک دلی باید و فراخ چو جیحون^(۱)
دجله صفا: آنکه صفایی چون صفا و گورایی و پاکی دجله دارد.

نکات: (آب، پل) و (جیحون، دجله): مراعات نظیر - صفت، صفا: شبه اشتقاق - پل مرگ: اضافه تشبیهی - آب از زیر پل گذشتن: کنایه از ملازمت دو چیز.

معنی: هر چند عظمت و پاکی جیحون و صفای دجله را داشته باشید، بالاخره آب عمرتان از زیر پل مرگ عبور خواهد کرد. (بالاخره خواهید مرد.)

۲۴ - پشه و مور: سمبل و نماد ضعیفی و حقارت - فرع: ترس و بیم - پیل و شیر: نماد قدرت و بزرگی - درم: خشمناک - وغا: جنگ.

توضیح: معروف است که فیل از پشه در عذاب است و شیر از مور. (که به پیشانی شیر می‌رود و می‌خارد و او را اذیت می‌کند.)؛ قس:

- پشه ز چه یک روز زید، پیل دو صد سال؟ زیرا ز پشه، پیلان در رنج و عذابند^(۲)

- قوت پشه نداری جنگ با پیلان مزن همدل موری نه‌ای پیشانی شیران مخار^(۳)

نکات: (پشه، مور) و (شیر، فیل): مراعات نظیر - (پشه، مور) و (پیل، شیر): لف و نشر مرتب - (پشه، پیل) و (مور، شیر): طباق یا تضاد.

۱ - دیوان ناصر خسرو، صفحه ۴۹۱

۲ - دیوان ناصر خسرو، صفحه ۲۴۷

۳ - جمال الدین عبدالرزاق، به نقل از دهخدا.

معنی: مرگ اگر پشه و موری هم باشد (در ظاهر ضعیف به نظر برسد)، باز از او می‌ترسید؛ اگرچه در شجاعت و قدرت، مانند فیلِ مست و خشمگین و شیرِ جنگجو باشید.

۲۵- از سرِ عبرت: از روی عبرت، به خاطر عبرت گرفتن - دم خاقانی: سخن خاقانی و منظور، شعر او است. - مایه: مقدار، اندازه؛ قس: - خاک بیزی کن که من هم خاک بیزی کرده‌ام

تا ز خاک، این مایه گنج شایگان آورده‌ام

(صفحه ۲۵۵)

دست روا: ممکن، مُجاز، مختار، مسلط؛ قس:

- تو بر جگری دست نیالایی و حَقّاک جز بر جگری نیست مرا دست روایی

(صفحه ۴۳۶)

نکته: سر، دست: مراعات نظیر.

معنی: برای عبرت گرفتن، به اشعار عبرت‌آمیز خاقانی بنگرید! زیرا لا اقل، این مقدار نگرستن، برای شما امکان‌پذیر است.

شرح قصيده نه

وزن قصیده: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن - بحر: رمل مثنی محذوف عروض و ضرب - کلمات قافیه: من، تن، خویشان... - حروف قافیه: «ن» (ن = حرف روی) - ردیف: «بگریستی»

این قصیده، در رثای «کافی الدین عمر»، عم خاقانی، سروده شده و قدرت تأثیر آن به حدی بوده که ظاهراً مورد توجه و استقبال «ملای روم» نیز واقع شده و به نظر می‌رسد که مولانا خداوندگار، در غزلی به مطلع

- قدر غم گر چشم سر بگریستی روز و شبها تا سحر بگریستی^(۱)

از این قصیده متأثر بوده است.

این قصیده، نیز حاوی هنرنمایی‌های خاص خاقانی در استفاده از استعارات و تلمیحات متعدد و اطلاعات متنوع او در زمینه‌های مختلف است.

این چکامه نسبتاً کوتاه، حاوی تأثر و تأسف عمیق خاقانی بر مرگ کسی است که او را «مقتدای حکمت» و «صدر زمان» و یگانه «گوهر» روزگار دانسته و معتقد است که در

مرگ او، باید ماتی چون سوگ پیامبر (ص) در مرگ «بحیرا» و «اسکندر» در مرگ «برهمن» پیا داشت.

شاعر در این قصیده، به فضایل عمّ متوفای خود و خصوصاً به رأفت و مهربانی او اشارات متعدّدی کرده و معتقد است که بی وجود او، قصر علم و دانش ویران شده و سزاوار است که زمین و زمان در این ماتم نوحه سر بدهند.

۱- مرغ و ماهی: یعنی همه موجودات، از مرغان هوا گرفته تا ماهیان دریا؛ قس:
- ز شیرینی چه گویم! هر چه خواهی بر آوازش بخفتی مرغ و ماهی^(۱)
تن به تن: یک به یک.

نکات: (دل، چشم) و (مرغ، ماهی): مراعات نظیر.

معنی: در ماتم عمّ، اگر چشم من به اندازه سوزش دل می گریست، همه موجودات از مرغان هوا گرفته تا ماهیان دریا، یک به یک بر دل من می گریستند؛ به عبارتی دیگر، گریه چشم من به اندازه سوزش دلم نیست و اگر چشم می توانست به اندازه سوزش دلم بگرید، در این صورت، همه موجودات به قدر و اندازه این سوزش و غم پی برده، از سر دلسوزی و به عنوان همراهی با چشم من، یک به یک بر حال دل من می گریستند.

۲- بایستن: لازم و ضروری بودن.

نکات: دیده، دل: مراعات نظیر - گریستن دل: استعاره مکنیه.

معنی: برای دل مجروح من، صدها هزار چشم لازم بود، تا با هر کدام از آنها، دل من صدها هزار بار، به حال خودش گریه می کرد.

۳- نکته: دیده های بخت: اضافه استعاری.

معنی: چشمهای بخت و اقبال همیشه در خواب من، اکنون می بایستی بیدار بود، تا حال مرا می دید و به حال من گریه می کرد.

۴- آنچه از من شد: اشاره شاعر به عمّ خویش. کافی الدین عمر، می باشد که از دنیا رفته

است. - پری: جنّ، مؤنث جنّ^(۱) - اهرمن = اهریمن: شیطان، هر فرد از شیاطین.^(۲)

توضیح ۱- بیت تلمیحی دارد به ماجرای ربوده شدن انگشتی حضرت سلیمان (ع) - که به واسطه آن انگشتی بر انس و جنّ فرمان می‌راند - به وسیله یکی از اجنه (دیو، اهرمن، شیطان) به نام «صخر جنی». «پس آن روز که خدای - تعالی - خواست که آن مملکت از وی بشود، چون به آبخانه اندر شد، انگشتی مر، جراده (یکی از زنان سلیمان) را داد. یکی دیو بود از مهتران دیوان، نام او صخر بود و خویشتن بر مانند سلیمان (ع) بساخت و پیش جراده رفت و گفت: انگشتی، مرا ده! جراده پنداشت که سلیمان (ع) است و هیچ او را از سلیمان (ع) باز نشناخت و انگشتی، او را داد. و آن دیو انگشتی بستد و حالی گرفت و بر تخت نشست و انگشتی در انگشت کرد و همه خلقان هیچ کس او را باز نشناختند از سلیمان و... جمله فرمانبردار او شدند...»^(۳)

حافظ فرماید:

- من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد

توضیح ۲- ارتباط حضرت سلیمان (ع) با «پری و اهرمن» در این است: که وی بر اجنه و دیوان، تسلط و حکومت داشت و بنا بر نصّ قرآن، اجنه جزو لشکر سلیمان بودند:

«وَحُسْرٍ لِّسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ»^(۴)

ترجمه: سپاهیان سلیمان از جنّ و آدمی و پرنده، گرد آمدند و آنها به صف می‌رفتند.

و حتی برای سلیمان (ع) کار می‌کردند:

۱- معین.

۲- معین.

۳- تفسیر طبری به نقل از فرهنگ تلمیحات، صفحه ۳۳۵

۴- آیه ۱۷، سوره نحل.

«... وَمِنَ الْجَنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ...»^(۱)

نکته: پری، اهرمن: مراعات نظیر.

معنی: خاقانی به نقش و تأثیر بسزایی که عمش، کافی الدین عمر، در زندگی او داشته، اشاره کرده و با بیانی شاعرانه واقعه از دست دادن عمش را بسی دردناکتر و صعبتر از ماجرای گم شدن انگشتی حضرت سلیمان (ع) دانسته و می‌گوید: آنچه را من از دست داده‌ام، اگر سلیمان از دست می‌داد، حتی اجنه و شیاطین نیز بر حال سلیمان می‌گریستند.

۵- خندان و خوش: (در مورد یاسمن) یعنی شکفته و با طراوات.

نکات: التزام کلمه «یاس» - یاسمن، یأس: شبه اشتقاق - خندیدن، گریستن: طباق و تضاد - (خندان و خوش بودن و دیدن و گریستن یاسمن): استعاره مکنیه.

معنی: یاسمن چون از حال زار من در مرگ عم بی‌خبر است، خندان و خوشحال (شکفته و باطراوت) می‌باشد در صورتی که، اگر یأس و ناامیدی مرا در این واقعه می‌دید، متأثر گشته و می‌گریست.

۶- بابزن: سیخ کباب.

نکات: مرغ، بابزن، آتش: مراعات نظیر - (بر بابزن کردن فلک و رحم کردن آتش و گریستن بابزن): هر سه استعاره مکنیه - در ضمن، «گریستن بابزن» اشاره به قطراتی است که موقع کباب کردن از سیخ کباب به زمین می‌ریزد.

معنی: من آن پرنده دلتنگی هستم که اگر فلک [به قصد کباب کردن] مرا به سیخ می‌کشید، حال من آنقدر تأثرآور بود که حتی آتش بر من رحم می‌کرد و سیخ به حال من می‌گریست.

۷- سخندان مهین: استعاره از کافی الدین عمر، (رک. بیت ۳۳، قصیده ۱).

نکته: (سخن، سخندان): جناس مذیل.

معنی: افسوس و دریغ بر طبع و ذوق خاقانی! که با مرگ عم از سخن‌سرایی، عاجز و

در مانده شد. کو آن ادیب و سخن شناس بزرگوار (کافی الدین عمر) تا بر حال سخن - که با واماندگی طبع خاقانی، از رونق افتاده است - بگرید؟

۸ - مقتدا = مقتدی: آنکه بدو اقتدا کنند، امام، پیشوا - صدر: مهتر، سرور.

توضیح: در مورد حکمت و فلسفه کافی الدین عمر (رک. بیت ۳۳، از قصیده ۱).

نکات: زمن، زمین: نوعی جناس زاید - گریستن زمین: استعاره مکنیه.

معنی: او پیشوای حکمت و فلسفه (امام حکما و فلاسفه) و مهتر و بزرگ روزگار بود، که بعد از رفتنش، اگر زمین چشم داشت، بر حال روزگار - که اکنون صدر خود را از دست داده است - می گریست.

۹ - جوهری: جوهر فروش، در اینجا، یعنی آنکه قدر و قیمت گوهر را بداند، گوهر شناس.

نکات: گوهر، جوهر: جناس لاحق - گوهر شکن بودن گردون: استعاره مکنیه - جوهری: صفت نسبی («ی»، «یای» نسبت است).

معنی: او گوهری بود که گردون از روی نادانی آن را شکست و از بین برد. کو گوهر شناسی که بر حال گردون گوهر شکن - که با شکستن این گوهر گرانها متضرر و خاسر گشته است - بگرید؟

۱۰ - زاد سرو = آزاد سرو = سرو آزاد: استعاره از کافی الدین عمر - راد مرد = مرد راد: مرد بخشنده و بزرگوار، مرد حکیم - چمن: استعاره از روزگار، دنیا، زمین - ابر طوفان بار: ابری که بار و حاصل آن (نتیجه آن)، طوفان و سیل باشد.

نکات: (سرو، چمن) و (ابر، طوفان): مراعات نظیر - گریستن ابر: استعاره مکنیه - راد مرد: بدل توضیحی از «زاد سرو» و در واقع، قرینه صارفه برای «زاد سرو» است.

معنی: سرو آزادی، مرد بخشنده و بزرگوار (یا فرزانه ای) بر چمن روزگار پژمرد و از بین رفت. کو ابر طوفان باری که بر حال چمن روزگار - که اکنون، سرو آزاد خود را از دست داده است - بگرید؟

۱۱ - شعریان: به صیغه تنیّه، دو ستاره شعرای شامی و شعرای یمانی.

۱ - شعرای شامی: ستاره‌ای است درخشان در صورت «کلبِ مقدّم» (کلب اصغر، سگ کوچک، غمیضاء)؛ ۲ - شعرای یمانی: ستاره‌ای است در یکی از صورتهای فلکی بنام «کلب اکبر» (سگ بزرگ، کلب الجبار).^(۱) - اوج: بلندترین نقطه، نقطه‌ای است از فلک خارج مرکز، که دورترین نقاط است از مراکز عالم و هر یکی را از سبعة سیّاره، اوجی باشد و گاهی حضيض.^(۲)

حضيض: «پستی، نشیب، کمترین فاصله ماه است از زمین و کمترین فاصله هر ستاره است، نسبت به ستاره اصلی خود.»^(۳)

نکات: شعریان، شام، یمن: مراعات نظیر - (اوج، حضيض) و (خاک، چرخ): طباق یا تضاد - گریستن چرخ: استعاره مکنیه.

معنی: شاعر با اشاره به اینکه، ستارگان و صور فلکی نیز در این ماتم سوگواری و بر تربت وی حاضر می‌شوند، می‌گوید: دو ستاره شعرای شامی و شعرای یمانی در این مصیبت، از اوج آسمان به سرایشی خاک افتادند تا بر سر تربت او بگریند. اکنون، چرخ باید به حال شام و یمن - که بی ستاره (ایهاماً بدبخت) شده‌اند - بگرید.

۱۲ - بحیرا: «راهبی از نصاری عرب که اسم او در نزد نصارا، جرجس بود. زمانی که حضرت محمد (ص) در حدود ۱۲ سالگی با عمّ خویش، ابوطالب، برای تجارت به شام می‌رفت، بر بحیرا گذشت. بحیرا که در صومعه خویش بود، حضرت رسالت را به قراین و امارات شناخت و به او گروید. پیامبر بسیار او را دوست می‌داشت. بحیرا در زمان بعثت در گذشته بود.»^(۴)

برهمن: پیشوای روحانی آیین برهمایی و آنان، یکی از سه طبقه مردم را در آیین

۱ - به نقل از فرهنگ معین.

۲ - انجمن آراء به نقل از دهخدا.

۳ - فرهنگ اصطلاحات نجومی، صفحه ۲۰۶

۴ - فرهنگ تلمیحات، صفحه ۱۵۴

برهمایی تشکیل می‌دهند؛^(۱) ولی در اینجا منظور، آن برهمنی است که اسکندر در شهر برهمنان از او سؤالاتی می‌کند و جوابهایی می‌شنود. مشروح این سؤالات و جوابها در «شاهنامه فردوسی جلد ۵ صفحات ۱۰۰ - ۹۶» مذکور است.

توضیح: در باره سوگواری پیامبر اکرم (ص) یا لافل اظهار تأسف ایشان بر مرگ «بحیرا» مطلبی یافت نشد و تنها در بیتی از «ناصر خسرو» به جویا شدن پیامبر (ص) از حال «بحیرا» اشاره شده است:

- نشنوده‌ای که چند بهرسیده است پیغمبر خدای بحیرا را؟^(۲)
و خاقانی نیز، خود در جایی دیگر گوید:
- خط کفش، حرز شفا، تیغش در او عین الصفا
چون نور مهر مصطفی جان بحیرا داشته
(صفحه ۳۸۶)

در باره گریستن «اسکندر» به مرگ «برهمن» هم، مطلبی به دست نیامد. خاقانی در جای دیگری نیز از برهمن و اسکندر (ذوالقرنین) سخن گفته است:
- چه عجب کامدست ذوالقرنین به سلام برهمنی در غار
(صفحه ۲۰۳)

به نظر می‌رسد، که موضوع سوگواری پیامبر (ص) در مرگ بحیرا و خصوصاً گریستن اسکندر در مرگ برهمن، ساخته ذهن خاقانی باشد. در واقع، شاعر با توجه به ارتباط میان پیامبر (ص) و بحیرا و نیز ما بین برهمن و اسکندر انتظار چنین سوگواری‌هایی را دارد.

معنی: شاعر، عم خویش را در دانش و وارستگی به بحیرا و برهمن تشبیه کرده و معتقد است که در سوگ وی، باید ماتمی چون ماتم پیامبر (ص) در مرگ بحیرا و ماتم اسکندر در مرگ برهمن به پا داشت و می‌گوید: کو پیغمبر تا به مرگ بحیرا سوگواری

۱- معین.

۲- دیوان ناصر خسرو، صفحه ۱۶۷

کند و کو اسکندر تا به مرگ برهمن بگرید؟

۱۳- شکر نطق: شیرین گفتار، استعاره از کافی الدین عمر - آب دهن نحل: شهد و عسل زنبور.

نکات: (نطق، زبان) و (زبان، چشم، دهن): مراعات نظیر - زبان: مجازاً به معنای «سخن» (مجاز به علاقة آلت).

معنی: آن شیرین سخنی که از رشک و حسدِ کلام شیرین او، زنبور عسل دائماً بر شهد و عسل خویش - که در برابر شیرینی سخن او تلخ است - گریه می‌کرد، کجاست؟
۱۴- صبا خلق: نرمخو، استعاره از کافی الدین عمر - تشویر: شرمساری، شرمندگی.

عدن: اقامت کردن در جایی - بهشت عدن: نام طبقه چهارم از طبقات و درجات بهشت که به ترتیب عبارتند از: ۱ - خلد؛ ۲ - دارالسلام؛ ۳ - دارالقرار؛ ۴ - جنة عدن؛ ۵ - جنة المأوی؛ ۶ - جنة النعیم؛ ۷ - علیین؛ ۸ - فردوس.^(۱)

بحر عدن: خلیج عدن، خلیجی است منشعب از اقیانوس هند، واقع در ساحل جنوب غربی شبه جزیره عربستان، نزدیک مدخل بحر احمر.^(۲) «شهرکی است بر کران دریا و از وی، مروارید بسیار خیزد و به حدود حبشه پیوسته است.»^(۳) و از این جهت، با «جود» متناسب است.

نکات: (جاه، جود) و (بهشت عدن، بحر عدن): لفّ و نشر مرتّب - عدن، عدن: جناس ناقص - تشویر و گریستن بهشت و بحر عدن: استعاره مکّنه.

معنی: شاعر با اشاره به خوش خلقی و مقام والا و بخشندگی و رادردی عمّ خویش، گوید: آن انسانِ نرمخویی که از شرمِ جاه و مقام او، بهشتِ عدن و از شرمِ جود و عطای او، بحرِ عدن می‌گریست، کجاست؟

۱- معین.

۲- معین.

۳- حدود العالم، صفحه ۱۶۸

۱۵- فلک دست: در مورد سخن، یعنی کسی که بر تألیف سخن، اشراف و تسلط دارد، چیره دست و ماهر در سخندانی - کلک: قلم - به هم کردن سخن: تلفیق سخن، تألیف سخن، به نظم کشیدن سخن - دختران نعش: (رک. بیت ۴۲، قصیده ۱) - پروین = پروین = ثریا: شش ستاره کوچک که در کوهان «ثور» جمع شده‌اند و آن را به عقد (گردن‌بند) یا خوشه انگور تشبیه کنند.^(۱)

توضیح: «مجموعه پروین، نمودار جمعیت و همبستگی و اتحاد است؛ بدین جهت، در شعر، گاهی با نظم در مقابل نثر، همراه و به آن مانند شده است و در این مورد، معمولاً با بنات النعش که یادآور پراکندگی و پریشانی است، همراه آمده.»^(۲) خاقانی بارها «نظم» را به «پروین» و «نثر» را به «نعش» تشبیه کرده است؛ از جمله:

- ز نظم و نثرش پروین و نعش خیزد و او به هم نماید پروین و نعش در یک جا
(صفحه ۳۰)

- نثر تو نعش و ثریا نظم توست هدیه نعشی و ثریایی فرست
(صفحه ۸۲۶)

نکات: (کلک، سخن) و (دختران نعش، پروین): مراعات نظیر - (به هم کردن سخن توسط کلک و گریستن دختران نعش): هر دو استعاره مکینه.

معنی: شاعر با تفضیل نظم و انسجام سخن و شعر عم خویش بر نظم خوشه پروین، می‌گوید: آن سخندان و شاعر چیره‌دستی که وقتی قلمش تلفیق سخن می‌کرد، بنات النعش یک به یک به حال پروین، به خاطر ضعف نظم پروین در برابر نظم او، می‌گریستند اکنون کجاست؟ به عبارت دیگر، شاعر می‌گوید: دختران نعش با دیدن نظم و انسجام والای سخن کافی‌الدین عمر، به جای اینکه بر نعش بگریند، بر پروین (به سبب نظمش در برابر نظم وی) گریه می‌کردند.

۱۶ - نارالله: آتش خدا، آتش دوزخ خداوند، این ترکیب، مأخوذ از قرآن است:

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ - الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئَةِ»^(۱)

ترجمه: آتش افروخته خداست - که بر دلها غلبه می‌یابد.

نرگسدان: گلدانی که در آن، پیاز نرگس نهاده باشند. - کوثر: چشمه‌ای در بهشت - کوثری: به اندازه آب چشمه کوثر.

نکات: (نرگس، سمن) و (چشم، روی، موی): مراعات نظیر - نار، کوثر: طباق یا تضاد (به اعتبار اینکه، «نار» از لوازم «دوزخ» و «کوثر» از لوازم «بهشت» است). - نرگسدان چشم: اضافه تشبیهی؛ قس:

- هر کجا آن شاخ نرگس بشکفتد گلرخانش دیده نرگسدان کنند (حافظ)

روی، موی: جناس لاحق.

معنی: خاقانی در وصف ایمان و خوف عمّش از آتش جهنّم، می‌گوید: دایماً از ترس آتش خدایی (آتش دوزخ) از نرگسدان چشم خود، به اندازه آب چشمه کوثر، اشک بر روی و موی سپید و سمن گون خود جاری می‌کرد.

۱۷ - یارستن: توانستن، جرأت کردن - گردن زدن شمع = سر بریدن شمع: موم اطراف سر فتیله شمع را بریدن و فتیله را برای سوختن از موم بیرون کردن؛^(۲) قس:

- در دستت اوفتادم چون مرغ پر بریده در پیشت ایستادم چون شمع سر بریده (صفحه ۶۶۰)

نکات: گردن زدن شمع: استعاره مکنیه - در گردن زدن: قید حالت.

معنی: شاعر در وصف رقت قلب و نازکدلی عمّ خود، گوید: او آنقدر دل نازک و رقیق القلب بود، که پیش او کسی نمی‌توانست پرنده‌ای را بکشد؛ به خاطر اینکه، او حتی

۱ - آیات ۶ - ۷ - سوره همزد.

۲ - دهخدا.

اگر شمع را در حال گردن زدن می دید، به گریه می افتاد.

۱۸- اینت: کلمه تحسین و تعجب به معنای زهی! آفرین! - کشتن چراغ: خاموش کردن چراغ - گریستن شمع (موم): قطراتی که هنگام ذوب شدن شمع به زمین ریخته می شود. قس:

- روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع
(حافظ)

توضیح: در نسخه عبدالرسولی، به جای «مومن دل»، «مومین دل» ضبط شده که با توجه به معنای آن، یعنی، «نرم دل»، مناسب تر است. خاقانی در جای دیگری نیز، «مومین دل» را بکار برده است.

- بر دل مومین و جان مؤمنش مهر و مهر دین مهیا دیده ام
(صفحه ۲۷۳)

از طرفی، اگر «مومن دل» را نیز بپذیریم، باز به معنای «نرم دل» خواهد بود؛ چنانچه در حدیثی قدسی که از پیامبر اکرم (ص) منقول است، دلِ مومن، «نرم» وصف شده است:

«لَمْ يَسْغِنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَوَسَّعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ اللَّيِّنِ الْوَادِعِ»^(۱)

ترجمه: زمین و آسمانم گنجایش مرا نداشت؛ در حالی که، دلِ نرم مطمئن بنده مؤمنم مرا در خود گنجانید.

نکات: (موم، چراغ، لگن) و (دل، طبع): مراعات نظیر - (کشتن و گریستن طبع و گریستن موم): هر سه، استعاره مکثیه.

معنی: آفرین بر آن انسان نرم دل و رقیق قلبی که اگر پیش او چراغی را می کشتند (خاموش می کردند)، خوی نرم موم مانند او، مانند شمعی که در شمعدان بگرید (ذوب شود)، می گریست!

مفهوم: عَمَّ من، آنچنان نرم دل و نرمخوی بود که باکوچکترین چیزی مثل خاموش شدن چراغ، متأثر شده، می‌گریست.

۱۹- اهل حکمت: حکما و فلاسفه - ارباب ظن: کلمه «ظن» از اضداد است؛ هم به معنای «گمان و شک» و هم به معنای «یقین و به درستی دانستن»؛ چنانکه در آیه ۲۴ از سوره «ص» نیز به این معنی بکار رفته است: «... وَ ظَنَّ دَاوُدُ اَنَّمَا فَتَتَاهُ...» ترجمه: و داوود به یقین دانست که همانا او را آزمودیم.

در صورتی که، معنای نخست را بپذیریم، منظور از «ارباب ظن»، «اهل شک» یعنی «فلاسفه» می‌باشند (گروهی از حکما و فلاسفه را شکاکان می‌گویند) و با در نظر گرفتن معنای دوم، «ارباب ظن»، یعنی صاحبان یقین و اعتقاد درست و راسخ، «علمای راسخ». معنی: شاعر با اشاره به مقام والای عمّش در حکمت و فلسفه، می‌گوید: ای کاش گردون راه و رسم نوحه کردن را می‌دانست! تا بر حال حکما و فلاسفه (یا علما و دانشمندان دین) - که با از دست دادن کافی الدین عمر، بی‌سرپرست و مقتدا گشته‌اند - می‌گریست.

۲۰- چشم و چراغ: کنایه از سبب بینایی و سرمایه بصیرت، کنایه از کسی یا چیزی که مورد علاقه و محبت و توجه خاص است، محبوب القلوب همگان، کسی که باعث عزّت متعلّقان خود باشد؛^(۱) قس:

- چشم و چراغی که از میان کیان رفت نور کیان ظلّ کردگار بماناد

(صفحه ۸۷۰)

توضیح: «خورشید را به درد چشم و رمّد نسبت داده‌اند؛ شاید از آن جهت که، درد چشم از سوزش و حرارت عارض می‌شده و با سرخی همراه بوده است و مخصوصاً پزشکان قدیم ورم حادّ دموی را که در ملتحمه عارض می‌شده، رمّد می‌گفتند.»^(۲)

نکته: چشم درد خورشید و گریستن خورشید: استعاره مکنیه.

معنی: خاقانی با بیان اینکه حتی خورشید نیز در غمِ عمّ من، سوگواری کرده و آنقدر گریسته که دچار چشم درد شده است، می‌گوید: ای کاش خورشید در اثر این غم، دچار چشم درد نمی‌شد! تا می‌توانست بر عمّ من - که محبوب القلوب و مایه عزّت و فخر همگان بود - بگرید.

۲۱- فضل: در اینجا به معنای «علم و دانش» است. - فطن: مصدر است، به معنای زیرکی و دانایی و خردمندی.

توضیح: «خضر» مطابق آیه ۶۵ از سوره کهف:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا».

صاحب علم لدنی است و به همین جهت، به «دانش و خرد» (فضل و فطن) مشهور است. قس:

در حریم کعبه جان مُخرمان الیاس وار علم خضر و چشمه ماهی بریان دیده‌اند
(صفحه ۸۹)

و علّت حضور خضر بر سر خاک کافی‌الدین عمر و سوگواری بر وی، بی‌مناسبت با مقام شامخ علمی و حکمی کافی‌الدین نیست.

معنی: ای کاش خضر از سر تربت او لحظه‌ای بلند می‌شد! تا به سبب مرگ وی به حال علم و دانش و خرد - که با مرگ او از رونق افتاده‌اند - خون می‌گریست.

۲۲- رجعت: بازگشت، بازگشتن به سوی دنیا،^(۱) «یکی از معتقدات شیعه، رجعت است؛ یعنی، برخی مردگان به دنیا بازگشت می‌کنند و اینان یا مؤمنان محض‌اند یا مشرکان محض و در برخی احادیث آمده که کشتگان به دنیا برمی‌گردند تا با مرگ طبیعی از دنیا بروند و مردگان به دنیا برمی‌گردند تا به کشته شدن در راه حق از دنیا روند»^(۲)

۱- دهخدا.

۲- شرح سی قصیده از ناصر خسرو قبادیانی، صفحه ۲۶۷، که البته منبع این مطلب، در ←

ناصر خسرو گوید:

- سقراط اگر به رجعت باز آید عُشری گمان بریش ز عِشرینم^(۱)
معنی: ای کاش آدم دوباره به این دنیا باز می‌گشت! تا به دلیل مرگ فرزند و جانشین
شایسته خود (کافی‌الدین عمر) به حالِ همه آدمیان، اعم از زن و مرد - که این چنین
شخصی را از دست داده‌اند - می‌گریست.

۲۳ - نکات: آتش، آب: طباق یا تضاد و مراعات نظیر - (خون شدن آتش از غم و
گریستن آب از حزن): استعارهٔ مکنّیه - «آتش» با «خون» از جهت رنگ و «آب» با
«گریستن» و «خون» مناسبت دارد.

معنی: آتش و آب، اگر می‌دانستند، که چه کسی از دنیا رفت؟ آتش از غم، تبدیل به
خون می‌شد و آب از اندوه مرگ وی می‌گریست.

۲۴ - بین: جدایی - غراب البین: کلاغ سیاهی که مانند شخص مصیبت رسیده، نوحه
می‌کند و به پارسی «کاجکینه» نامند. عرب، بانگ او را شوم داند و نشانهٔ فراق و جدایی
شمارد؛^(۲) قس:

- چون عقاب الجور آرندهٔ جور چون غراب البین آرندهٔ بیم
(صفحه ۹۰۳)

دَمَن: جمع دمنه، به معنای آثار خانه و سواد مردم، خاکروبه دان، مزبله، ویرانه.

توضیح: در مورد «همای» و «قصر»، (رک. بیت ۴۴، قصیده ۲)

نکات: (همای و قصر) و (غراب البین، دمن): مراعات نظیر - هما، غراب‌البین: طباق یا
تضاد. «همای» مرغ سعادت و پادشاهی و «غراب‌البین»، مظهر نحوست و شومی و
ویرانی است. - قصر، دمن: طباق یا تضاد - قصر حکمت: اضافهٔ تشبیهی - کو: «کو» ی

→ کتاب مذکور، بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۳۱۰ ذکر شده است.

۱ - دیوان ناصر خسرو، صفحه ۱۳۵

۲ - دهخدا.

دومی برای تأکید است.

معنی: او، همای قصر حکمت و فلسفه بود که با رفتن او، قصر حکمت تبدیل به ویرانه گشت. اکنون غراب البین کجاست تا بر این قصر حکمت - که تبدیل به ویرانه شده است - بگرید؟

مفهوم: با مرگ کافی الدین عمر، حکمت و فلسفه مضمحل گشت و از رونق افتاد و حال باید بر این شومی و ادبار، گریه کرد.

۲۵ - شروان: (رک. بیت ۳۴، قصیده ۳) - نارون = ناروان: درختی است به غایت خوش اندام و پر برگ و سایه دار.^(۱)

معنی: چگونه شروانیان از اندوه مرگ او نگریند؟ که اگر مرغ، بالای درخت نارون خبر مرگ او را می شنید، به گریه می افتاد.

شرح قصیده ده

وزن قصیده: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن - بحر: رمل مثنی محذوف عروض و ضرب - کلمات قافیه: بودمی، آسودمی، پالودمی... - حروف قافیه: «ودمی» (و = ردف اصلی؛ د = حروف روی؛ م = وصل؛ ی = خروج)

این قصیده، در رثای وحیدالدین، پسر عم خاقانی، سروده شده است. خاقانی چند مرثیه دیگر نیز در سوگ وحیدالدین دارد که ضمن آنها از وی به عنوان «دین» و «دنیا» و «صدر» و «استاد» خود نام برده و مراتب حق شناسی و عاطفه عمیق خود را نسبت به وی ابراز داشته است.

قصیده، بیانگر تأثر شدید شاعر از مرگ وحیدالدین و وصفی از بزرگی و فرزاندگی وی است. این چکامه نیز مثل سایر اشعار خاقانی، مشحون از اطلاعات علمی و ادبی شاعر است و خاقانی در عین حال تأثر شدید از مرگ پسر عم محبوب خویش، از به کار گرفتن معلومات و هنرهای شاعری خود در محتوای مرثیه، فروگذاری نکرده است. این قصیده، نیز از نظر محتوا بر پاره‌ای از آداب و رسوم سوگواری در قدیم، قابل توجه است. ۱ - جان سگ داشتن: سگجان بودن (رک. بیت ۴۶، مطلع اول، قصیده ۸) - به سختی: در تحمّل سختیها و مشقات.

نکات: التزام کلمه «سگ» و حرف «س» - سگجان - سگ: جناس مذیل.
معنی: در تحمل سختیها و مشقات سخت جان و مقاوم هستم و اگر سخت جان
نبودم، از ناله و افغان زارِ سگ مانندم آسوده می‌گشتم.

۲- پالونه: آلتی که بدان، چیزها را صاف کنند و پیالایند. صافی؛ قس:
- بسپار همه زنگ به پالونه آهن بگذار همه رنگ به پالوده بازار^(۱)
پالودن: چیزی را از صافی یا غربال و جز آن بیرون کردن، در اینجا به معنای
«گداختن و ذوب کردن».

نکات: آهن، آتش، پالونه: مراعات نظیر (با آتش، آهن را ذوب کرده و از پالونه
عبور می‌دهند و آن را صاف می‌کنند). - آهنین، آهن: جناس مذیل.

وجه شبه، در تشبیه «چشم» به «پالونه»، هیئت ظاهری چشم است. مجموعه چشم و
مرگان، بی‌شبهت به پالونه نیست؛ قس:

- ببارم ز پالونه دیده آبی برآرم ز آینه سینه آهی^(۲)
معنی: اگر جانم آهنین نبود، چشم را که چون صافی آهن است، با آه آتشین
می‌گداختم.

مفهوم: اگر سخت جان نبودم، همراه با آهی سوزناک، اشکی گدازان و داغ
می‌ریختم.

۳- توضیح: خاقانی در دیوان، مکرراً به آهی که در آسمان نفوذ کرده و آن را سوراخ
سوراخ می‌کند، اشاره کرده است؛ از جمله:

- نی که یک آه مرا هم صد موکل بر سر است گرنه چرخ استی مشبک ز آه پهلوسای من
(صفحه ۳۲۲)

- چون مشبک خان زنبوران ز آه عاشقان بس دریچه کاندرین بام نه ایوان آمده
(صفحه ۳۶۹)

۱- سنایی به نقل از دهخدا.

۲- سید حسن غزنوی به نقل از دهخدا.

- سختکوش است آه خاقانی مگر این چرخ را بفرساید

(صفحه ۷۶۹)

نکات: التزام حرف «س» بدون تکلف - فرسای، فرسودم: اشتقاق - شکستن آه:

استعاره مکنیه (آه به تیری تشبیه شده که در سینه، شکسته و بیرون نمی آید).

معنی: اگر آه جان فرساینده من [چون تیری] در سینه ام نمی شکست و بیرون می آمد، به جای اینکه، جانم از آه فرسوده شود، با آن آه، آسمان را می فرسودم.

۴- نکات: التزام کلمه «خون» و حرف «خ» - خون، چون: جناس خطی.

معنی: در مرگ وحیدالدین، آنقدر خون گریسته ام که در خون غرقه ام و خون، وقتی خشک شد، سیاه می گردد. اگر من خون آلود نبودم، کسی مرا سیاهپوش نمی دید؛ به عبارت دیگر، سیاهپوشی من از لباس سیاه نیست، بلکه از خون دل است.

۵- نکات: کوه غم: اضافه تشبیهی - بخشاییدن گردون: استعاره مکنیه.

معنی: غمی به بزرگی کوه، بر جانم نشسته است؛ با وجود این، گردون به من رحم نمی کند. اگر این غم را کوه می داشت، من به کوه رحم می کردم.

۶- یوسفان: استعاره از عزیزان و خویشان از دست رفته شاعر (به طور مضمر، خودش را به «یعقوب» تشبیه کرده است).

توضیح ۱- با توجه به آنچه که در مقدمه دیوان خاقانی آمده، مرگ کافی الدین، عم، رشیدالدین، پسر، و همسر و دختر خردسال شاعر قبل از وحیدالدین، پسر عمش، بوده است. (رک. مقدمه دیوان، صفحات ۲۶ - ۲۲)

توضیح ۲- بیت تلمیحی دارد به افکندن یوسف (ع) به چاه توسط برادران حسودش که در سوره «یوسف» آیه ۱۵ بدان اشاره شده است:

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ...»

ترجمه: چون او را بردند و هماهنگ شدند که در عمق چاهش بیفکنند...

نکات: (یوسف، چاه) و (زمین، چشمه) و (خون، رگ): مراعات نظیر - چاه زمین:

اضافه تشبیهی - رگهای زمین: اضافه استعاری (منظور از رگهای زمین، جویها و نهراهایی

است که بر روی زمین جاری هستند.)

معنی و مفهوم: اگر عزیزانم مانند یوسف، اسیر چاه زمین نبودند (اگر زیر خاک مدفون نبودند)، آنقدر اشک خونین می‌ریختم تا به جای آب، خون در رگهای زمین جاری گردد.

۷- سیماب چشم: استعاره از «اشک»، به جهت رنگ و لغزندگی.

توضیح: ریختن سیماب (جیوه، زیبق) در گوش، موجب کری گوش می‌شود؛ قس: - جهان انباشت گوش من به سیماب - بدان تا نشنوم نیرنگ این زن (صفحه ۳۱۸)

- چشم در خاکش بمالم تا شود سیماب ریز - گوش را یکسر بینارم هم از سیماب چشم (صفحه ۹۰۲)

نکات: (گوش، چشم) و (خبر، گوش، شنیدن): مراعات نظیر - را: فک اضافه (خبر فراق نازنینان).

معنی: گوش من می‌بایست از اشک چشمانم - که مانند سیماب است - انباشته می‌شد، تا کر می‌شدم و خبر جدایی نازنینان خود را نمی‌شنیدم.

۸- نکته: کم کردن، افزودن: طباق یا تضاد.

معنی: ای کاش! خون گریستن موجب آسایش و آرامش خاقانی می‌شد! تا از جان می‌کاستم و بر اشک خونین می‌افزودم.

۹- توضیح: علت خاک آلود بودن روی، این است که اولاً: در مراسم عزا و ماتم، خاک بر سر و روی می‌افشانند و ثانیاً: ممکن است از ساییدن چهره به خاک گور مرده، روی خاک آلود شده باشد.

نکات: کاه، خاک، گل: مراعات نظیر - خاکین، خاک: جناس مذیل - وجه شبه، در تشبیه «روی» به «کاه»، زردی است.

معنی: روی زرد من، مانند کاهی است خاک آلود. ای کاش! از خون دل (اشک خونین) گل می‌شد! تا با آن سر تربت وحید را می‌اندوادم.

توضیح: خاک و آب و کاه، از لوازم کاهگل می‌باشند و خاقانی در بیتی با روی خاک آلود و اشک خود، تصویری بسیار زیبا می‌سازد:

- روی خاک آلود من چون کاه بر دیوار حبس از رخم کهگل کند اشک زمین اندای من
(صفحه ۳۲۱)

و حافظ نیز در این مضمون، می‌سراید:

- روی خاکی و نم چشم مرا خوار مدار چرخ فیروزه طربخانه از این کهگل کرد
۱۰ - جانستان: عزرائیل، فرشته مرگ - صور: (رک. بیت ۱۰، قصیده ۷)

توضیح: «خاقانی در عراق بوده است که از درگذشت وحیدالدین آگاه شده است و دلرمیده سروده است:

- چون من خطر زدم به عراق از پی وحید جان ازیر وحید برآمد بدان خطر
آمد به گوش من خبر جان سپردنش جانم ز راه گوش برون شد بدان خبر»^(۱)
(صفحه ۸۸۶)

نکات: جان، جانستان: جناس مذیل - صور آه: اضافه تشبیهی؛ قس:

- بر مرده دلان به صور آهی این دخمه باستان شکستم
(صفحه ۷۸۶)

معنی: اگر زمانی که وحید جان می‌داد، پیش او بودم، با آهی صورآسا، جان جانستانش را می‌گرفتم.

۱۱ - ناخن: «مرضی است مر چشم را که گوشت زیادتی در چشم درآید»؛^(۲) قس:

- جهان به چشمی ماند در او سیاه و سپید سپید ناخن دار و سیاه نابینا
(صفحه ۸)

زر ناخنی: «زر خالص که ناخن در آن فرو رود».^(۳) قس:

۱ - به نقل از رخسار صبیح، صفحه ۳۱

۲ - حواشی عبدالرسولی، صفحه ۴۵۷

۳ - حواشی عبدالرسولی صفحه ۴۵۷

- از ناخن و زرّ چهره برناید کار کز تو همه زرّ ناخنی خواهد یار
(صفحه ۷۲۰)

شخودن: ریش نمودن به ناخن و خراشیدن پوست روی^(۱)؛ قس:

- سواران خفته اند وین اسپ بر سرشان همی تازد

که نه کس را بکوبد سر، نه کس را روی بشخاید^(۲)

توضیح ۱- برای زخمی کردن و خراشیدن صورت با ناخن در مراسم عزا (رک. بیت

۹، مطلع دوم، قصیده ۳)

نکات: التزام کلمه «ناخن» و حرف «خ» - (ناخن و ناخنه) و (ناخن و ناخنی): جناس

مذیل - ناخنه، ناخنی: جناس مطّرف.

معنی: در غم وحید، آنقدر خون می‌گریستم که از سیل اشک خونین، چشمم را

دچار ناخنه می‌کردم و روی زرد خود را - که مانند زرناختنی است - با ناخن می‌خراشیدم

و زخمی می‌کردم.

۱۲ - مویه گر: (رک. بیت ۶۰، مطلع اول، قصیده ۳) - به لفظ مادحان: به شیوه مدّاحان.

توضیح: دست و کلک، اشاره به فضل و دانش وحیدالدین است.

نکته: بنشاند می، بنشستمی: اشتقاق.

معنی: بر سر تربت وحید، مویه گر می‌نشاندم و خود می‌نشستم و دست و قلم او را به

شیوه مدّاحان می‌ستودم.

۱۳ - پای در گِل: عاجز و درمانده، گرفتار و حیران؛ قس:

- دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم خُم می دیدم خون در دل و پا در گل بود

(حافظ)

گل پای: گلی که به کف پا، یا ته کفش می‌چسبد. - خاک بر سر: مصیبت دیده،

بدبخت. در سوگِ فرد از دست رفته، خاک بر سر می‌پاشیدند؛ قس:

- خاک بر سر پاش و در خون خُسب! از آنک

زیر خاک است آنکه از خاکیت مردم کرده بود

(صفحه ۸۷۳)

- بروم با سر خاکین به سر خاک پسر کفن خونین از روی پسر باز کنم

(صفحه ۵۴۴)

پالودن: در اینجا به معنای «ریختن و جاری کردن» است.

نکات: التزام کلمات «پا»، «گل»، «خاک»، «سر» - (آب، گِل، خاک) و (آب، خاک) و (پای، سر): مراعات نظیر - خاک، خاک: جناس تام - آب غم: اضافه تشبیهی - پای در گِل و خاک بر سر: هر دو، قید حالت.

معنی: در حال عجز و درماندگی مانند گلی که به پای چسبیده و آب را به خود جذب کرده، غم را می‌پذیرفتم (اندوهگین می‌شدم) و در حالی که در سوگ و حید، خاک بر سر می‌افشاندیم، بر سر تربت وی، اشک خونین جاری می‌کردم.

۱۴ - خوناب دل: اشک خونین - ازار: لنگ، فوطه، یک جزء از سه جزء کفن: ۱ - ازار، (لنگ) ۲ - قمیص (پیراهن) ۳ - لفافه (سرتاسری). و در اینجا مجازاً به معنای کُل کفن می‌باشد.

حنوط: بوی خوش و هر ادویه‌ای که از فساد جلوگیری کند؛ از قبیل ذریره و مشک و عنبر و کافور و جز آن از قصب هندی و صندل که جسد میت را پس از خشک شدن با آنها پرکنند تا از پوسیدن آن تا زمان درازی جلوگیری نماید.^(۱)

نکات: ازار، زعفران، حنوط: مراعات نظیر (هر سه مربوط به شخص مرده است).

زعفران رخ: اضافه تشبیهی؛ قس:

- زندگان کشته نفس آنجا کفن در تن کشان زعفران رخ حنوط نفس ایشان دیده‌اند

(صفحه ۹۳)

ازار: مجاز به علاقه جزء و کلّ (ذکر جزء و اراده کلّ).

معنی: نخست از اشک خونینم، کفن رنگینی برایش تهیه می‌کردم و بعد از آن، از زعفران چهره‌ام حنوطش را می‌سودم و بر جسدش می‌زدم.

توضیح ۱ - خاقانی پیرو مذهب شافعی بوده (رک. مقدمه دیوان، صفحه ۲۶) و در این مذهب، اکمل کفن برای مرد، سه و برای زن، پنج ثوب می‌باشد: «اول تکفین با پارچه‌ای صورت می‌گیرد که ستر عورت میت را بکند؛ مرد بین ناف و زانو و زن تمام بدن. رقیّت و حرّیت، مؤثر نیست؛ چون بندگی سر، به مرگ خاتمه می‌یابد و اکمل، برای مرد، سه ثوب و تا پنج هم مانعی ندارد و برای زن، پنج تخته...»^(۱) نام این پنج ثوب در کتاب «الفرقه علی المذاهب الاربعه» بخش «العبادات» صفحه ۲۷۷ ذکر شده است: «أَمَّا الْأُنْثَىٰ فَأَلَّا كَمَلُ أَنْ يَكُونَ كَفْنُهَا خَمْسَةَ أَشْيَاءٍ: إِزَارٌ، فَقَمِيصٌ، فِخْمَارٌ، فَلَفَافَتَانِ.»

توضیح ۲ - در دیوان خاقانی، به حنوطی که از زعفران، مشک، کافور و عنبر باشد، اشاره شده است.

زعفران: همان بیت شاهی که برای زعفران رخ ذکر شد.

مشک:

- گرد چو مشک سیاه خاک چو گوگرد سرخ هر دو حنوط و حنا از پی خصم و خدم
(صفحه ۲۶۳)

کافور:

- گربه دی مه بُد زمین مرده پس از بهر حنوط توده کافور و تنگ زعفران افشاندند
(صفحه ۱۰۷)

عنبر:

- لب را حنوط از آه مغبر کنم چنانک رخ را وضو به اشک مصفاً برآورم
(صفحه ۲۴۳)

۱۵- دست رسیدن: کنایه از توانایی داشتن، امکان داشتن.

توضیح: «اسکندر» را پس از مردن در تابوت (صندوق) زرّین می‌نهند. «فردوسی» در مرگ اسکندر گوید:

- بردند صندوق زرّین به دشت همی ناله از آسمان برگذشت^(۱)

و در «اقبال نامه نظامی» نیز به تابوت زرّین اسکندر اشاره شده است:

- رقیبی که عطرش کفن سای کرد به تابوت زرّین درش جای کرد^(۲)

نکات: غسل، آب: مراعات نظیر - آب حیوان، اسکندر: مراعات نظیر، «اسکندر همراه خضر در طلب آب حیات به ظلمات رفت؛ اما هنگامی که خواست از آن بنوشد، چشمه از نظر او ناپدید شد». ^(۳) «حافظ» در این باره فرماید:

- فیض ازل به زور و زر از آمدی به دست آب خضر نصیب اسکندر آمدی

معنی: اگر دستم می‌رسید، با آب زندگی غسلش می‌دادم و فراتر از آن، دستور می‌دادم مانند اسکندر، او را در تابوت زرّین بگذارند.

۱۶- توضیح: اسکندر در نامه‌ای که برای مادرش می‌فرستد، از او می‌خواهد که بعد از مرگش ناله و زاری نکند و غمگین و نژند نباشد. هم در «شاهنامه» و هم در «اقبالنامه» به این نامه، اشاره شده است که به ترتیب نقل می‌شود:

شاهنامه:

به مادر یکی نامه فرمود و گفت	که آگاهی مرگ نتوان نهفت
ز گیتی مرا بهره این بُد که بود	نکاهد زمانه نشاید فزود
تو از مرگ من هیچ غمگین مشو	که اندر زمان این سخن نیست نو ^(۴)

۱- شاهنامه جلد پنجم، صفحه ۱۲۸

۲- صفحه ۲۵۹

۳- فرهنگ تلمیحات، صفحه ۱۱۴

۴- جلد پنجم، صفحه ۱۲۶

اقبالنامه:

در آن نامه سوگندهای گران فریبنده چون لایه مادران
 که از بهر من دل نداری نژند نکوشی به فریاد ناسودمند^(۱)
 در روایت «شاهنامه»، مادر اسکندر بر مرگ فرزند، شیون و زاری می‌کند و مطلبی
 تحت عنوان «شیون کردن مادر و زن اسکندر بر او» در «جلد پنجم شاهنامه» آمده که
 بیت اول آن چنین است:

- وز آن پس بیامد دمان مادرش فراوان بمالید رخ بربرش^(۲)
 و خاقانی نیز، به این روایت نظر داشته است؛ کما اینکه در «منشآت» خود نیز می‌نویسد:
 «تا زمره شروانیان فرایش آمدند و نوحه زال دستان بر شبستان رستم سیستان و جزع
 مادر اسکندر بر تابوت پسر و گریه تلخ شیرین بر دخمه پرویز نو آیین و مویه غراب البین
 برهمای بچه خاقین آغاز نهادند.»^(۳)

اما در «اقبال نامه»، مادر اسکندر به وصیت او عمل کرده و ناله و شیون نمی‌کند:

- چو مادر فرو خواند غمنامه را سیه کرد هم جام و هم جامه را
 ز طومار آن نامه دل شکن چو طومار پیچید بر خویشتن
 ولی گرچه شد روز بروی سیاه سر خود نیچید از اندرز شاه
 به امید خشنودی جان او نگه داشت سوگند و پیمان او^(۴)

معنی: آن جزع و شیونی را که حتی مادر اسکندر هم بر سر تابوت او نکرد، من به
 زاری؛ پیش تابوت وحید می‌کردم؛ به عبارتی دیگر، جزع و شیون من بر سر تابوت
 وحید، دردناکتر و سوزناکتر از جزع و شیون مادر اسکندر بر سر تابوت فرزندش

۱- صفحه ۲۵۱

۲- صفحه ۱۳۱

۳- صفحات ۵۶-۵۷

۴- صفحه ۲۶۲

می باشد.

۱۷ - شاه: منظور «خسرو پرویز» پادشاه ساسانی است که به دست «شیرویه» فرزندش کشته شد.

توضیح: مرگ «شیرین» با «زهر» در «شاهنامه» ذکر شده است:

- همانگاه زهر هلاهل بخورد ز شیرین روانش برآورد گرد^(۱)
که خاقانی نیز به این روایت نظر داشته و در جایی دیگر گوید:

- چو شیرین تن خویشان را به زهر پس از خسرو تیغ زن کُشتمی
(صفحه ۹۳۰)

اما در «خسرو و شیرین نظامی»، شیرین خود را با دشنه‌ای در دخمه خسرو، می‌کشد:
- بر آن آیین که دید آن زخم را ریش همانجا دشنه‌ای زد بر تن خویش^(۲)
نکته: شیرین، شیرین: جناس تام.

معنی: یا همانند شیرین - که کنار تابوت خسرو پرویز با خوردن زهر تلخ، جان شیرین بداد - من نیز جان می‌دادم و آسوده می‌شدم.

۱۸ - دانه دل: سویدای دل (رک. بیت ۱۰، قصیده ۶) - خون سیاوشان: گیاهی که از برگهای وی عصیر سرخی می‌گیرند مانند خون.^(۳)

توضیح: سیاوش پسر کیکاووس بود که در کودکی نزد رستم پرورش یافت و بنابه گفته «فردوسی در شاهنامه» بعد از کشته شدنش به دست افراسیاب در جایی که خورش به زمین ریخته شد، از خون او گیاهی رویده که آن گیاه را «خون سیاوشان» گویند:

- یکی طشت بنهاد زرین گروی بیچید چون گوسفندان روی
جدا کرد از سرو سیمین سرش همی رفت در طشت خون ازیرش

۱ - جلد هفتم، صفحه ۲۰۳

۲ - صفحه ۶۹۰

۳ - ناظم الاطباء به نقل از دهخدا.

بجایی که فرموده بُد طشت خون گروی زره برد و کردش نگون
گیاهی برآمد همانگه ز خون بدانجا که آن طشت شد سرنگون
گیا را دهم من کنونت نشان که خوانی همی خون اسياوشان^(۱)
نکات: (شب، سحر) و (کشتن، درودن): طباق یا تضاد - خاک، دانه، کشتن، درودن:
مراعات نظیر - دانه دل: می تواند اضافه تشبیهی هم باشد.

معنی: هر شب بر تربت وحید با اشک خونین، سویدای دلم را می کاشتم و هر سحر،
از آن دانه دلی که کاشته بودم، خون سیاوشان درو می کردم.
۱۹ - واپسین دیدار: آخر نظر. (رک. بیت ۴۹، مطلع اول، قصیده ۸)

توضیح: همچنان که در بیت ۱۰ اشاره شد، خاقانی به هنگام مرگ وحیدالدین در
سفر عراق بوده و موفق به واپسین دیدار او نشده است.

معنی: آخرین دیدار وحید از دست من رفت (موفق به آخرین دیدار وحید نشدم).
اگر جانم بلافاصله به بدرود کردن وی می رفت (اگر بلافاصله بعد از او جان می دادم)، از
جانم راضی بودم.

۲۰ - توضیح: بیت مشوّش است. کلمه «آن» در مصراع دوم، هم می تواند به (گر فدای او
نرفتم) و هم به (واپسین دیدارش از من رفت) در بیت ماقبل برگردد و کلمه «این» هم
می تواند به (چرا جانم نرفت) و هم می تواند به (جانم بر اثر گر برفتی در وداعش) برگردد
و اگر مطابق نسخه عبدالرسولی، «برفتم» را به جای «نرفتم» (گر فدای او برفتم) بپذیریم،
مرجع «آن و این» بیت ماقبل است. پس، بیت می تواند به سه وجه معنی شود.

معنی ۱ - اگر جسم من فدای او نشد، لااقل، باید جانم فدای او می شد؛ تا اگر از فدا
شدن جسمم زیان می کردم، در عوض، از فدا شدن جانم سود می بردم.

معنی ۲ - اگر جسم من فدای او نشد، لااقل، باید جانم فدای او می شد؛ تا اگر از موفق
نشدن به واپسین دیدار او زیان می کردم، در عوض، از رفتن جانم به وداع او (جان دادنم

بعد از او) سود می بردم.

معنی ۳- مطابق نسخه عبدالرسولی: اگر قرار بود من فدایی او شوم (که باید می شدم)، چرا جان ندادم؟ (جانم از تنم نرفت؟) تا اگر از موفق نشدن به واپسین دیدار او زیان می کردم، در عوض، از رفتن جانم به وداع او (جان دادنم) سود می بردم.

۲۱- حنوط: (رک. بیت ۱۴) - عنبر و حنوط: (رک. بیت ۱۴ توضیح بعد از معنی).

توضیح ۱- با آهن تفته، بر صورت و یا بر پیشانی غلامان و بردگان، داغ علامت صاحبان آنها را می نهادند:

- پیش بکران ضمیرش عقل را داغ بر رخ کش به مولایی فرست
(صفحه ۸۲۵)

- تا به تمامی رسد ماه شب عید و باز جهت مه را نهند داغ «اذا قیل تم»
(صفحه ۲۶۴)

توضیح ۲- «عنبر ولالا و جوهر و بهروز» از نامهای غلامان و بردگان بوده است. از شواهد موجود در دیوان، استنباط می شود که «عنبر ولالا» به غلامان و بردگان سیاه پوست و «جوهر و بهروز» به غلامان و بردگان سفیدپوست اطلاق می شده است؛
قس:

- روز و شب را که به اصل از حبش و روم آرند

پیش خاتون عرب جوهر ولالا بینند

(صفحه ۹۸)

- قیصر از روم و نجاشی از حبش بر درش بهروز ولالا دیده ام

(صفحه ۲۷۲)

- صبح و شام، او را دو خادم، جوهر و عنبر به نام این ز روم، آن از حبش، سالار کیهان آمده

(صفحه ۳۷۰)

معنی: من غلام داغ نهاده و عنبر نام وحید بودم و اگر واقعاً عنبر می بودم، حنوط او می شدم تا بر جسد او زده شوم.

۲۲- تار: ریسمان پارچه که در طول واقع شده است و آنکه در عرض واقع می شود، بود است.^(۱) - کفن بافتن برای کسی: برای او تدارک مرگ دیدن.^(۲)

نکات: کفن، چرخ (در معنای چرخ ابریشم تابی)، تار، بود، بافتن: مراعات نظیر - تار، بود: طباق یا تضاد - دست چرخ: اضافه استعاری.

معنی: وقتی قرار شد که فلک به این زودی برای او کفن بیافد (تدارک مرگ او را ببیند)، ای کاش! در این بافتن، من برای تارِ کفنِ او بود می بودم! (یعنی در زیر خاک همراه او بودم و از او جدا نمی شدم!)

۲۳- گیرم: در مقام فرض و انگاشت گفته شود.^(۳)

نکات: التزام حرف «م» بدون تکلف - خیال، خواب، غنودن: مراعات نظیر - «هم»: در این بیت، برای تأکید است و مفهوم «که» می دهد.

معنی: بالفرض، آن استاد فرزانه مُرد، آخر، خیالش که نمرده است. اگر می خوابیدم خیالش را در خواب می دیدم.

۲۴- خون: در اینجا به معنای «قتل و کشتن و جنایت» است؛ قس:

«گفتم: الله الله؛ یا امیرالمؤمنین! که این خونی است و ایزد - عَزَّ ذِکْرُهُ - نپسندد.»^(۴)

- اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح صلاح ما همه آن است کان تراست صلاح

(حافظ)

توضیح: چنانکه در ابیات ۱۰ و ۱۹ گذشت، خاقانی به هنگام مرگ وحید، از او جدا بوده و شاعر از این باب، خود را مقصّر دانسته و معترف است که فراق او، باعث مرگ وحید شده است؛ گو اینکه این اعتراف، به احتمال قوی، جنبه واقعی نداشته و

۱- دهخدا.

۲- دهخدا.

۳- معین.

۴- تاریخ بیهقی، صفحه ۱۷۳

صرفاً جنبه احساسی و عاطفی داشته است.

نکات: داغِ فراق: اضافه تشبیهی - کشتن داغِ فراق... را: استعاره مکنیه.
معنی: نه، داغ جدایی من، آن فرزانه را کشت و اگر در جهان، عدالت و انصافی وجود داشت، من باید به خاطر قتل او گرفتار و مؤاخذه می شدم.

۲۵ - بدرود شدن و بدرود رفتن: جدا شدن، دور شدن، خداحافظی گفتن.

نکات: التزام کلمه «بدرود» - در بیت، نوعی «ردالعجز علی الصدر» وجود دارد.
مفهوم: او مُرد و رفت و اگر من بخت و اقبال داشتم، پیش از آنکه او بمیرد، من می مُردم.

۲۶ - دل دادن: راضی شدن، روا دانستن، موافقت کردن - صد فرسنگ: منظور، فاصله زیاد است. - زین سر: از این سر (از جانب عراق که خاقانی در آنجاست). - به سر پیمودن: کنایه از، نهایت شتاب برای رسیدن به مقصدی.

نکته: سر، سر: جناس تام.

معنی: اگر دلم راضی می شد که شروان را بی جمال او ببینم، این مسافت زیاد را از این جانب (عراق) تا به جانب شروان، با سر، طی می کردم.

۲۷ - تیم: تعهد، غمخواری - تیمار: غم و اندوه؛ قس:

- من ز تیم تو، به تیمار گرفتار شدم تو به تیمار مهل باز به تیم آر مرا^(۱)

نکات: تیم، تیمار: جناس مذیل و اشتقاق - تیم، یتیم: جناس زاید و شبه اشتقاق - تیمار، یتیم: شبه اشتقاق - در تیم بودن جان: استعاره مکنیه.

معنی: اگر جانم در تعهد غم و اندوه فراق وحید نبود (اگر روحم مشغول غم و اندوه مرگ وحید نبود)، لافل، غمی از غمهای یتیمانش را از جانشان می زدودم.

۲۸ - دودِ دل: استعاره از آه - رهایی از دودِ دل (آه): یعنی، رهایی از غم و اندوه - دود سیاه: منظور، غمها و مشکلات و مصایب است.

توضیح: درباره «دود» و «باز»: (رک. بیت ۱۴، قصیده ۵)

نکات: باز، دود: مراعات نظیر - سپید، سیاه: طباق یا تضاد.

معنی: خاقانی خود را در علوّ مقام و همّت به باز سپیدی تشبیه کرده و می‌گوید: به من گفتی: ای باز سپید! از دودِ دل خود (آه خود) چگونه رهایی می‌یابی؟ اگر باز سپیدم، ای کاش! دود سیاهی (درد و رنج و مصیبتی) نداشتم!

فهرست منابع و مآخذ

- احادیث مشنوی، به جمع و تدوین استاد بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۰.
- اقبالنامه، نظامی گنجوی، به تصحیح وحید دستگری، مؤسسه مطبوعات علمی ۱۳۱۷.
- امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، انتشارات امیرکبیر، دوره ۴ جلدی، چاپ پنجم ۱۳۶۱.
- بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسی، دارالکتب اسلامیّه، ۱۳۹۰ هـ. ق.
- برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۲.
- بزم دیرینه عروس، تألیف و شرح دکتر معصومه معدن کن، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۲.
- تاج العروس، الطبعة الاولى، بالمطبعة الخيرية المشاة، بجمالية مصر، سنة ۱۳۰۶ هجرية.

- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ دوازدهم ۱۳۷۱.
- تاریخ بیهقی، خواجه‌ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، انتشارات خواجه ۱۳۷۰.
- تاریخ تمدن اسلامی، تألیف جرجی زیدان، ترجمه و نگارش علی جواهرکلام، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۲.
- تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، نگارش: سیدعلی اردلان جوان، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۷.
- تحفه حکیم مؤمن، محمد مؤمن حسینی طیب، کتابفروشی مصطفوی، تهران ۱۳۳۸.
- تذکرة الاولیاء، شیخ عطار نیشابوری، تصحیح: علامه محمد قزوینی، انتشارات گنجینه ۱۳۷۰.
- تفسیرالمیزان، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، مرکز نشر فرهنگی رجاء، دوره ۲۰ جلدی ۱۳۶۳.
- تفسیر کمبریج، (تفسیر قرآن مجید)، به تصحیح دکتر جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، دوره ۲ جلدی، ۱۳۴۹.
- التفهیم لاوائل صناعة التنجیم. تألیف ابوریحان بیرونی، به اهتمام استاد جلال الدین همایی، انتشارات بابک ۱۳۶۲.
- الجامع الصغیر، جلال الدین عبدالرحمن بی ابی بکر السیوطی، طبع مصر.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ناشر: کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۶۲.
- حواشی دکتر محمدمعین بر اشعار خاقانی شروانی، به کوشش دکتر سید ضیاء الدین سجادی، انتشارات پازنگ، تهران ۱۳۶۹.
- خسرو و شیرین، نظامی گنجوی، تصحیح: دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۶۶.

- دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب، مؤسسه انتشارات فرانکلین، تهران ۱۳۵۶-۱۳۴۵.
- دستور زبان فارسی، تألیف دکتر عبدالرسول ختّام پور، کتابفروشی تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۲.
- دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرّس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، دوره ۲ جلدی، چاپ چهارم ۱۳۷۴.
- دیوان حافظ شیرازی، قزوینی - غنی، به کوشش: عبدالکریم جریزه دار، انتشارات اساطیر، چاپ اوّل ۱۳۶۷.
- دیوان حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی، به اهتمام استاد مدرّس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ سوم ۱۳۶۲.
- دیوان حکیم فرّخی سیستانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوّار، چاپ چهارم ۱۳۷۱.
- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدّین سجّادی، انتشارات زوّار، چاپ چهارم ۱۳۷۳.
- دیوان خاقانی شروانی، تصحیح: علی عبدالرسولی، انتشارات کتابخانه ختّام ۱۳۵۷.
- دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام سیّد ابوالقاسم انجوی شیرازی، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ ششم ۱۳۶۷.
- دیوان رودکی سمرقندی، براساس نسخه سعید نفیسی، مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ اوّل ۱۳۷۳.
- دیوان شیخ فریدالدّین عطار نیشابوری. به اهتمام، م. درویش. سازمان انتشارات جاویدان، چاپ چهارم ۱۳۶۶.
- دیوان صایب تبریزی. به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، دوره ۶ جلدی، چاپ دوم ۱۳۷۰.
- دیوان کامل شمس تبریزی، حواشی و تعلیقات م. درویش. انتشارات جاویدان، چاپ

- نهم، ۱۳۷۰.
- دیوان مسعود سعد سلمان، تصحیح: شادروان رشید یاسمی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۲.
- دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوّار، چاپ دوم ۱۳۷۵.
- دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۸.
- راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، نویسنده: محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، به اهتمام محمد اقبال، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۴.
- راهنمای مذهب شافعی، حاج سید محمد شیخ الاسلام کردستان، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۷.
- رخسار صبح، دکتر میرجلال الدین کزازی، نشر مرکز، چاپ دوم ۱۳۷۲.
- سخن و سخنوران، استاد بدیع الزمان فروزانفر، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم ۱۳۵۸.
- شاهنامه فردوسی، ژول مول، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم ۱۳۶۳.
- شرح سی قصیده از ناصر خسرو قبادیانی، دکتر مهدی محقق، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۷۱.
- شرح قصیده ترسائیه. به قلم ولادیمیر مینورسکی، ترجمه: عبدالحسین زرّین کوب، مؤسسه انتشارات سروش، تبریز ۱۳۴۸.
- شرح مثنوی شریف، تألیف استاد بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات زوّار، دوره ۳ جلدی، تهران ۱۳۶۱.
- شرح نیکلسون بر مثنوی معنوی، ترجمه و تألیف حسن لاهوتی، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۴.
- فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، دکتر محمد جعفر یاحقی،

- مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۹.
- فرهنگ اساطیر یونان و روم، پیرگرمال، ترجمه دکتر احمد بهمنش، انتشارات امیرکبیر، دوره ۲ جلدی، چاپ سوم ۱۳۶۷.
- فرهنگ اصطلاحات نجومی، تألیف دکتر ابوالفضل مصطفی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز ۱۳۵۷.
- فرهنگ تلمیحات، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فروس، چاپ اول، تهران ۱۳۶۶.
- فرهنگ فارسی، دکتر محمدمعین، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۱.
- فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی. دکتر سید صادق گوهرین. انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۱.
- الفقه علی المذاهب الاربعه، تألیف عبدالرحمن جریری، دارالمعرفه، مطابع الشعب.
- فنون بلاغت و صناعات ادبی، استاد جلال الدین همایی، مؤسسه نشر هما، چاپ ششم ۱۳۶۸.
- قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران (سروش)، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸.
- قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم ۱۳۷۰.
- کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، انجمن کتاب مقدس ایران، مترجم: انجمن کتاب مقدس چاپ دوم ۱۹۸۷.
- کلیات دیوان شمس تبریزی، به اهتمام منصور مشفق، انتشارات صفی علیشاه، چاپ نهم ۱۳۷۰.
- کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۵.
- کلیات عراقی، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ ششم ۱۳۷۰.
- گزیده اشعار خاقانی شروانی، به کوشش دکتر سید ضیاءالدین سجادی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۰.

- لغت‌نامه، تألیف علی اکبر دهخدا، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید ۱۳۷۲.
- مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمد بن محمد بن حسین البلخی، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پور جوادی، انتشارات امیرکبیر، دوره ۴ جلدی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۳.
- مخزن الادویه، میر محمد حسین بن سید السند محمد هادی العقلی العلوی، چاپ کهنه، بدون مشخصات.
- مخزن الاسرار نظامی، به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات قدس، چاپ اول ۱۳۶۳.
- مرصاد العباد، تألیف نجم رازی، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۶.
- مصیبت‌نامه، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر نورانی وصال، انتشارات زوّار، چاپ چهارم ۱۳۷۳.
- معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، نگارش: محمد خلیل رجایی، انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ سوم ۱۳۷۲.
- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، نویسنده: فؤاد عبدالباقی: انتشارات اسماعیلیان، چاپ هفتم ۱۳۶۷.
- مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی، نوشته استاد دکتر منوچهر مرتضوی، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۶۵.
- منشآت خاقانی، تصحیح: دکتر محمد روشن، انتشارات کتاب فرزانه، چاپ دوم ۱۳۶۲.
- منطق الطیر، عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۶۶.
- نگاهی به دنیای خاقانی، جلد اول، تألیف دکتر معصومه معدن‌کن، مرکز نشر

دانشگاهی تهران، چاپ اول ۱۳۷۵.

- نهج البلاغه، به اهتمام دکتر صبحی صالح، دارالاسوة للطباعة النشر، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق.

- هداية المتعلّمين في الطبّ. تأليف ابوبكر ربيع بن احمد الاخواني البخاري، به اهتمام دکتر جلال متینی، انتشارات دانشگاه فردوسی (مشهد)، چاپ دوم ۱۳۷۱.

- يواقيت العلوم و درارى النجوم، تصحيح: محمدتقى دانش پژوه، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۶۴.

فهرست آیات قرآنی

✽ عدد سمت راست، شماره بیت و عدد سمت چپ، شماره قصیده است.
- اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربّک ان ینزل علینا مائدة من السماء
قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین.

۱۱۲ - مایده (۳/۱۱)

- الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون.

۸۰ - یس (۴/۱۶)

- الم نجعل الارض مهاداً - والجبّال اوتاداً.

۶ و ۷ - بناء (۵/۲۳)

- ان شرالدواب عندالله الصّم البکم الذین لا یعقلون.

۲۲ - انفال (۲/۴۴)

- حتّی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوماً.

۸۶ - کهف (۴/۵۳)

- فيما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك.

١٥ - آل عمران (١٤) ، مطلع دوم / ٣

- فلما ذهبوا به واجمعوا ان يجعلوه في غيابت الجبّ.

١٥ - يوسف (١٠/٦)

- فلما قضى موسى الاجل و سار باهله انس من جانب الطّور ناراً قال لاهله امكنوا اني
أنست ناراً لعلّي أتيكم منها بخبر او جذوة من النّار لعلّكم تصطلون - فلما اتاها نودى من
شاطىء الواد الايمن فى البقعة المباركة من الشّجرة ان يا موسى انى انا الله ربّ العالمين.

٢٩ و ٣٠ - قصص (٤/١٦)

- فوجدا عبداً من عبادنا اتيناه رحمة من عندنا وعلّمناه من لدنا علماً.

٦٥ - كهف (٩/٢١)

- قال يا عيسى ابن مريم اللّهم ربّنا انزل علينا مائدة من السماء...

١١٤ - مائدة (٤/٦٥)

- لقد خلقنا الانسان فى كبد.

٤ - بلد (٥/١)

- نار الله الموقدة - الّتى تطلع على الافئدة.

٦ و ٧ - همزة (٩/١٦)

- نزل به الروح الامين.

١٩٣ - شعراء (٢/١٥)

- و ابرىء الاكمه والابرص واحى الموتى باذن الله.

٤٩ - آل عمران (١/٤١)

- واذ قال ربّك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفة.

٣٠ - بقره (٢/٢٧)

- واذكر فى الكتاب ادريس انه كان صدّيقاً نبياً.

٥٦ - مريم (١/٤١)

- واسمعيلى وادريس وذاالكفل كل من الصّابرين.

٨٥- انبياء (١/٤١)

- وتبرىء الاكمه والابرص باذننى واذ تخرج الموتى باذننى.

١١٠- مايد (١/٤١)

- وجاءت سياره فارسى وادهم فادلى دلوه قال يا بشرى هذا غلام.

١٩- يوسف (٤/٥٨)

- وحشر لسليمان جنوده من الجن والانس والطير فهم يوزعون.

١٧- نمل (٩/٤)

- وشروه بثمان بخرس دراهم معدوده وكانوا فيه من الزاهدين.

٢٠- يوسف (٤/٤٢)

- وظن داود انما فتناه.

٢٤- ص (٩/١٩)

- وقالوا ربنا عجل لنا قطننا قبل يوم الحساب.

١٦- ص (٢/٣٤)

- ولقد اتينا داود مئا فضلاً يا جبال اوبى معه والطير والناله الحديد.

١٠- سبا (٨/٤٤)

- ولقد جعلنا فى السماء بروجا وزيناها للناظرين - وحفظناها من كل شيطان رجيم - الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبين.

١٦ و ١٧ و ١٨ - حجر (٢/٢٤)

- ولقد خلقناكم ثم صورناكم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس لم يكن من الساجدين - قال ما منعك الا تسجد اذ امرتك قال انا خير منه خلقتنى من نار و خلقته من طين.

١٠ و ١١ - اعراف (٥/٧)

- ولقد كرما بنى آدم وحملناهم فى البئر والبحر ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم على

كثير ممّن خلقنا تفضيلاً.

٧٠- اسراء (٥/٤٠)

-... ولكنّ الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت...
 ١٠٢- بقره (٣/٢٨)

- ومن الجن من يعمل بين يديه باذن ربّه.

١٢- بسا (٩/٤)

- ومن شر النفاثات فى العقد.

٤- فلق (٣/٢٨)

- ونادى نوح ربّه فقال ربّ انّ ابنى من اهلى وانّ وعدك الحق وانت احكم الحاكمين.

٤٥- هود (٣/٣٧)

- ونزع يده فاذا هى بيضاء للناظرين.

١٠٨- اعراف (٤/١٦)

- ونفخ فى الصوّر فصعق من فى السموات ومن فى الارض الاّ من شاء الله ثمّ نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون.

٦٨- زمر (٧/١٠)

فهرست احاديث و روايات

- * عدد سمت راست، شماره بيت و عدد سمت چپ، شماره قصيده است.
- اذا اراد الله انفاذ قضائه و قدره سلب ذوى العقول عقولهم حتى ينفذ فيهم قضاؤه و قدره فاذا مضى امره رد اليهم عقولهم و وقعت الندامة. (٢/٧)
- اذا جاء القدر عمى البصر. (٢/٧)
- اذا جاء القضاء ضاق الفضاء. (٢/٧)
- العين حق والرقى حق و السحر حق و الفأل حق و الطيرة ليست بحق والعدوى ليست - بحق والطيب نشرة والعسل نشرة والركوب نشرة والنظر الى الخضره نشرة. (٢/٢٠)
- الفقر فخرى و به افتخر. (١/٢٠)
- انّ الشيطان ليفرّ من ظلّ عمر. (١/٣٩)
- انّ من البيان سحراً و انّ من الشعر حكماً. (٤/٦٤)
- انّ من البيان لسحراً (أو) انّ بعض البيان سحر. (٤/٦٤)
- خمّرت طينة آدم يديّ اربعين صباحاً. (٥/٤٠)

- رأى امير المؤمنين على (ع) بابه شيخاً فعرفه أنه الشيطان فصارعه وصرعه. (١/٣٩)
- كان اذا تكلم بكلمة اعادها ثلاثاً حتى تفهم عنه و اذا اتى على قوم فسلم عليهم سلم عليهم ثلاثاً. (٨/٢٥)
- لقي ابليس عمر بن الخطاب فصارعه فصرعه عمر. (١/٣٩)
- لم يسعنى ارضى ولا سمائى و وسعنى قلب عبدى المؤمن اللين الوداع. (٩/١٨)
- لن ينفع حذر من قدر و لكن الدعاء ينفع مما نزل و مما لم ينزل فعليكم بالدعاء عباد الله. (٢/٨)
- و تدد بالصخور ميدان ارضه. (٥/٢٣)

